

هفتي و مرد

شماره نود و سوم



سازمان قلم و کاغذ

شماره نود و سوم



Serial Number 93

July, 1970

HONAR va MARDOM

(Art and People)

Published by Directorate General of Cultural Relations,

Ministry of Culture & Arts

182, Avenue Hoghoughi Tehran, Iran.

Annual Subscription \$1.50, deposited in advance in A/C

No. 178 of Bank Saderat Iran, Avenue Khajeh Nassireddin Tusi.

Tehran, Iran.



روی جلد: قسمتی از یکی از آثار استاد حسین
بهراد - موزه هنرهای تزئینی.

هنرمردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر

تیر ماه ۱۳۴۹

دوره جدید - شماره نود و سوم

در این شماره :

- ۲ ایران و درام نویسان بزرگ جهان
- ۷ رازی و صنعت کیمیا
- ۱۴ پیچ تزیینی در آثار تاریخی اسلامی ایران
- ۳۰ گلزار صفا : صیرفی
- ۴۳ تجلیات هنری خط زیبای فارسی
- ۴۷ ریشه‌های تاریخی امثال و حکم
- ۵۰ از شاهکارهای هنر تیموریان هرات
- ۵۳ باورهای عامیانه مردم سنگسر
- ۵۶ عکاسی

مدیر : دکتر ا. خداپنده‌لو

سردبیر : عنایت‌الله خجسته

طرح و تنظیم از صادق بریرانی

نشریه اداره کل روابط فرهنگی

نشانی : خیابان حقوقی شماره ۱۸۲ تلفن ۷۱۰۵۷ و ۷۳۰۷۳

ایران و درام نویسان بزرگ جهان

۱۴

دکتر مهدی فروغ
رئیس دانشکده هنرهای دراماتیک

موضوعها و مضمونهای ادبی و تاریخی ایران در آثار نمایشنامه نویسان معروف جهان

«کریستوفر مارلو»^۱ نخستین درام نویس توانا و معتبر دوران الیزابت، نمایشنامه‌ای، در دو قسمت، بنا بر وقایع زندگی و شرح کشورگشاییهای امیر تیمور گورکان، و شور و شهوتی که این سردار سفاک برای تحصیل مقام و قدرت داشت تنظیم کرده است که بحث درباره آن از لحاظ اهمیتی که مارلو در عالم درام نویسی در دوره الیزابت داشته کمال ضرورت را دارد. «مارلو» از پیشوایان سخن سرایان عصر خود محسوب است و حتی اگر يك نمایشنامه هم ننوشته بود امروز بعنوان شاعری توانا از او یاد میشد. بین فارغ التحصیلان دانشگاه کمبریج، که هفت نفر از ایشان معتبرترین نمایشنامه نویسان این دوره بشمار می آیند، و آنها را «خداوندان ذوق دانشگاه»^۲ مینامیدند، مارلو، گرچه از لحاظ سن از همه کهتر بود ولی از لحاظ فضیلت و ذوق بر همه برتری داشت. نخستین نمایشنامه‌ای که از او در دست است تیمورلنگ است که در سال ۱۵۸۷ با توفیق فراوان در روی صحنه بازی شد. این نمایشنامه، هم از لحاظ تعبیرات و مضامین شاعرانه و هم از لحاظ تأثیر دراماتیک، از آثار نویسندگان قبل از وی بمراتب کاملتر و برارنده تر بوده است.

«مارلو» در سال ۱۶۵۴ میلادی، در همان سال که شکسپیر بدنیا آمد، در شهر «کانتربری»^۳ چشم بجهان گشود. پدرش کفشگری بود متمکن و هوشمند که قریحه فرزند را در همان اوان خردسالی دریافت و به تربیتش همت گماشت. «مارلو» پس از تحصیلات مقدماتی در دبستان شاه، در کانتربری، در هفده سالگی به دانشگاه کمبریج داخل شد و در سال ۱۵۸۴ بدریافت درجه B.A. و در سال ۱۵۸۷، در ۲۳ سالگی بدریافت درجه M.A. نائل گردید و چون نمایشنامه تیمورلنگ هم در همان سال بروی صحنه آمده باید گفت که «مارلو» در همان حین که به تحصیل در دانشگاه اشتغال داشته فعالیت ادبی و هنری را شروع کرده بوده است. دانشگاه کمبریج، در آن هنگام که «مارلو» در آن داخل شد بصورت بزرگترین مرکز تعلیم و تعلم و بحث و فحص درباره تحقیقات جدید فلسفی و عقاید دینی درآمد و با وجود اینکه اولیاء کلیسای اعظم کانتربوری «مارلو» را، بسبب هوش سرشاری که داشت، برای خدمت در کلیسا در نظر گرفته بودند و بدین لحاظ برای تحصیل او در دانشگاه مساعدتهای مستمر مالی منظور میداشتند، «مارلو»، مانند بیشتر همقطاران دانشگاهی اش، نتوانست خود را مقید به قیود کلیسا بسازد و در زمره گروهی، که ایشان را «آزاد اندیشان»^۴ و بتعبیر دیگر

«بی‌دینان» مینامیدند در آمد و بروایتی کشته شدنش هم بسبب متهم بودنش به کفر و زندقه بوده است.

دردانشگاه کمبریج علاوه بر تدریس مباحث فلسفی و عقلی، به تئاتر هم توجه خاص میشد. باید گفت که در آغاز رنسانس عموم دانشگاههای انگلیس مرکز عمده برای فعالیت‌های تئاتری شده بود. گروه تئاتر ملکه الیزابت، و گروه‌های دیگر، اغلب برای دادن نمایش از لندن به کمبریج می‌رفتند^۱. نمایشهایی هم از طرف اولیاء خود دانشگاه در آنجا بمعرض تماشا گذاشته میشد و دانشجویان موظف بودند در آن شرکت جویند و در صورت سرپیچی از دانشگاه اخراج میشدند. این نمایشها با شور و هیجان فراوان همراه بود و «مارلو» هم قطعاً در برانگیختن این شورو هیجان بی‌سهم نبوده است.

حادثه‌جویی و بی‌پروایی و بی‌باکی از خصوصیات احوال تجدیدطلبان و نوجویان انگلیس در این عهد بود و نمایش هم از اغتشاش و آشوب برکنار نبود و به اعتبار روحیه و تربیت عمومی، برخوردهای تند و زننده‌ای هم همراه داشت. روایت شده است که بعد از برگزاری هر نمایش اولیاء دانشکده مجبور بودند پنجره‌های آسیب‌دیده و خرد شده دانشکده را عوض کنند و از سال ۱۸۵۳ بعد محرم شدند در فصل نمایش پنجره‌ها را موقتاً بردارند تا از زیان و خسارت مصون بماند. دانشجویانی که مأمور حفظ انضباط تالار نمایش بودند کلاه آهنی لبه‌داری بسر می‌گذاشتند که از خطر محفوظ باشند و با شمشیر و خنجر برهنه در جای خود می‌ایستادند و مراقبت تالار را بعهد می‌گرفتند^۲.

تذکر این نکات از اینجهت بمورد بنظر میرسد که برای ما معلوم میدارد که چرا این شاعر توانا شرح کشورگشایی و ستمکاری و شقاوت تیمور را موضوع نمایشنامه خود قرار داده است. مردم زمان مارلو نه تنها این نوع شقاوت‌ها را می‌پسندیدند، بلکه آنرا تجلیل و تشویق میکردند و بنا بر همین تمایلات عمومی بوده است که «مارلو» در عنوان نمایشنامه خود، به این سردار خون‌آشامی که به ندرت تبسم انسانی در لبانش مینشست لقب کبیر داده و نمایشنامه خود را «تیمور لنگ کبیر» نامیده است^۳.

درست است که حکومت تیمور و انعقابش در کشور ما، بخلاف حکومت چنگیز، چندان دوام نیافت ولی شاید مردم هیچ کشوری به اندازه مردم کشور ما از شقاوت و سفاکی دوران سی و شش ساله حکومت این مرد مخوف زجر و شکنجه ندیده باشند. دوهزار نفر از مردم سبزواری را زنده در میان دیوار نهاد. از مردم اصفهان، به گناه اینکه در مقابل او، به رهبری آهنگری، مقاومت نشان داده بودند انتقام گرفت و هفتاد هزار نفر از ایشان را بقتل رسانید. از مردم آمل آنچه میتوانست کشت. همه شاهزادگان آل مظفر را بجرم مقاومت منصور بقتل رسانید.

۱ - Christopher Marlowe

۲ - University Wits

۳ - Conterbury شهری قدیمی و مذهبی در ناحیه کنت Kent، در جنوب شرقی انگلیس و بفاصله ۹۰ کیلومتری لندن که کلیسای اعظم آن معروف است. این شهر از لحاظ مذهبی از قدیم مرکزیت داشته و در حقیقت واتیکان انگلستان بوده است.

۴ - تاریخ احتمالی تأسیس دانشگاه کمبریج را سال ۹۱۶ میلادی ذکر کرده‌اند. بهر حال دانشکده «کربوس کریستی» Chorpus Christi که «مارلو» در آن داخل گردید در سال ۱۳۵۲ میلادی تأسیس شده است.

۵ - Freethinkers

۶ - نمایشنامه «ریکادوس ترتیوس» Richardus Tertius (ریشار سوم) نوشته «تماس لگ» Thomas Legg در آغاز ورود «مارلو» به دانشگاه کمبریج، بازی شد.

۷ - John Gassner; Masters of the Drama; 192 - 193

۸ - Tamberlaine The Great

اینها نمونه مختصری است از فجایع تیمور. ستودن چنین شخصی، بعنوان قهرمان، علل و موجباتی میخواهد که بیش از همه در اوضاع و احوال زمان، و تمایلات عمومی دوران الیزابت باید جستجو کرد.

در همین اوقات کسب و تجارت در انگلستان رواج فراوان داشت. علاقه به تجمل و جلال نه تنها در دربار و در کاخ‌های اشراف بلکه در خانه طبقات متوسط رو به افزایش بود. امپراتوری انگلیس، در نتیجه سفرهای دور و دراز دریایی دریاتوردان در حال توسعه بود و قدرت و شوکت آن کشور مدام افزایش مییافت. لشکرکشی دریایی اسپانیا بحد انگلیس با شکست اسپانیا پایان یافته بود و دریاسالارانی چون «دریک» و «هاکینز» و «تروبی شر»^۹ در نظر مردم ارج و قربی عظیم یافته بودند. بدیهی و طبیعی است که در اوضاع و احوالی اینچنین تمایلات ذوقی و هنری نیز بصورت تشریفاتی مجلل و تعبیراتی مطمئن و پرمبالغه و مناظری باشکوه متجلی میگردد.

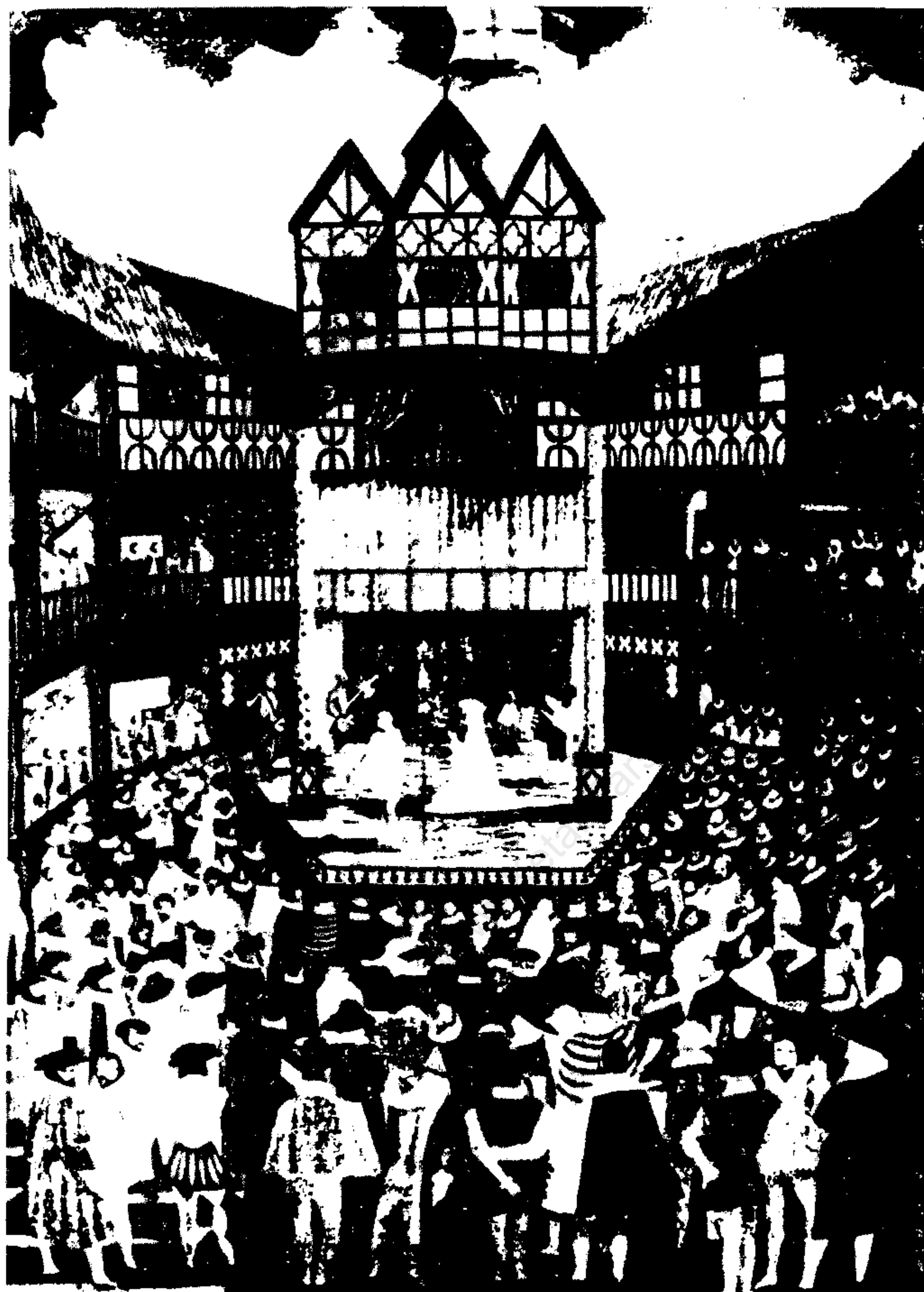
از طرف دیگر محیط و خصوصیات دوران زندگی مارلو، در او ان کودکی به وی آموخته بود که فقط مردان نیرومند و موفق جامعه شایسته تکریم و تعظیم‌اند زیرا توجه و عنایتی که در دوره‌های پیش از وی، در مورد صاحبان فضائل اخلاقی و مذهبی و علمی اعمال میشد بتدریج جایش را به قهرمان پرستی داده بود. حق‌کشان متهور و غارتگران متجاسر و بازرگانان قانون شکن و متنفرشته امور را در دست داشتند. فلسفه قدرت و راه و رسم بدست آوردن آن، فکر و ذکر همه مردم را بخود مشغول داشته بود و مارلو پرورش یافته چنین محیطی بود.

درباره خلق و خوی خود مارلو هم روایات متعددی از یاران و مصاحبان نمایشنامه‌نویس در دست است که حکایت از این میکنند که مردی بوده است بی‌اندازه تندخو و بدبین و در عین حال مأیوس و تلخ. طبعی تند و آتشین داشت و روایت کرده‌اند که به جنون ملایمی گرفتار بوده است. زن نداشت و ثروتی هم بدست نیاورد و در نتیجه این بدخویی دوست و رفیقی هم نداشت و به همین جهات نمایشنامه‌هایش عموماً تلخ و سخت است. با این همه در بین شاعران و درام‌نویسان معاصرش از لحاظ فکر و عمل و شور و حرارت مقدم بر همه بوده است. بنابر توضیحاتی که داده شد نوشتن نمایشنامه‌ای درباره جهانگیری بی‌باک چون تیمور علاوه بر اینکه از جهات مختلف با مقتضیات زمان و تمایلات عمومی موافق بود با خلق و خوی مصنف نیز کاملاً سازگاری داشت.

بنا به یادداشتهایی که از دانشگاه کمبریج بدست آمده «مارلو» در سالهای اخیر تحصیل مکرر از مدرسه غائب میشده و پس از تحقیق معلوم شده که به شهر «رنس»^{۱۰} سفر میکرده است. شورای دانشکده به تصور اینکه قصد «مارلو» از این مسافرتها پی‌درپی به شهر «رنس» این بوده است که با تحریکات کاتولیکهای آن شهر بحد ملکه الیزابت، که پیرو کلیسای پروتستان بود هم آهنگ باشد، بظاهربه استناد اینکه ساعات غیبتش از دانشکده از حدود محاز فرونی یافته و در بطن به این اتهام احتمالی که طرفدار پاپ است، او را از شرکت در امتحان M.A. محروم کردند ولی نماینده‌ای از شورای سلطنتی به اولیاء دانشگاه اطلاع داد

۹ - لشکرکشی دریایی اسپانیا Spanish Armada در سال ۱۵۸۸ در زمان سلطنت فیلیپ دوم پادشاه اسپانیا بحد انگلیس شروع شد. ۱۲۹ ناو با هشت هزار ناوی و ۱۹ هزار سرباز و ۲۰۰۰ توپ در مقابل ۸۰ ناو انگلیسی با ۹ هزار ناوی شکست خورد. دریاداران چون Fisobisher, Hawkins, Drake رشادت فراوانی در این پیکار بخرج دادند، امپراتوری انگلیس از همین ایام و بدست همین اشخاص پایه‌گذاری شد. سفرهای دریایی این دریاسالاران فقط بمنظور کشف اراضی جدید نبود بلکه در عین حال منظورشان غصب آنها و گاهی غارت و چپاول ساکنان بومی بود.

۱۰ - Rheims شهری در شمال شرقی فرانسه در ۱۲۵ کیلومتری شمال شرقی پاریس که دارای کلیسای اعظمی است به سبک گوتیک که از لحاظ معماری و حجاری دارای اهمیت فراوان است و از نقاط مختلف جهان بدین آن میروند.



نمونه‌ای از تماشاخانه زمان الیزابت در انگلیس.

که مارلو خدمات پرارزشی به ملکه کرده و بجاست که از اعطای درجه M.A. به وی جلوگیری بعمل نیاید.

اما نهضت رنسانس هم با این عقیده که مرد محقق باید عزلت‌پذیر باشد و خود را از کشاکش زندگی دور بدارد مخالف بود. طرفداران این نهضت معتقد بودند که اطلاعات و معلومات باید در خدمت جامعه بکار رود و علما و دانشمندان باید به استقبال خطر روند تا به کسب

افتخار نائل شوند. خلاصه اینکه اوضاع و احوال زمان از هر لحاظ با خلق و خوی حادثه‌جو و رمانتیک مارلو سازگار بود.

در سال ۱۵۸۷ که مارلو به دریافت درجه M.A. نائل شد در لندن اقامت گزید و زندگی بی‌قید و بندی را آغاز کرد و در محافل بزرگان و ادیبان و نویسندگان از جمله «سر فیلیپ سیدنی»^{۱۱} و «سروالتر رالی»^{۱۲} راه یافت و با «تماس کید» و «جرج پیل» و «رابرت گرین» و «ناش»^{۱۳} محشور گردید.

بطور کلی مارلو در نتیجه حشرونشر با غالب‌مقامترین طبقات روشن‌فکر از یکطرف، و جماعت بی‌بندوبار و لاابالی از طرف دیگر شاعری از آب درآمد مبالغه‌پرداز. عبارت دیگر هرچیز و هرکس را آیینۀ خیال خود در حد اعلای قدرت جسمی و فکری تصویر میکرد و بهمین جهت تا به امروز او را یکی از بزرگترین پیروان شیوۀ رمانتیک در تاریخ ادبیات دراماتیک بحساب می‌آورند.

کارها را سخت میگرفت و احوالش هرگز خوش نبود. دوستش «کید» به خدا ناشناسی او اعتراف کرد و در نتیجه حکم بازداشتش بجرم الحاد صادر شد ولی پیش از آنکه او را توقیف کنند در ۲۹ سالگی کشته شد. با دو نفر از دوستان بی‌باکش در یکی از میخانه‌های حومه شهر لندن شام خوردند و مشروب مفصل نوشیدند و محتملاً بین «مارلو» و یکی از همراهانش در حال مستی در خصوص پرداختن پول غذا و مشروب نزاع افتاد. «مارلو» خنجر رقیقش را ربود و به وی حمله‌ور شد. رقیقش در صدد دفاع برآمد و خنجر را از چنگ «مارلو» بدر آورد و سختی بچشم راست او فرو برد.

آنچه در این باره گفته شد ظاهر قضیه است ولی عده‌ای از محققان را عقیده بر اینست که موضوع قتل «مارلو» باین سادگی هم نبوده و احتمال تردید بیقین اینست که او را به دعوا کردن تحریک کرده‌اند تا از توقیف شدنش جلوگیری کرده باشند. چون اگر توقیف میشد ممکن بود که تحت شکنجه، پای دوستان هم‌عقیده‌اش را هم، که همه از افراد متمول و متنفذ بودند بمیان بکشد. احتمال اقدام باین جنایت درباره «رالی» از دیگران بیشتر صدق میکند. بر دیوار کلیسای «سنت نیکلاس»^{۱۴} لندن یک تابلو برنجی نصب شده که روی آن عبارتی باین مضمون حک شده است: «به یاد بود فناپذیر کریستو فرمارلو M.A. ابداع‌کننده شعر پر آب و تاب آزاد که در نزدیکی این محل در اول ماه ژوئن ۱۵۹۳، در ۲۹ سالگی بشکل فجیعی از جهان رفت».

۱۱ - Sir Philip Sidney (۱۵۵۴-۱۵۸۶) شاعر و سیاستمدار و سرباز و مرد توانا و رشیدی که مورد توجه و عنایت ملکه الیزابت بود. کتاب معروف او بنام «ارکادیا» Arcadia در دفاع از شعر معروف است. آثار دیگری نیز درباره دفاع از شعر دارد که مشحون از تعبیرات و اصطلاحات رقیق و لطیف شاعرانه است. در سال ۱۵۸۶ در مأموریتی به هلند کشته شد.

۱۲ - Sir Walter Raleigh (۱۵۵۲-۱۶۱۸) سیاستمدار و محقق و سرباز و دریانورد که مدتی مورد توجه خاص ملکه الیزابت بود ولی رابطه بین ایشان تیره شد و در نتیجه، ثروت و اعتبار خود را از دست داد. در زمان سلطنت جیمز اول نیز بجرم توطئه ضد «جیمز» محکوم بقتل و در برج لندن زندانی شد و دوازده سال در این زندان بود و در این دوره بود که تاریخ جهان و رسالات دیگر خود را نوشت. در همین سالها بود که جیمز او را از زندان آزاد کرد و باو مأموریت داد که بسراغ طلا به گینه سفر کنند ولی چون در این کار توفیق نیافت باز به زندان افتاد و عاقبت هم سرش را از تن جدا کردند.

۱۳ - Thomas Nash, George Peele, Robert Green, Thomas Kyd عده‌ای از شاعران و درام‌نویسان معروف دوره الیزابت‌اند. برای اطلاع بیشتر از احوال «کید» و شاعران و درام‌نویسان معاصر «مارلو» به مقدمۀ نمایشنامۀ دکتر فاستوس The Tragical History of Dr. Faustus ترجمۀ مرحوم دکتر لطفعلی صورتگر مراجعه کنید.

۱۴ - St. Nicholas کلیسایی است در محله «دپتفورد» Deptford، همان محله‌ای که مارلو در آنجا بقتل رسید، واقع در جنوب شرقی لندن در ساحل رود تایمز. مارلو در صحن همین کلیسا مدفون است.

رازی و صنعت کیمیا

دکتر محمود نجم آبادی

قبل از آنکه تبهر رازی را در صنعت کیمیا (شیمی) از نظر خوانندگان گرامی مجله بگذرانم لازم میدانم نکاتی چند بعنوان مقدمه متذکر گردم :

اول آنکه : دانشمندان برجسته علم کیمیا در قرون اولیه تمدن اسلامی عموماً ایرانی بودند ، بمانند جابر بن حیان طوسی و پس از وی محمد زکریای رازی و دیگران که قدمهای بسیار ارزنده درباره این علم برداشته اند . جابر همان دانشمندی است که جوهر شوره (= اسیدازتیک = Acide Azotique) را اختراع کرد . و رازی چنانکه میدانیم شیمیست بزرگ ایرانی است که به ظن قوی نزدیک به یقین جوهر گوگرد (= اسیدسولفوریک = Acide Sulfurique) و الکل (= الکحول = Alkohol = Alcool) و بسیاری از استحصالات شیمیائی و داروئی (= Préparations Pharmaceutiques) را پیدا کرده و در طب استعمال نمود که پس از وی در این دانش بیادگار مانده است . امیدوارم در مقالات آتی صحائفی چند در این باره از نظر خوانندگان محترم مجله بگذرانم .

دوم آنکه : برای کشف اکسیر اعظم (= Elixir) که پیری به جوانی مبدل گردد و حجر الفلسفی (= حجر الفلاسفه = Pierre Philosophale) که فلزات کم قیمت مثل مس و امثال آنها را به طلا و نقره تبدیل شود ، دانشمندان و کیمیاگران سعی بلیغ مبذول میداشتند . گرچه توفیقی در این باب برای آنان دست نداد ، ولی طی تجارب متمادی تعداد زیادی ترکیبات و مواد شیمیائی کشف شد و راه برای طالبان بعدی هموار گردید . رازی از آن دسته شیمیست ها بود که در این راه قدم گذارد و در نتیجه برای پیدا کردن اکسیر اعظم و حجر الفلسفی تعدادی تریاقها (= فادزهر = پادزهر = Antidote = Thériaque) و معجونها و شربت ها و استحصالات شیمیائی و امثال آنها و در جستجوی حجر الفلسفی مواد شیمیائی چندی را پیدا کرد . در این قسمت اضافه می نمایم : نتیجه ای که محققین و شیمیست های ایرانی

بدست آوردند کشف سنگ جهنم (= نیترات دارژان = Nitrate d'Argent) و زاج سبز (= Sulfate de Fer) و سوبلیمه اکال (= Sublimé Corrosif) و املاح آمونیاک (= Sels d'Ammoniaque) و جوهر شوره (Acide Azotique) = جوهر نمک (= Acide Chlorhydrique) و قلیا (Carbonate de Soude) و شوره (= Azotate de Potasse)

و الکل و جوهر گوگرد و تیزاب سلطانی (اسیدازتیک + اسید کلرئیدریک) و امثال آنها که ضمن این مقاله خواهد آمد . سوم آنکه : رازی تبدیل مواد و فلزات را به فلز دیگر ممکن میدانسته و این مطلب از کتب تألیفی وی بمانند « کتاب الاثبات » که آنرا بدین شکل نام برده است « کتاب فی ان صناعته الکیمیا اقرب الی الوجود من الامتناع » و تعداد دیگر از آثار خود بیان داشته است . (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به : شرح حال و مقام علمی محمد زکریای رازی تهران - ۱۳۱۷ و فهرست مصنفات و مؤلفات رازی انتشارات دانشگاه - تألیف نگارنده و کتاب المدخل التعليمی باهتمام آقای مهندس حسن علی شیبانی از انتشارات دانشگاه تهران) .

اینک متذکر میگردم که آثار و مؤلفات کیمیائی رازی قریب بیست و شش تألیف میباشد ، که نظرات کیمیاوی وی در آنها منعکس است و اگر بخواهم بشرح يك يك آنها بپردازم مطلب بدرازا کشیده همینقدر متذکر میگردم : که اگر روزی مقرر شود که محققان و دانشمندان درباره آثار رازی عموماً (و آثار کیمیاوی استاد مخصوصاً) به تحقیق پردازند ، بسیاری از موضوعات شیمیائی امروزی که در دنباله زحمات و نبوغ فکری رازی پایه گذاری گردیده روشن و آشکار میگردد .

بنظر بنده میرسد اکنون که تحقیق و تتبع درباره شناسائی تمدن و آثار دانشمندان کشور ما بنام ایران شناسی (Iranologie) بسط یافته ، حقاً باید بهمت اطباء و دانشمندان علوم و طالبان

الحمد لله رب العالمين . و الصلوة على محمد وآله اجمعين . السلام
 جمعت هذا الكتاب من سر آيات الاعمال للصنف ليكون اما بقدي . و
 دستور ابرج ابرج . فالتفت كذا هذا و انخفت كتم بالمال الخ . و
 من العالمين . و بقت من علم الصنف ما يستغني . من جميع كتي في هذا الصنف
 و سائح لكم بكتاب و خير لطيف . اسمه سر الاسرار . يرجع . الاجاد
 ما و دعه من التداير درجة درجة على رأس الكور . يبلغ . مراده باحو
 ته بيز و ينقض ويرده الى كاله الاول . متى شاء . بعد ذلك التذير و الله
 الموفق لبيان . و اليه الرجوع في تمام ما قصدناه . اية المتان و حرام على
 كل من وقع عليه كتابنا هذا ان يحجزه من ليس منا و ان يطلع العلم
 على ما فيه او فاسدا و سمي نفسه بسمتنا . و ادخلنا في جعلتنا و تزيين
 بعلمنا فقد شرفنا فيه ما سرته الحكماء القداماء من الفلاسفة مثل
 غاذيمون . و هرمس . و انطوس . و بلينوس . و افلاطون . و
 جالينوس . و ارسطالين . و فيثاغورس . و بقراط . و سرجس
 و هرقل و مرايس و خالد بن يزيد و ركنادنا جابر بن حيان

وهو في قديمي الأجداد والادراج في شرايق
وبناقية، وحيوانية، والتمانية، اروح واجل
والبحار، والاجزاء، ويدرأف والملاح، والاملا
والزيتون، والنساج، والزرنج، والكفرية
والاجساد الذهب والفضة، والخلع، والجلد
والرصاص، والفلع، والاسم، والجر
الصين، والاحجار، والمزفسيما، والمغس
، والظوص، والترقيما، والاروز، والسف
، والغيروزج، والسجاد، والسب، واليك
، والثلث، والحمسين، والزوجاج، والبراجا
، والزاجاج، والزاج الاسوط، والغلق
، والغلقطان، والسورين، والغلقنة، والخور
، والخوراف، وبورقاني، والثلثين، وهور
الطاعة، والتكمان، والرزاقون، وهور
الجب، والاملاح، والملاح اللحية، والمض
، والغيرز، والادخاراف، والتفقي، والهند
، والينضي، وملح الفل، وملح البول، ومع التوم
، وملح النورة، والحيوانية، والشتي، والحي

وَقَدْ كُنَّا مِنْ أَفْوَاجٍ
مُتَفَرِّقِينَ
فَاجْتَمَعْنَا لِيَوْمِ الْيَوْمِ
فَالْعَافِي سَوَاءٌ

ب - بر حسب نظر ابوریحان محمد بن احمد البیرونی (متولد ۳۶۲ هجری = ۹۷۲/۳ میلادی در خوارزم و متوفی سال ۴۴۰ هجری = ۱۰۴۸/۹ میلادی در غزنین) که اصولاً رساله‌ای مخصوص برای آثار و مؤلفات رازی تصنیف کرده و بنام «رسالة للبیرونی لفهرست کتب محمد بن زکریا الرازی» است و بنظر میرسد از نظر ارزش علمی از جمیع مأخذ و منابع دیگر معتبر تر باشد، چرا که دانشمندی عالیقدر برای دانشمند دیگری بمانند رازی چنین تألیفی نموده است، تعداد آثار و مؤلفات کیمیای رازی را بیست و دو رساله و کتاب دانسته است،

اکنون متذکر می‌گردم: که بموجب فهرست‌های مورخان و تذکره‌نویسان کتابهای کیمیائی رازی بدین شرح میباشد.

الف - برحسب گفته محمد بن اسحق النديم (متولد
جمادی الاخره ۲۹۷ هجری ۹۰۹/۱۰ میلادی متوفی سال ۳۸۵
هجری = ۹۹۵ میلادی) صاحب کتاب « الفهرست » بیست کتاب
و رساله ،

هـ - بر حسب نظر مرحوم یولیوس روسکا رازی شناس معروف اخیر بیست و شش رساله و کتاب ،

و - این جانب در تألیفی که چندی قبل تحت عنوان «فهرست مؤلفات و مصنفات رازی - شماره ۵۰۰ انتشارات دانشگاه» انتشار داده‌ام ، آثار کیمیای رازی را بیست و سه رساله و کتاب متذکر گردیده‌ام . (شکل ۳)

اما کتابها و رسالات کیمیای رازی عبارتند از : المدخل التعليمی ، المدخل البرهانی ، کتاب الایات ، کتاب التدبیر ، کتاب الحجر ، کتاب الاکسیر ، کتاب شرف الصنعة ، کتاب الترتیب ، کتاب التدبیر ، کتاب نکات الرموز ، کتاب المحبته ، کتاب الحیل ، کتاب الاسرار ، کتاب سر الاسرار ، کتاب التبویب ، کتاب رساله الخاصه ، کتاب الحجر الاصفی ، کتاب رسائل الملوك ، کتاب الرد علی الکندی فی ردّه علی الصنعة ، کتاب فی ان صناعته الکیمیاء الی الوجوب اقرب منها الی الامتناع ، کتاب شرف الصنعة ، اثبات الصنعة ، کتاب الشواهد ، کتاب محن الذهب والفضه ، کتاب سر الحکماء کتابان فی التجارب ، رساله الی فاین ، منیته الممتنی ، رساله الی الوزير ابو القاسم بن عبیدالله ، فی الرد علی محمد بن اللیث الراسلی فی ردّه علی الکیمیائیین ، کتاب الاثبات (بنظر میرسد همان کتاب الایات باشد) میباشد . صورت بالا مأخوذ از فهرست های از الف تا واو میباشد و امکان دارد بعضی از نامها تکراری باشد .

از کتابهای بسیار ارزنده رازی در باب کیمیا کتاب « المدخل التعليمی » است که در آن شرح بسیار ممتع در باب صنعت کیمیا برشته تحریر درآورده است .

رازی در این کتاب از افزارها یا آلات و مواد یا عقاقیر (که در صنعت کیمیا قدما آنرا استعمال مینموده و مرادف بامواد شیمیائی است) و نامها و خواص و خوبی و بدی و فعل و انفعالات و سایر خواص آنها نام برده است . خلاصه آنکه رازی در ابتدای این کتاب شرائط فرا گرفتن (شکل ۴) این عمل را برای طالبان تشریح کرده و آن کس را مستحق آموختن این علم میدانده که مقدمات صنعت کیمیا (شیمی) را بخوبی فرا گرفته باشد . رازی مواد را بطور کلی بدو دسته تقسیم نموده: اول آنها که در آتش بخار میشوند و دوم آنها که ثابت مانده و تغییری نمی نمایند . اولیها را جسد و دومیها را ارواح نامیده است .

اجساد بمانند طلا و نقره و قلع و سرب و آهن و مس و ارواح بمانند گوگرد و جیوه و زرنیخ (= سندروس = سندر = پرتو سولفور دار سنیک) و نوشادر (= کربنات دامونیم) که در مجاورت با آتش قرار شوند و بدین مناسبت آنها را ارواح گفته است . هر يك از مواد بالا بنامهای یکی از کرات یا پرندگان یا بهتر بیان داریم بنامهای مخصوصی بودند مثلاً طلا به شمس و نقره به قمر و قلع به مشتری و سرب به زحل و آهن

بسم الله الرحمن الرحيم ! صلى الله على سيدنا محمد المصطفى
قال أبو بكر محمد بن زكريا الرازي

الحمد لله حمد ابوزيد نعماء وبضاهي ابضاه . وصلى
الله على سيدنا محمد وآله وصحبه ولم أبا بعد ان الله دعاني
الى تأليف هذا الكتاب مسئلة مثلب من قدامي من اهل الحزم يقال
محمد بن يوسف عالم بالي باضاه والعلوم الطبيعية والمنطق
من كثرت خدمته ووجب حقه عندي . فسالني بعد
من ابعث من الكتب ثلاثي عشر في الصناعة والرد على
الكندي هو محمد بن اسحق الراسلي ان اجمع له شيئا
من اعمال الراسلي الصنعة ليكون له اماما يفيد به
به و دستور يرجع اليه فقلت له كتاب هذا هو
بما لم اجد به احدا من الملوك ولا مرا وبينت له من علم
الصنعة ما يستغني به عن جميع كتبه في هذا المعنى
واوردته بكتاب وجيز لكيك في هذا المعنى اسم كتاب
سر الاسرار يرجع به الاجساد بسا اوردته من التدبير ونقطة
وبرده على حاله الاول في صيغة التدبير والى الموقوف للصواب
والى العجبة في تمام ما وصفه انه المنزلة وفيه ابواب
لم يرها العلماء الحکماء ولولا علمي بانصرام ايامي
وفم باجلي ومخافتة موت ما بومله له لم كن اجمع له هذا

صفحه اول نسخه خطی «سر الاسرار» متعلق به کتابخانه دانشگاه گوتینگن (آلمان) .

ج - بموجب نظر جمال الدین علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبدالواحد شیبانی القفطی (متولد در ۵۶۸ هجری = ۱۱۷۲/۳ میلادی در قفط از شهرهای مصر) صاحب کتاب «اخبار العلماء باخبار الحکماء» قریب سه رساله و کتاب ،

د - بر حسب نظر شیخ موفق الدین احمد القاسم بن خلیفه بن یونس الخزر جی معروف به ابن ابی اصیبعه (متولد بسال ۶۰۰ هجری = ۱۲۰۳/۴ میلادی متوفی بسال ۶۶۸ = ۱۲۶۹/۷۰ میلادی در دمشق) صاحب کتاب «عیون الانباء فی طبقات الاطباء» قریب بیست و دو رساله و کتاب ،

VIII. ARABIC TEXT OF THE MADKHAL AT-TA'LIMI

بسم الله الرحمن الرحيم

عنكم يا لطيف اعلم ان لكل صناعة آت و تلك الآت اسمها يعرفها اهلها و يعرفها غيرهم و للصناعة الصناعات
 بالصناعات و عتاقير و لها اسم يعرفها اهلها و يعرفها غيرهم و لقد لمن يريد الدخول في شئ منها من
 صناعاتها بالاسماء و احوالها و جودتها و رذائلها و هذا كله في معرفة الداخل فيها بعد مدة طويلة بعد الكثرة
 جودتها و رذائلها... في ذلك و قد جمعت في ذلك ما اذا مررت العتاقير [كان] فيها كالحمد و منهم عتاقير و الله
 المتكبر بسمه و قدرته لول عتاقير هذه الصناعة هي التي يسمونها الاجساد و انما سميها بذلك اعني بالاجساد
 في العتاقير على ضربين فمنها ما يتغير و يتغير عند [الفار] و منها ما يفر و يثبت و يسمى اهل
 الصناعة الثوابت الاجساد لفظ الجسد و ابعثته و سميها الطوائف ارواحا للطف الروح و الاجساد هي الشمس
 و القمر و المشتري و زحل و المريخ و الزهرة و الكواكب و الفلكي ما يصير و السرب السور الذي يصير
 و الفلكي غريب شبيه بالممدوم و الارواح الفار و الفرار و الزفر و الفوشا هذه كلها تظهر اذا هي جمعت على
 الفلك لذلك سميها ارواحا و منها اثنان يطيران و لا يمتزجان و اثنان يطيران و يحترقان فالدان لا يصير و يطيران
 العتاقير و الطائر و الدان يستعمل و يطيران الكبريت و الزفر و كلها طائر من الفلك من السماء و الرطوبات سموة يوحا
 و كل شئ ثقيل تلط قائم على الفلك سموة جسدا و من عتاقيرهم العلم و هو النواج فمعه العذب و معه المرو و معه
 الدواني و معه نطفي و معه البيضي و معه العقاب و معه ملح القلي و معه ملح البول و معه ملح الفورة و معه
 ملح الرماد و معه ملح هندي و معه طبرزد و معه انداني احمر يطرط منه اطباق و صواني فالتلم العذب ما يوقل
 و الملح اسم الذي يجلو به الصانعة الغضة و الانداني الذي له شفيف و النطفي الذي يجمع بهم الفط و هو في صلاية
 الانداني غير ان فيه سواد لوريم [لانه يوجد] في سبعة معاني الفط و الطبرزد صلب ليس له عفة و الاحمر
 صلب احمر و الهندي ملح اسود مثل الطبرزد في صلاية و ليس له شفيف و البيضي يجمع بهم الفط و هو في صلاية
 المسلق و العقاب الجديد منه ابيض صلب قطاع بضربين ياتي به من خراسان و من سمرقند حريف يصرق السلس
 و منه معمول و هو عطارد الشعر و منها ملح القلي و له عفة كيف يعمل و كذلك ملح البول و ملح الفورة و ملح
 الرماد و عفة ذلك و صناعته تكتم الاخذ اهل و العتاقير به و العتاقير صلب غريب هو ما ذكرنا و ضرب يقطع من الشعر و
 عفة ذلك تكتم هاهنا و منها البواب و هي اصناف فمعه بوق الخبز و هو ابيض قطاع و منه الذي يسمى القطرون و هو
 احمر خير من بوق الخبز و منه بوق الصانعة و هو ابيض السبيبة بالسبيطة التي تظهر في اصول السيطلي
 و منه الزاوند و هو اجودها و لونه الى السمرة ترابي و منه بوق الغرب و هو يكون في شجر الغرب و منه

- | | | |
|------------------|------------------|--|
| 1 Ms. الش. | 2 Ms. كنباء. | 3 Ms. worm eaten: probably the word is |
| 4 Omitted in Ms. | 5 Ms. بهر. | 6 Ms. only ملة. |
| 7 Ms. و الرجل. | 8 Ms. و الطائر. | 9 Ms. الفط. |
| 10 Ms. و الفلكي. | 11 Ms. الانداني. | 12 Ms. و الفط. |
| 13 Ms. و الفط. | 14 Ms. و الفط. | 15 Ms. و الفط. |
| 16 Ms. و الفط. | 17 Ms. و الفط. | 18 Ms. و الفط. |
| 19 Ms. و الفط. | 20 Ms. و الفط. | 21 Ms. و الفط. |
| 22 Ms. و الفط. | 23 Ms. و الفط. | 24 Ms. و الفط. |
| 25 Ms. و الفط. | 26 Ms. و الفط. | 27 Ms. و الفط. |
| 28 Ms. و الفط. | 29 Ms. و الفط. | 30 Ms. و الفط. |
| 31 Ms. و الفط. | 32 Ms. و الفط. | 33 Ms. و الفط. |
| 34 Ms. و الفط. | 35 Ms. و الفط. | 36 Ms. و الفط. |
| 37 Ms. و الفط. | 38 Ms. و الفط. | 39 Ms. و الفط. |
| 40 Ms. و الفط. | 41 Ms. و الفط. | 42 Ms. و الفط. |
| 43 Ms. و الفط. | 44 Ms. و الفط. | 45 Ms. و الفط. |
| 46 Ms. و الفط. | 47 Ms. و الفط. | 48 Ms. و الفط. |
| 49 Ms. و الفط. | 50 Ms. و الفط. | 51 Ms. و الفط. |
| 52 Ms. و الفط. | 53 Ms. و الفط. | 54 Ms. و الفط. |
| 55 Ms. و الفط. | 56 Ms. و الفط. | 57 Ms. و الفط. |
| 58 Ms. و الفط. | 59 Ms. و الفط. | 60 Ms. و الفط. |
| 61 Ms. و الفط. | 62 Ms. و الفط. | 63 Ms. و الفط. |
| 64 Ms. و الفط. | 65 Ms. و الفط. | 66 Ms. و الفط. |
| 67 Ms. و الفط. | 68 Ms. و الفط. | 69 Ms. و الفط. |
| 70 Ms. و الفط. | 71 Ms. و الفط. | 72 Ms. و الفط. |
| 73 Ms. و الفط. | 74 Ms. و الفط. | 75 Ms. و الفط. |
| 76 Ms. و الفط. | 77 Ms. و الفط. | 78 Ms. و الفط. |
| 79 Ms. و الفط. | 80 Ms. و الفط. | 81 Ms. و الفط. |
| 82 Ms. و الفط. | 83 Ms. و الفط. | 84 Ms. و الفط. |
| 85 Ms. و الفط. | 86 Ms. و الفط. | 87 Ms. و الفط. |
| 88 Ms. و الفط. | 89 Ms. و الفط. | 90 Ms. و الفط. |
| 91 Ms. و الفط. | 92 Ms. و الفط. | 93 Ms. و الفط. |
| 94 Ms. و الفط. | 95 Ms. و الفط. | 96 Ms. و الفط. |
| 97 Ms. و الفط. | 98 Ms. و الفط. | 99 Ms. و الفط. |
| 100 Ms. و الفط. | 101 Ms. و الفط. | 102 Ms. و الفط. |
| 103 Ms. و الفط. | 104 Ms. و الفط. | 105 Ms. و الفط. |
| 106 Ms. و الفط. | 107 Ms. و الفط. | 108 Ms. و الفط. |
| 109 Ms. و الفط. | 110 Ms. و الفط. | 111 Ms. و الفط. |
| 112 Ms. و الفط. | 113 Ms. و الفط. | 114 Ms. و الفط. |
| 115 Ms. و الفط. | 116 Ms. و الفط. | 117 Ms. و الفط. |
| 118 Ms. و الفط. | 119 Ms. و الفط. | 120 Ms. و الفط. |
| 121 Ms. و الفط. | 122 Ms. و الفط. | 123 Ms. و الفط. |
| 124 Ms. و الفط. | 125 Ms. و الفط. | 126 Ms. و الفط. |
| 127 Ms. و الفط. | 128 Ms. و الفط. | 129 Ms. و الفط. |
| 130 Ms. و الفط. | 131 Ms. و الفط. | 132 Ms. و الفط. |
| 133 Ms. و الفط. | 134 Ms. و الفط. | 135 Ms. و الفط. |
| 136 Ms. و الفط. | 137 Ms. و الفط. | 138 Ms. و الفط. |
| 139 Ms. و الفط. | 140 Ms. و الفط. | 141 Ms. و الفط. |
| 142 Ms. و الفط. | 143 Ms. و الفط. | 144 Ms. و الفط. |
| 145 Ms. و الفط. | 146 Ms. و الفط. | 147 Ms. و الفط. |
| 148 Ms. و الفط. | 149 Ms. و الفط. | 150 Ms. و الفط. |
| 151 Ms. و الفط. | 152 Ms. و الفط. | 153 Ms. و الفط. |
| 154 Ms. و الفط. | 155 Ms. و الفط. | 156 Ms. و الفط. |
| 157 Ms. و الفط. | 158 Ms. و الفط. | 159 Ms. و الفط. |
| 160 Ms. و الفط. | 161 Ms. و الفط. | 162 Ms. و الفط. |
| 163 Ms. و الفط. | 164 Ms. و الفط. | 165 Ms. و الفط. |
| 166 Ms. و الفط. | 167 Ms. و الفط. | 168 Ms. و الفط. |
| 169 Ms. و الفط. | 170 Ms. و الفط. | 171 Ms. و الفط. |
| 172 Ms. و الفط. | 173 Ms. و الفط. | 174 Ms. و الفط. |
| 175 Ms. و الفط. | 176 Ms. و الفط. | 177 Ms. و الفط. |
| 178 Ms. و الفط. | 179 Ms. و الفط. | 180 Ms. و الفط. |
| 181 Ms. و الفط. | 182 Ms. و الفط. | 183 Ms. و الفط. |
| 184 Ms. و الفط. | 185 Ms. و الفط. | 186 Ms. و الفط. |
| 187 Ms. و الفط. | 188 Ms. و الفط. | 189 Ms. و الفط. |
| 190 Ms. و الفط. | 191 Ms. و الفط. | 192 Ms. و الفط. |
| 193 Ms. و الفط. | 194 Ms. و الفط. | 195 Ms. و الفط. |
| 196 Ms. و الفط. | 197 Ms. و الفط. | 198 Ms. و الفط. |
| 199 Ms. و الفط. | 200 Ms. و الفط. | 201 Ms. و الفط. |
| 202 Ms. و الفط. | 203 Ms. و الفط. | 204 Ms. و الفط. |
| 205 Ms. و الفط. | 206 Ms. و الفط. | 207 Ms. و الفط. |
| 208 Ms. و الفط. | 209 Ms. و الفط. | 210 Ms. و الفط. |
| 211 Ms. و الفط. | 212 Ms. و الفط. | 213 Ms. و الفط. |
| 214 Ms. و الفط. | 215 Ms. و الفط. | 216 Ms. و الفط. |
| 217 Ms. و الفط. | 218 Ms. و الفط. | 219 Ms. و الفط. |
| 220 Ms. و الفط. | 221 Ms. و الفط. | 222 Ms. و الفط. |
| 223 Ms. و الفط. | 224 Ms. و الفط. | 225 Ms. و الفط. |
| 226 Ms. و الفط. | 227 Ms. و الفط. | 228 Ms. و الفط. |
| 229 Ms. و الفط. | 230 Ms. و الفط. | 231 Ms. و الفط. |
| 232 Ms. و الفط. | 233 Ms. و الفط. | 234 Ms. و الفط. |
| 235 Ms. و الفط. | 236 Ms. و الفط. | 237 Ms. و الفط. |
| 238 Ms. و الفط. | 239 Ms. و الفط. | 240 Ms. و الفط. |
| 241 Ms. و الفط. | 242 Ms. و الفط. | 243 Ms. و الفط. |
| 244 Ms. و الفط. | 245 Ms. و الفط. | 246 Ms. و الفط. |
| 247 Ms. و الفط. | 248 Ms. و الفط. | 249 Ms. و الفط. |
| 250 Ms. و الفط. | 251 Ms. و الفط. | 252 Ms. و الفط. |
| 253 Ms. و الفط. | 254 Ms. و الفط. | 255 Ms. و الفط. |
| 256 Ms. و الفط. | 257 Ms. و الفط. | 258 Ms. و الفط. |
| 259 Ms. و الفط. | 260 Ms. و الفط. | 261 Ms. و الفط. |
| 262 Ms. و الفط. | 263 Ms. و الفط. | 264 Ms. و الفط. |
| 265 Ms. و الفط. | 266 Ms. و الفط. | 267 Ms. و الفط. |
| 268 Ms. و الفط. | 269 Ms. و الفط. | 270 Ms. و الفط. |
| 271 Ms. و الفط. | 272 Ms. و الفط. | 273 Ms. و الفط. |
| 274 Ms. و الفط. | 275 Ms. و الفط. | 276 Ms. و الفط. |
| 277 Ms. و الفط. | 278 Ms. و الفط. | 279 Ms. و الفط. |
| 280 Ms. و الفط. | 281 Ms. و الفط. | 282 Ms. و الفط. |
| 283 Ms. و الفط. | 284 Ms. و الفط. | 285 Ms. و الفط. |
| 286 Ms. و الفط. | 287 Ms. و الفط. | 288 Ms. و الفط. |
| 289 Ms. و الفط. | 290 Ms. و الفط. | 291 Ms. و الفط. |
| 292 Ms. و الفط. | 293 Ms. و الفط. | 294 Ms. و الفط. |
| 295 Ms. و الفط. | 296 Ms. و الفط. | 297 Ms. و الفط. |
| 298 Ms. و الفط. | 299 Ms. و الفط. | 300 Ms. و الفط. |

يك صفحه از كتاب «المدخل التعليمي» نقل از مجله Memoirs of Asiatic Society of Bengal كه از روی
 نسخه خطی كتابخانه حضرت نواب رامپور توسط آقای استایلتون و هدايت حسين شمس العماره در مجله نامبرده
 چاپ شده است .

به مریخ و مس به زهره و از طرفی گوگرد به آتش (= نار)
 و جیوه به الفرار و نوشادر به عقاب منسوب و نامگذاری نموده
 است .
 چنانکه آمد رازی اجسام فشرده را جسد و مواد شیمیائی
 را عتاقیر نامیده است .
 از آن گذشته تعدادی از املاح (Sels) از قبیل نمك
 اندرانی (= کلروردوسدیم = نمك ترکی در اصطلاح معمولی)
 و نمك خاکستر (= کربنات دو پتاس غیر خالص) و نمك هندی

الذي فيه يلي قوة يصنع الدواة و لم و كيف ثم في كتاب شرف الصناعة يعرف شرف الصناعة و لهايا و خطها
و فضل المكتسب على المكمل ثم في كتاب الترتيب يعرف دعوى رومار اهل هذه الصناعة و طرق التجارة ثم
في كتاب التدبير يعرف ثم تدبير الصناعة ما تدبر وما لطرفهم اليه و كيف تدبر ما يحتاج اليه ثم في كتاب المعنى
يعرف معنى الذهب و الفضة من غيرها من النجاسات معرفة حافية ثم في كتاب الشراهد يعرف في الصناعة
المشكوك لجمع كانوا اذا موافقين في رأيها ثم في كتاب من الصناعة و يعلم يعرف كيف يدفع عامة الناس و خاصة
اهله و الاكابر به و كيف يتعلم ان هو على بالمركب ان يعلم الناس فلا عرف ذلك * لجمع قد نمت حكمة
في هذه الصناعة و ينبغي ان يكون للناظر في كتابنا هذه حظ من الكلام الجديد انه ان لم يكن له ذلك لم يجد
ببلغ القصي لياثيا * و لا يعمل لفقه بها * ثم المدخل التعليمي و هو في الآلات و الماكينات و طرق العمل في الجزء الثاني
المدخل البرهاني و يعرف بعلم المعاني و العدد للحد و وحدة و الصلوة على رسالة محمد و آله و هو حقيقا * و نعم
الوكيل و نعم المولى و نعم المعين *

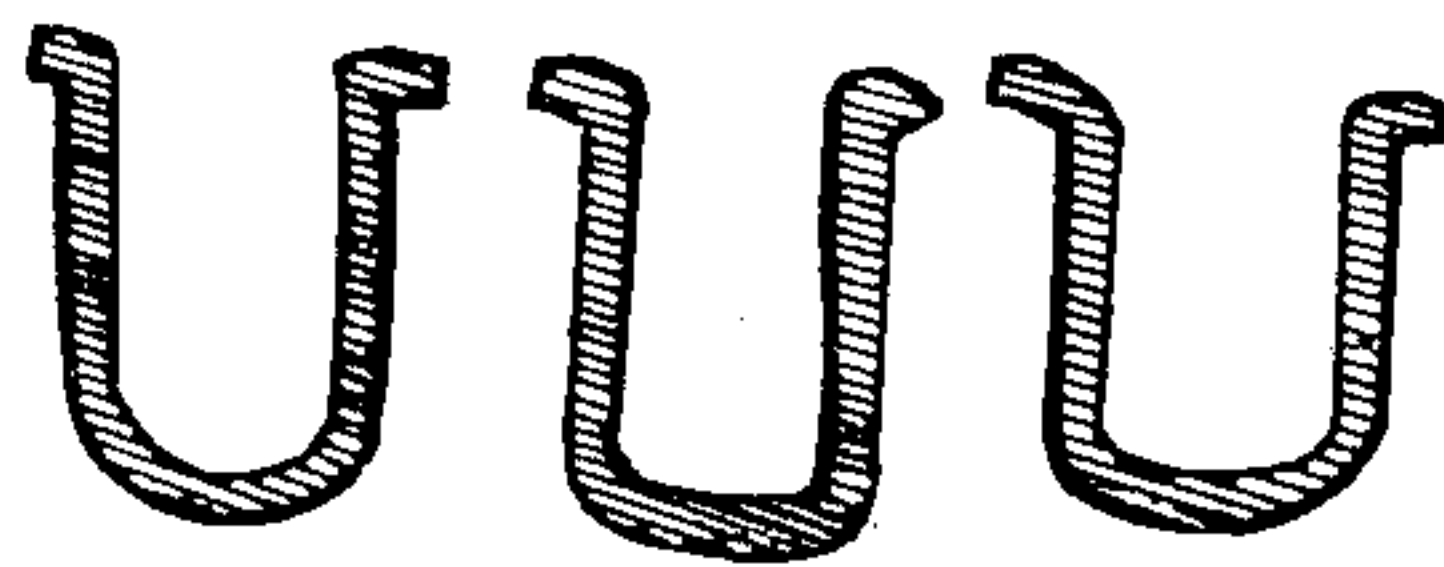
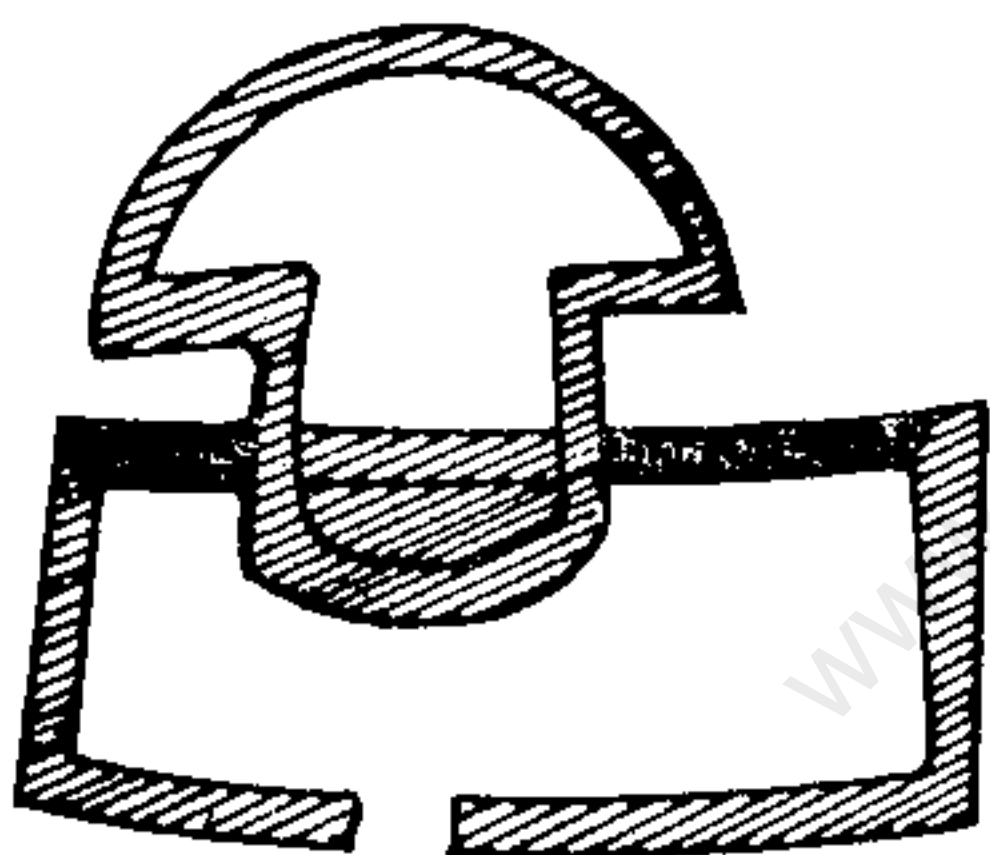
جمع 324 *

الناظرين 324 *

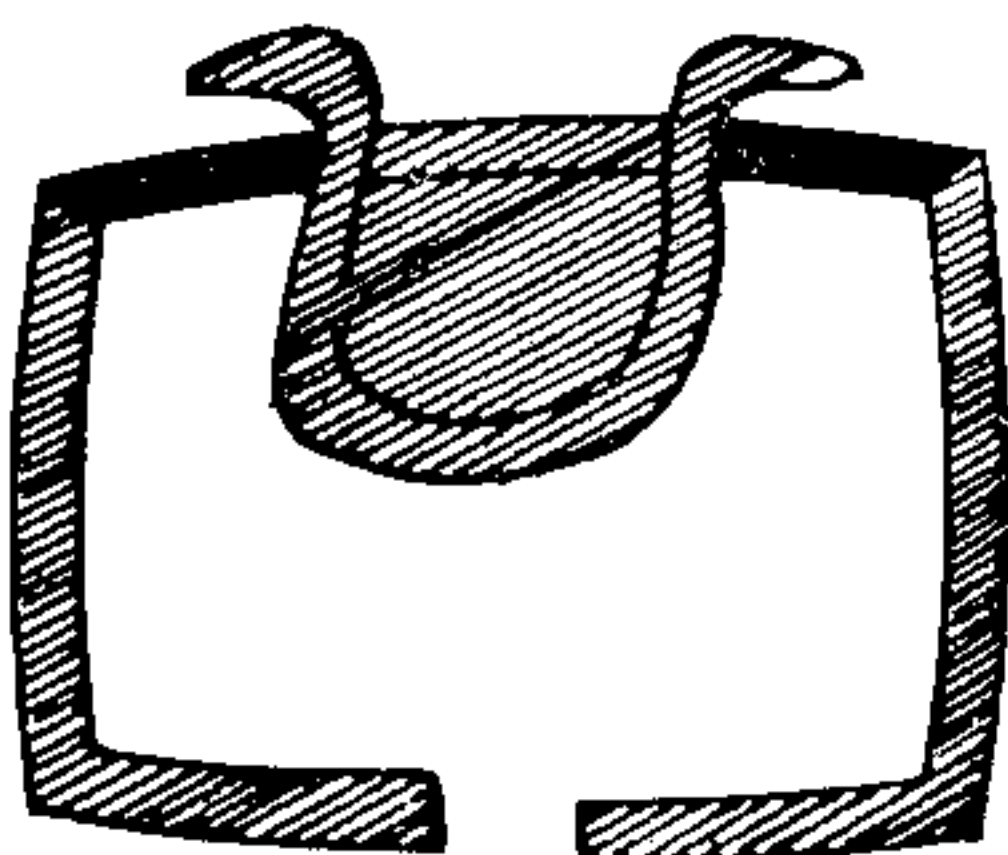
لما يأتها لا يكمل 324 *

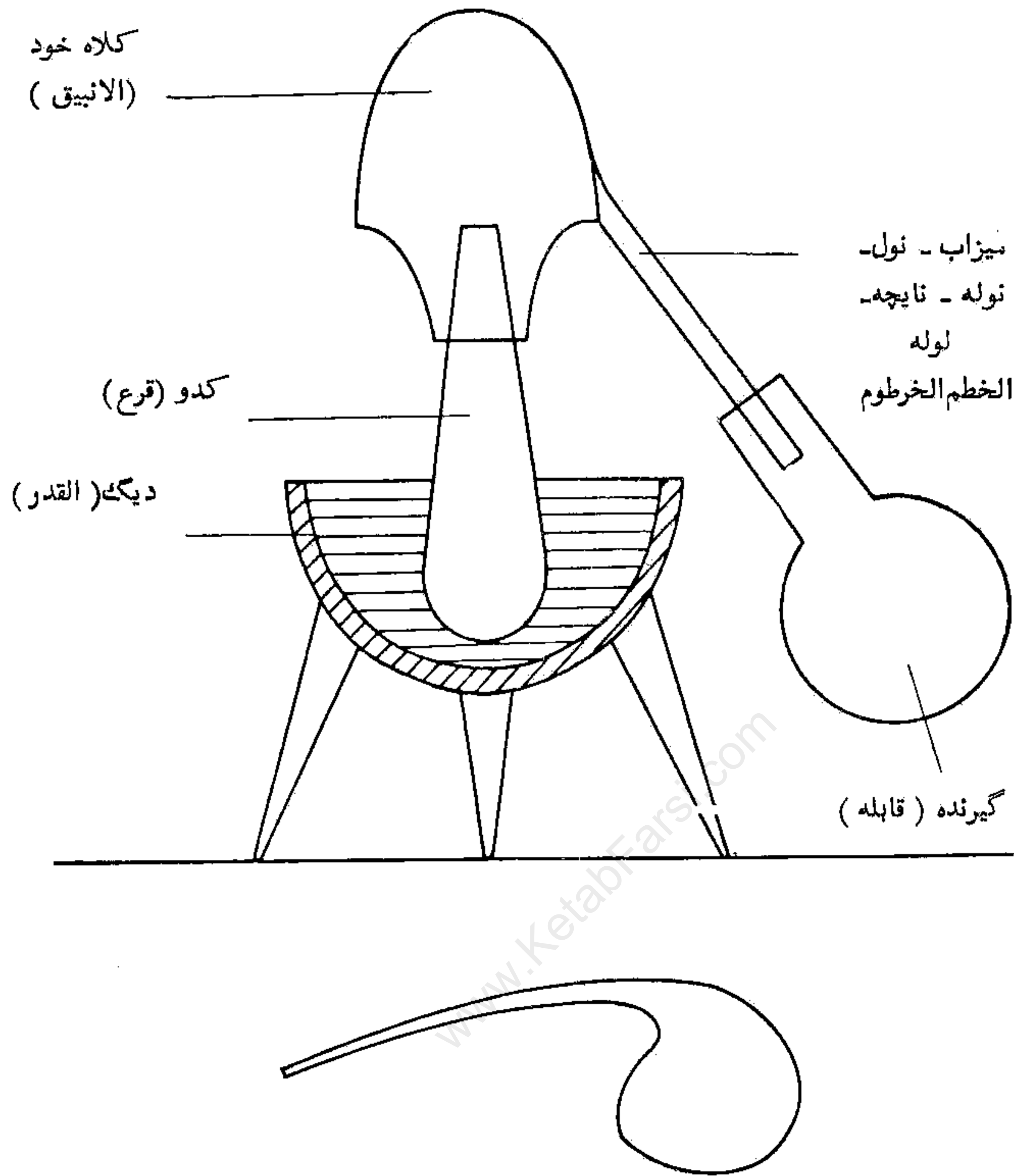
هو حسبنا الله after الله 324 *

صفحة آخر از همان مجله



شكل آثال ومستوقه (نقل از نسخه خطي كتاب عين الصنعه وعون الصنعه
تأليف محمد بن عبد الملك الصالحى الخوارزمى الكاثير) .





شکل قرع و انبیق .

سنگ آبی آسمانی) و طلق (= تلك = Mica) و گچ و شادنه
(شاذنج = اکسیددوفر = Oxyde de Fer = حجرالدم =
سنگ خون Hematite) و سورمه (= سرمه = سولفور سرب =
Sulfure de Plomb = الکحل) و محقونیا (عموماً سیلیکات
کالسیم که بزبان انگلیسی Glass Gall گویند) و شک (بهضم
شین) که سم الفار و تراب الهالك یا مرگ موش = اکسیددارسینک =
AS o3 و رانتج (= انگم درخت صنوبر که شیرازیها بدان
زنگباری گویند = صمغ) و مرداسنج (= مرداسنگ =

(= کالاه به زبان هندی) و مواد شیرین بمانند شکر طبرزد
(= تبرزد) و بوره زرگری [سنگ طبیعی بوراسیت (Boracite)
که برات دو کاسیم است یا براکش] و نمک قلیا و زاجها
(= زاجها = شیب = Aluns) و بوره نان (= بورق الخبر
= بورة الخبازین) و مرقشیشا (= ملح آهن و گوگرد یا ملح
آهن و گوگرد و نقره یا ملح آهن و گوگرد و مس و مغنیسیا
آهن و گوگرد و نقره یا ملح آهن و گوگرد و مس (Markasit)
و مغنیسیا (= سنگ آهن مغناطیسی) و توتیا
(= دودیا = Pompholyx) و لاجورد (= الازرود یا

مردار سنگ = مرده سنگ = اکسیددوپلمپ (PBO) و زنگار
(= اکسیدمس CUH_2O) و سرنج (= اکسید ملحی سرت =
 PB_3O_4) و شنکرف (= زنجفر = Hgs) که انواع و اقسام
داشته) و بسیاری از مواد دیگر را نام برده است.

اما افزارهائی که رازی برای گداختن فلزات و سنگها
بکار میبرده است بدین قرار میباشد:

کوره، بوته، چمچه، قالب، دم (برای دمیدن)، بوته-
بر بوته و بسیاری از افزارهای دیگر. غیر از افزارهای بالا
افزارهائی داشته که برای واکنشهای شیمیائی و آماده ساختن
مواد بکار میبرده تا بوسیله آنها اکسیر را تهیه نماید.

رازی عقیده داشته است اگر اکسیر داروئی که فلز در آن
گداخته و بخور در آن دهند به طلا و نقره تبدیل میگردد و یا
لااقل رنگ آن به سفیدی و زردی گراید و با افزارهائی انجام
میداده که بدین شرح است: قرع و انبیق و قدح و شیشه کردن-
دراز و پیاله و سنگ سائیدن و اجاق و دسته سنگی و کوره (تنور)
و تابشران و گوی (کره) و جعبه گلی (درج) و غیر ذالک
بوده است.

اما برای گداختن آهن رازی گوید: که این کار مشکلترین
کارهاست بعلت آنکه آهن هنگام گداختن بمانند آب روان
نمیگردد، مگر آنکه آنرا با داروی مخصوصی عمل آورند.
بدین شرح:

۱- براده آهن بهر میزان که مورد لزوم باشد،

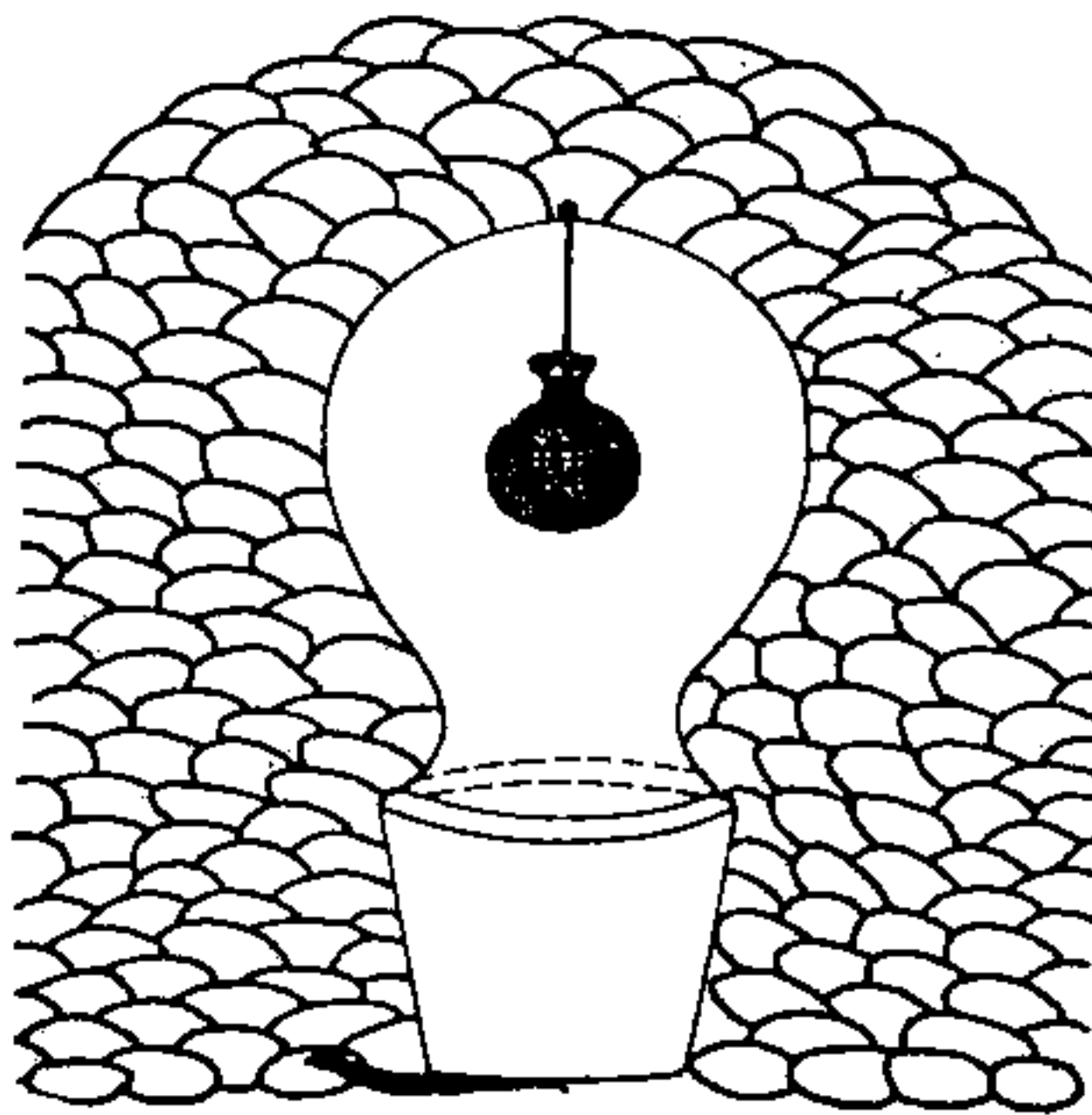
۲- زرنیخ سرخ و نرم یک چهارم آهن.

آنها را مخلوط نموده در کیسه ریخته و دور آن با گل گرفته
و در تنور گذارده، سپس بیرون آورده به میزان یک ششم وزن
آن نظرون (= بوره) ریخته و با روغن زیتون مخلوط نموده
و این مخلوط را در بوته ای که کف آن سوراخ باشد بر روی
بوته دیگر گذارده حرارت داده تا آنچه که مایع (آبگون) شود
خارج گردد و آنرا با نوشادر و زاج شامی کوبیده و روغن
زیتون مخلوط نموده و از آن گلوله های کوچک ساخته و چندبار
ذوب نموده و هر دفعه از مخلوط بالا بدان اضافه شود تا سرعت
ذوب و سفیدی آن بیشتر گردد و بدین شکل این عمل چندبار
تکرار شود تا مثل نقره به سهولت ذوب گردد.

رازی درباره گداختن مس گوید:

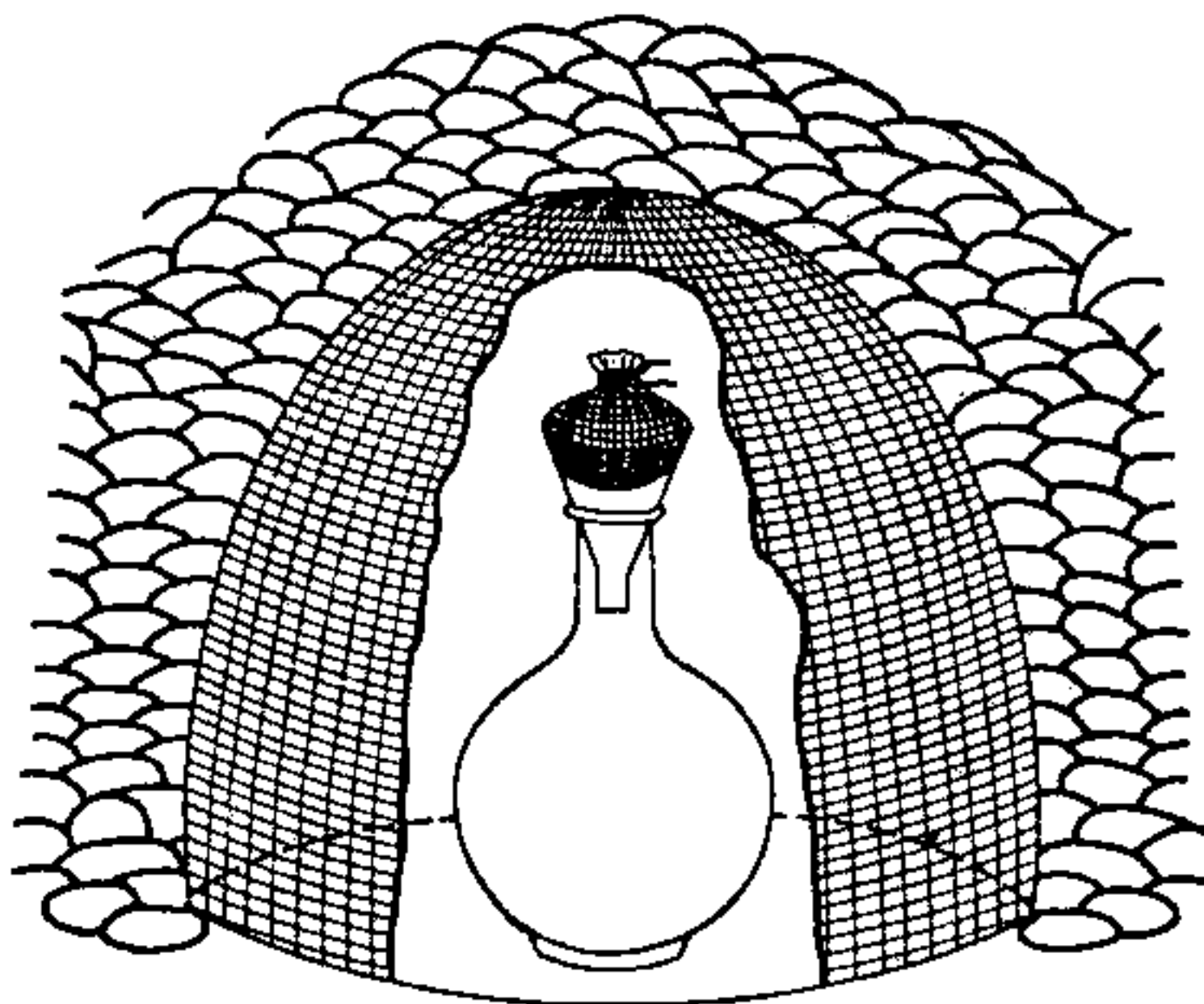
مس را به پاره های کوچک بریده و در بوته نهاده و در کوره
گداخته و روی آن زغال ریخته تا پر شود و به کوره دم داده تا
مس گداخته شود. پس از آن مقداری بوره زرگری روی آن
پاشند و بدین نحو میتوان طلا و نقره را گداخت.

این مقاله خلاصه و فشرده ای از چند فصل از کتاب «المدخل
التعلیمی» رازی است. امیدوارم در شماره های آتی باز درباره
صنعت کیمیای رازی جهت خوانندگان گرامی مجله مطالبی
تقدیم دارم.



افزار حل کردن.

افزار حل کردن.





پیچ زنی سردار تاجرخیز سدر لیلین

نوشته : دکتر عباس زمانی
استادیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه تهران

هنرهای تزیینی به آن دسته از هنر گفته میشود که غیر از مشخصات خاص از نظر نقوش و رنگ آمیزی مفید فایده‌یی هم باشد. يك مشخصه هنری ملت ایران این است که همواره هنر را با زندگی آمیخته است یعنی غالباً ذوق خود را در ساختن لوازم زندگی و وسائل مورد احتیاج بکار برده است و بهمین جهت است که هنرهای ایرانی غالباً تزیینی است. ساختمان، ظروف مختلف، کاشی و سفال، وسایل چوبی و مبلمان، انواع فرش و پارچه از جمله لوازم زندگی است ولی هنرمندان ایرانی در ساختن همین وسائل چنان ذوقی بکار برده‌اند که بعضی از آن لوازم از شاهکارهای هنری محسوب شده و جای خود را در موزه‌های مشهور عالم یافته است.

در هنرهای تزیینی ایران موضوعات مختلفی چون انسان، حیوان، گیاه، مناظر طبیعت و یا قسمتهائی از آنها انتخاب شده و بکار رفته است ولی چون عملاً درمنسوج و سفال و کاشی و کار روی چوب نمی‌توان آنطوریکه باید شباهت با طبیعت را رعایت کرد هنرمندان ایرانی در مراحل اولیه نقوش هنری را ترجیح داده و در مراحل بعدی نقوش طبیعی را خلاصه کرده‌اند. از جمله در آن دسته از قالبیهای ترکمنی که نقش خورشید و ستاره دارند بجای خورشید غالباً يك هشت گوشه گذارده و شعاع خورشید را با رنگهای متنوع و خطوط عمودی تزیین نموده‌اند و یا ستاره‌هایی را که در حاشیه گذارده‌اند شباهت چندانی با ستاره واقعی ندارد و در واقع نشانی از آن می‌باشد.

البته از این مثال نباید نتیجه گرفت که هنرمندان ایرانی همه اشکال طبیعی را بصورت هندسی درآورده‌اند و یا اینکه اساساً خطوط مورب و انحناهای لازم را بکار نبرده‌اند بلکه باید یادآور شد که هرچه هنر ایرانی پخته‌تر میشود خطوط پیچ و خم بیشتر پیدا می‌کند و هنرمندان با مهارت از عهد انحناها و خطوط مورب در انواع هنرهای تزیینی خود برمی‌آیند اما همین طرحهای مورب نیز همواره بصورت استیلیزه است و می‌توان در این مورد بته جقه را که در واقع نقش استیلیزه سرو است بیان کرد.

یکی از موضوعاتی که هنرمندان ایرانی انتخاب کرده‌اند پیچ تزیینی است که در آرایش بناهای اسلامی بکار رفته است. پیچ معانی و اشکال مختلف دارد ولی نظر ما در اینجا معرفی پیچی است که بشکل فنر استوانه‌یی می‌باشد.

این پیچ تزیینی در نبش قوس ایوانها و محرابها و یا نبش خارجی دیوارهای طرفین ایوانها و یا نبش قوسهای داخلی تالارهای مربع بناهای اسلامی بکار رفته است و می‌تواند شکل استیلیزه عناصر طبیعی، گیاهی، حیوانی و یا انسانی باشد. ما این موضوع را بشرح ذیل مورد بررسی قرار میدهیم:

۱- تعریف پیچ

۲- منشأ پیچ تزیینی

۳- پیچ تزیینی در بعضی از اشیاء قبل از اسلام

۴- پیچ تزیینی در بعضی از بناهای اسلامی

۵- تحول و اشاعه پیچ تزیینی در معماری

الف- تعریف پیچ - هر خط غیر مستقیم در واقع پیچ است و می‌توان آنرا از حرکت مار و گردباد و گرداب ادراک نمود. پیچ گاهی با مرادف خود ترکیب و کلماتی چون «پیچ و خم»، «در پیچ و تاب» و غیره میسازد.

در صفحه ۷۵۴ فرهنگ نفیسی به این ترتیب از پیچ تعریف شده است: «تأییده شده و تاشده و غلطیده شده و تاب داده شده و بهم پیچیده و حلقه شده و خمیده و ملتوی و مشوش و اعوجاج و کجی و زلف و جعد و تا و تاب و چین . . .». از این تعریف بخوبی نقشی که خط منحنی در تشکیل پیچ دارد مشخص میشود. گاهی پیچ به گیاهی که حرکتی در خط منحنی دارد اطلاق میشود چون پیچک و پیچ امین الدوله. «پیچ - نام نوعی از گلها و گیاهان پیچنده، برخی گلتهائی که ساق محکم ندارند و بر درخت یا دیوار بالا روند و آن شامل اقسام زیر است: پیچ امین الدوله گیاهی از تیره بداهها که بصورت درختچه‌ای بالارونده و پیچنده است. این گیاه مخصوص نواحی معتدل است و گونه‌های زیاد دارد. . . .»^۱ پیچ طرح هنری که در آن کاشیهائی (عموماً برنگ آبی فیروزه‌یی) بصورت منحنی مطابق درنیش ایوانها و سردر بعضی مساجد قرار میدادند. زینتی هنرمندانه و جالب بشمار میرود.^۲

گاهی پیچ از جریان سریع آب ادراک میشود. «لولیسه - آب بسیار که جهت بسیاری و تنگی دهانه کاریز یا ماشوره بوقت برآمدن گردان و به صورت نایژه باشد»^۳. گاهی حرکت و یا شکل جانوری ادراک پیچ را میدهد: «حزونی منسوب به حزن و، خط یا شکل شبیه به حزن و، مارپیچی»^۴.

کلمه پیچ و مرادف‌های آن در اعصار مختلف مورد توجه شعرا و نویسندگان بوده است و بخصوص در مورد موهای تأییده و حلقه شده و چین و شکن و خم و جعد آنها داد سخن داده شده است. این کلمات ده‌ها بار در اشعار حافظ استعمال شده است و بعضی از آن اشعار به این قرار می‌باشد:

بیوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دلها^۵

۱- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین (آ-خ) ص ۸۶۹.

۲- دایرة المعارف مصاحب ص ۵۷۶ (این پیچ مورد بحث ما است).

۳- لغت نامه دهخدا، حرف ل. ص ۳۳۹ و ۳۴۰.

۴- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین (آ-خ) ص ۱۳۶۹.

۵- دیوان حافظ به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران

۱۳۱۹، چاپخانه مجلس، ص ۲.



۱ - پلاک برنزی مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد که از لرستان بدست آمده است .

۲ - نقش مربوط به قرن هفتم قبل از میلاد که ریختن آب را بصورت پیچ نشان میدهد از بین النهرین .



حکیم نظامی شاعر معروف نیز پیچ و معانی دیگر آن را
بکار برده است :

بنفشه تاب زلف افکنده بردوش
گشاده باد نسرین را بناگوش^{۱۳}
دو شکر چون عقیق آب داده
دو گیسو چون کمند تاب داده^{۱۴}
کمندی حلقه وار افکنده بردوش
زهر حلقه جهانی حلقه درگوش^{۱۵}
ز جعد بنفشه برانگیز تاب
سر نرگس مست برکش زخواب^{۱۶}
سایر شعراء نیز به پیچ و صورتهای دیگر آن توجه داشته اند:
شش چیز در آن زلف تو دارد معدن
پیچ و گره و بند و خم و تاب و شکن^{۱۷}
(قابوس و شمگیر)

باز پرسید ز گیسوی شکن در شکش
کاین دل غمزده سرگشته گرفتار کجا است^۱
در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
نقطه دوده که در حلقه جیم افتاده است^۲
شرح شکن زلف خم اندر خم جانان
کوته نتوان کرد که این قصه دراز است^۳
ز چین زلف کمندت کسی نیافت خلاص
از آن کمانچه ابرو و تیر چشم نجات^۴
دلم ز حلقه زلفش بجان خرید آشوب
چه سود دید ندانم که این تجارت کرد^۵
زان طره پر پیچ و خم سهلست اگر بینم ستم
از بند و زنجیرش چه غم هر کس که عیاری کند^۶
زلف را حلقه مکن تا نکنی در بندم
طره را تاب نده تا ندهی بر بادم^۷

سنبل زلف تو بر عارض مه تافته‌اند
 نرگس جزع تو در چشمه خور یافته‌ام^{۱۸}
 (بدر حاجرمی)

به کمند سر زلفت نه من افتادم و بس
 که بهر حلقه مویت گرفتاری هست^{۱۹}
 (سعدی)

سر حلقه رندان خرابات مغان را
 دل در شکن حلقه گیسوی تو دیدیم^{۲۰}
 (مغربی تبریزی)

پیچ و خم زلف تو علی‌رغم حکیمان
 تاجش گشائی همه دور است و تسلسل^{۲۱}
 (قائنی)

۳- نقش زنی از تل حلف بین‌النهرین که موهای او بصورت پیچ حلقه شده است.



۳

هنرمردم

تا سلسله ایوان بگست مدائن را
 در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان^{۲۲}
 (خاقانی شروانی)

۶ تا ۱۲- دیوان حافظ، خط جواد شریفی، مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم، سال ۱۳۴۱ شمسی صفحات ۳۱ و ۴۲ و ۴۵ و ۸۳ و ۱۰۵ و ۱۴۴ و ۲۲۷.

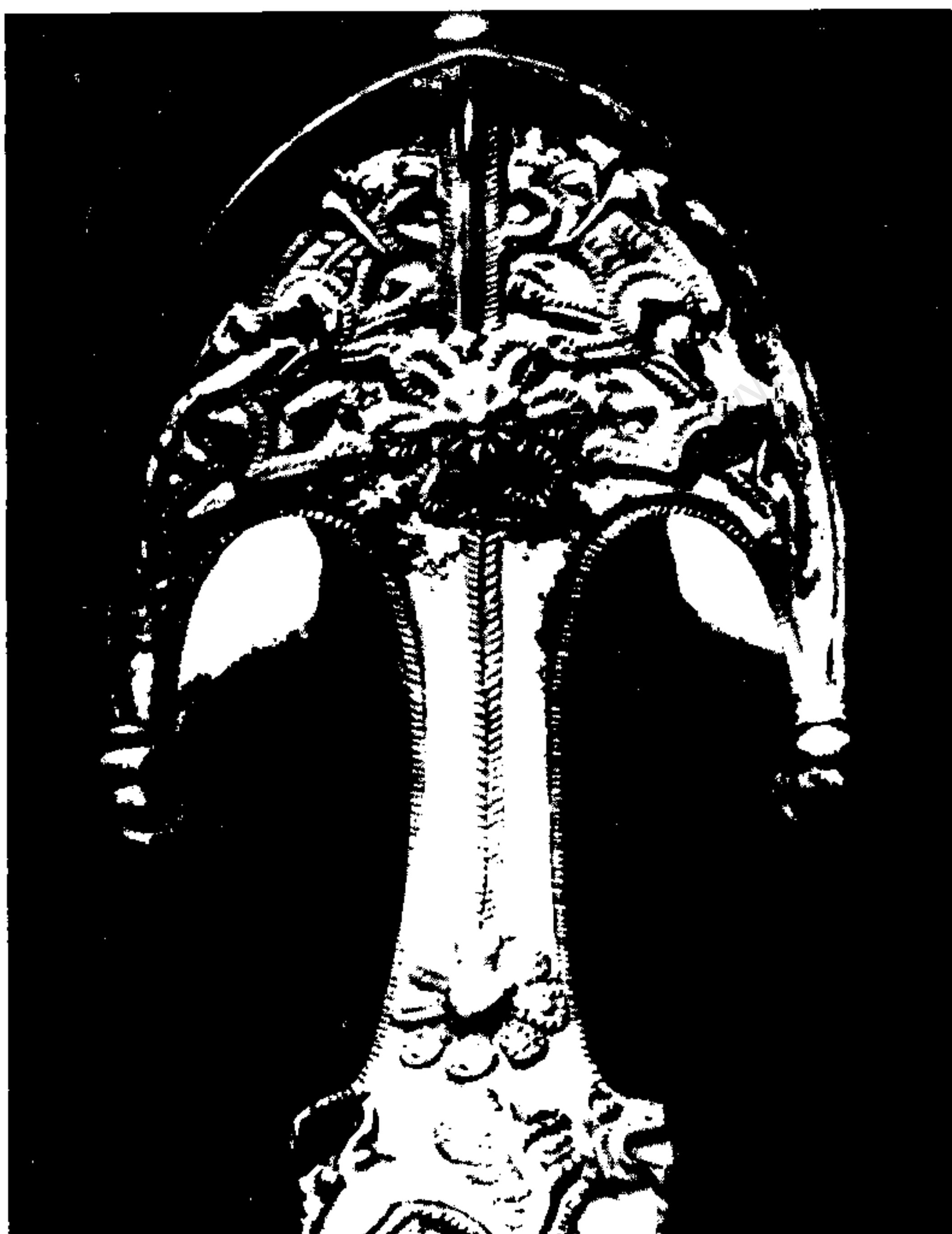
۱۳ تا ۱۶- کلیات دیوان حکیم نظامی گنجوی، مؤسسه امیرکبیر تهران، آبان ۱۳۳۵. صفحات ۲۰۷ و ۱۵۶ و ۳۱۵ و ۸۷۵.

۱۷- فرهنگ فارسی دکتر محمد معین، ص ۸۶۸.
 ۱۸ تا ۲۰- غزلیات جاویدان پارسی تألیف مرتضی تیموری اصفهان ۱۳۴۴، ص ۱۳۴ و ۱۵۰ و ۲۴۰.

۲۱- دیوان حکیم قائنی شیرازی، تصحیح محمدجعفر محجوب. تهران، ۱۳۳۶ شمسی ص ۴۹۶.

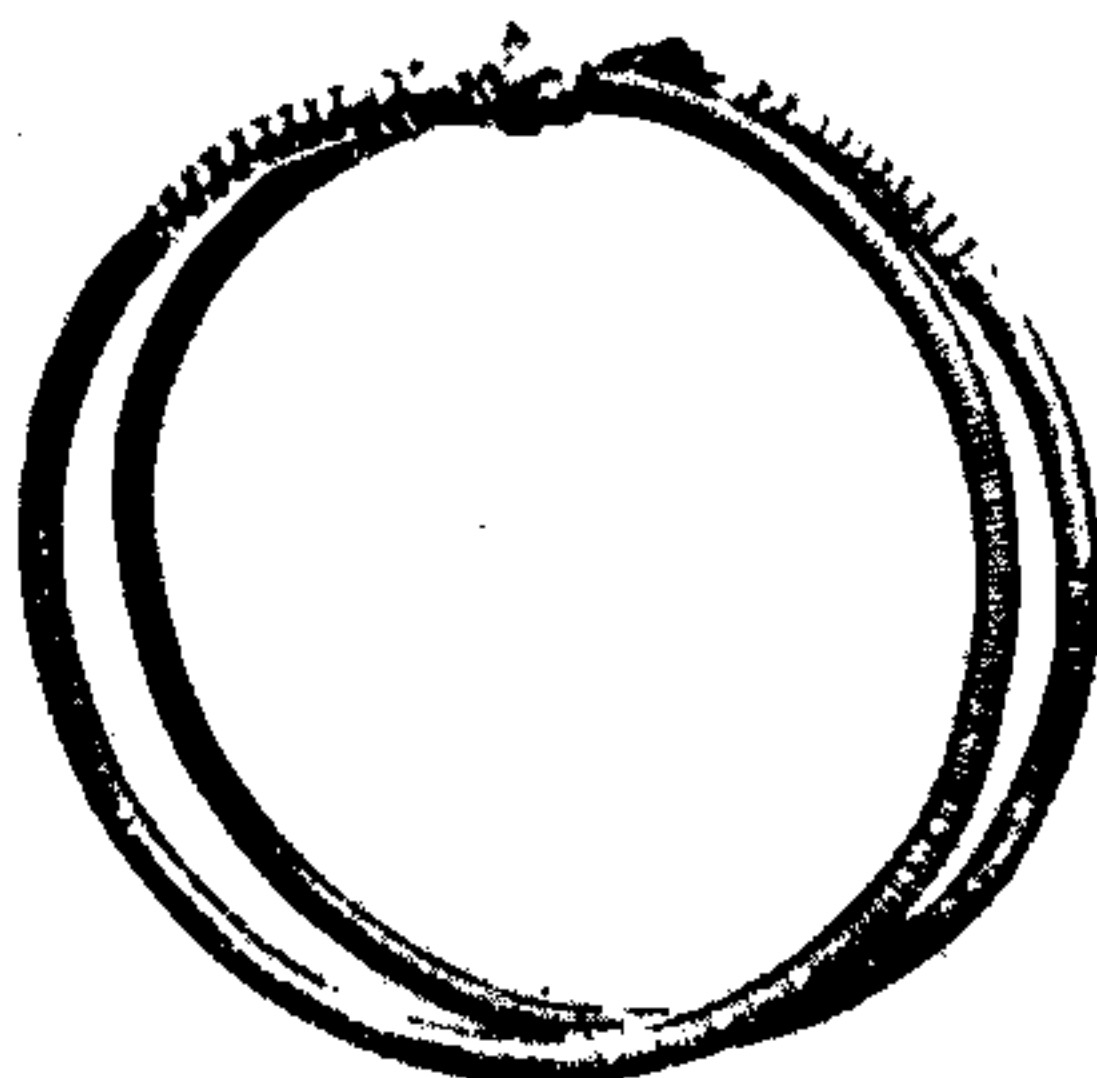
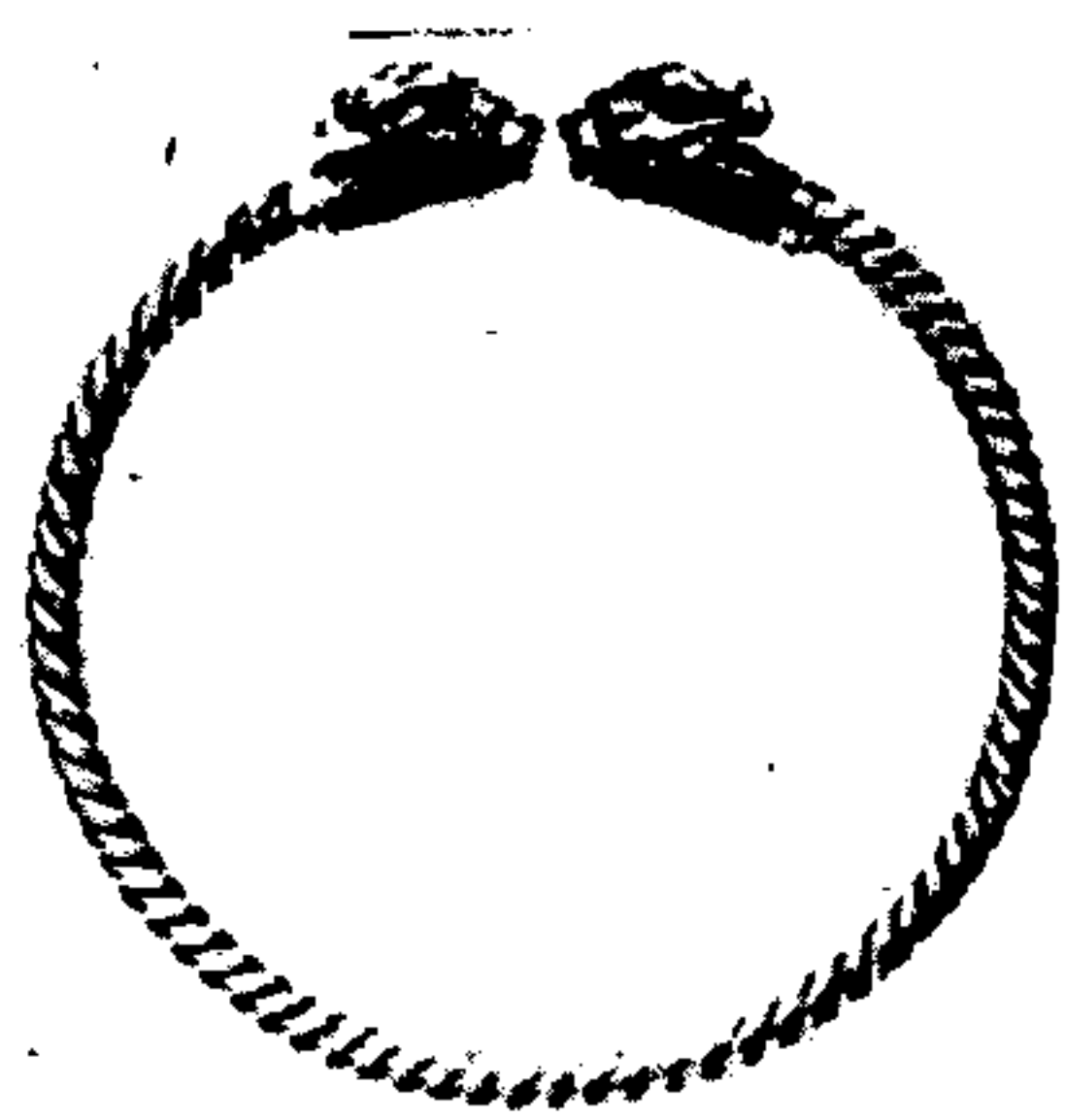
۲۲- دیوان خاقانی شروانی، تصحیح علی عبدالرسولی، تهران ۱۳۱۷ شمسی ص ۳۶۳.

۴- دسته خنجری مربوط به قرن هشتم قبل از میلاد که دارای زینت پیچ است. از لرستان.



۴

۱۷



۵ - قوچها یا بزهای کوهی که شاخ و دنده آنها با پیچ تزیین شده است . مربوط به دوره هخامنشی . ۶ - دست بند به شکل پیچ . مربوط به دوره هخامنشی . ۷ - دست بند به شکل پیچ مربوط به دوره هخامنشی .

۲ - خزندگان - در درجه اول می باید مار را نام برد که هم حرکت و هم طرز حلقه زدن و رویهم قرار گرفتن قطعات مختلف بدن دراز او مدل روشنی از پیچ است و کلمه مار پیچ دلیل مدعای ما است (شکل شماره ۶) . حرکت مار از زیباترین خطوط هنری محسوب میشود^{۴۴} . ویلیام هوگارت (W. Hogarth) میگوید: «سبیل زیبایی عصائی است که ماری دور آن به پیچد»^{۴۵} . ۳ - کرمها و حشرات و غیره که قطعات حلقه مانند پوست بدن آنها نشانی از پیچ است چون کرم خاکی ، دم عقرب ، دم سنجاقک و حلزون . جانور اخیر می تواند مدل کاملی برای پیچهای خمیده باشد که در سرستونهای ایونی^{۴۶} بکار رفته است . چهارم منشأهای انسانی - بهترین مدلی که انسان به تزیینات پیچی داده است موهای تابیده شده او است که بکرات در نظم و ثرها یادآوری شده و بنام زلف ، طره یا پیچ و خم و غیره نامیده شده است^{۴۷} (شکل شماره ۳ و ۱۰) .

ج - پیچ تزیینی در بعضی از اشیاء ماقبل اسلام - از هزاران سال قبل در نقاط مختلف دنیا پیچ به عنوان یک موضوع تزیینی قوی استعمال شده است و این استعمال مداوم دلیل توجه بشر به این فرم خط یعنی خط پیچی بوده و می باشد . مناسب است یادآور شود که خط مفهوم وسیعی دارد . گاهی در معماری

ب - منشأ پیچ تزیینی - پیچ تزیینی می تواند دارای منشأهای متعدد باشد :

اول منشأهای طبیعی چون گردباد ، جریان رودخانه ها ، پیچ و خم دره ها ، گرداب در مسیر رودخانه ها و جهش آب از منافذ کوهها یا فرو رفتن آب و تنوره شدن آن که همه کم و بیش در منظر و معرض دید بشر ابتدائی و بعد از او بوده است . شعله آتش و صعود دود بخصوص بخارات قبل از آتش فشانی کوههای آتش فشان نیز چون مدل در چشم رس مردم بوده است .

دوم منشأهای گیاهی چون پیچ امین الدوله یا پیچ مو ، سن و غیره که از این نوع گیاهان در تزیینات اشیاء مختلف زندگی از معماری تا بافندگی استفاده شده است .

سوم منشأهای حیوانی :

۱ - پستانداران - قصبة الریه تمام حیوانات می توانسته چون یک پیچ کامل در دسترس بشر باشد بطوریکه جهش گردان آب گاهی به نایژه تشبیه شده است^{۴۸} . دنده ها و شاخ بعضی از حیوانات می تواند مدل روشنی برای پیچ باشد (شکل شماره ۵) . شاخ قوچ کوهی در اعصار و قرون به کرات در تزیین اشیاء بکار رفته و حتی کله این حیوان در سردر برخی از بناهای قصبات و قراء بطور طبیعی یا مصنوعی بکار رفته است .

زیبائی ظاهری بنا را از نظر استتیک بوجود می‌آورد و گاهی در مجسمه سازی موادی مانند لباس و غیره را به بیننده القاء می‌کند و گاهی زینتی است که بر سطحی لغزیده است. این خط سرشار از پیچ و خم و قوس و هلال است و در وجود تأثیر شگرفی دارد. این خط دارای جنبش است و بهتر از خطوط دیگر هدف را که جنبش و حرکت است تأمین می‌کند. خطوط عمودی بطوریکه نواخت و سریع نظراً بی‌الا می‌کشاند و خطوط افقی آرامش بخش است و به همین علت است که در مساجد خطوط عمودی چون مناره و در بیمارستانها خطوط افقی و سقف‌های مسطح بکار می‌برند در حالی که انحناها نرم و مطبوع وحد واسط بین دو نوع خط قبلی می‌باشد. خطوط منحنی واجد شرایط هر دو خط افقی و عمودی است یعنی هم نرم است و هم نظراً بی‌الا می‌کشاند و در مسیر دید نیز مرتباً متنوع است^{۲۷}. دیده در روی



۲۳ - لغت نامه دهخدا حرف ل. ص ۳۳۹ و ۳۴۰.
 ۲۴ - تقریرات بانو دکتر سیمین داشور، آذر ۱۳۳۸.
 25 - Ionique.

۲۶ - به صفحه ۲۶ مراجعه شود.
 ۲۷ - برای شناخت اثر احساسی خطوط به جلد اول تاریخ هنرهای مصور تألیف علی نقی وزیری، تهران ۱۳۳۷ ص ۹ و ۱۰ مراجعه شود.

۸ - سرستون هخامنشی از تخت جمشید که پیچ فنی را بطور افقی نشان میدهد.

۹ - نقش داریوش کبیر هخامنشی در نقش رستم. در طرفین نقش پیچ دیده می‌شود.

۸

۹





۱۲



۱۱



۱۰

۱۰ - کیرتیر پیشوای روحانی عهد ساسانی که موهای او بصورت پیچ درآمده است. ۱۱ - نقشی بشکل آتشدان مربوط بدوره ساسانی که دارای دو پایه پیچدار است. ۱۲ - پلاکی ازدوره ساسانی که دارای دو پیچ و نیم دایره است.

II - یونان و روم

۱ - جام دودسته دهانه گشادی مربوط به حدود ۵۳۰ قبل از میلاد است. در بدنه این ظرف دو خروس و دوماز نقش شده است. مارها به دور خود و بدور هم پیچیده اند و زینت پیچ را بطور بارزی نشان میدهند.^{۳۳}

۲ - در مجسمه دیمتر (Démètre) الهه کشاورزی یونان موهای او در دو طرف گردن تائیده شده است.^{۳۴}

۳ - ظرفی ازدوره هلنی (Hélénistique) یونان در موزه لوور است که دارای دودسته پیچدار می باشد.^{۳۵}

III - آسیای غربی

۱ - جام پایه داری مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد از آناتولی شرقی بدست آمده که پایه آن با پیچ مزین شده است.^{۳۶}

۲ - یک سنجاق از همین منطقه بدست آمده که دسته آن با پیچ مزین شده است.^{۳۷}

۳ - یک مجسمه کوچک از ملاتییه (Malatya) مربوط به قرن نهم قبل از میلاد بدست آمده و پیچهای موزونی را نشان میدهد.^{۳۸}

IV - بین النهرین

۱ - مجسمه سارکن دوم مربوط به قرن هشتم قبل از میلاد از فرساباد بدست آمده است. پائین ریش او بصورت حلقه های پیچی مجسم شده و شاخ بز کوهی که در بغل دارد نیز پیچدار است.^{۳۹}

۲ - نقشی مربوط به آشور بانی پال (۶۲۶-۶۶۸ ق.م) است که در مراسمی از یک ظرف آب پائین میریزد (شکل شماره

آن میلغزد و صعود می کند ولی حتی در یک سانتی متری کنواخت نیست و بدون شك می توان گفت که مناسب ترین خطوط منحنی پیچ مورد بحث ما است.

آنچه مسلم است همین خصوصیات و اثر احساس خطوط منحنی است که بصورت پیچ درترین اشیاء مختلف تجلی نموده است و ما نمونه هایی بشرح ذیل ارائه می کنیم:

I - مصر. در این کشور از دیر زمان پیچ تریینی در مجسمه ها و نقاشی ها و ظروف مختلف بکار رفته است.

۱ - یک لوح چوبی از مقبره هسی ر (Hésiré) شاهزاده مصر باستان در سقارا بدست آمده است. در این لوح نقش برجسته یی مجسم شده که در روی دامن راست لباس آن چهارده رشته پیچ وجود دارد.^{۴۰}

۲ - نقش برجسته دیگری مربوط به همین عهد بدست آمده که صحنه های زندگی را نشان میدهد. در دو گوشه این نقش دو پیچ بصورت دو طناب کوتاه تائیده بچشم میخورد.^{۴۱}

۳ - در مجسمه اخناتون که از کرنک بدست آمده است موهای ریش او چون یک ستون پیچی مجسم شده است.^{۴۲}

۴ - ظرفی منسوب به عهد سلسله ۱۸ (۱۳۲۲ - ۱۵۸۰ قبل از میلاد) است. این ظرف سنگی بشکل بره خوابیده است که شاخ یا بطور بهتر دسته پیچی آن از جلو گوشها به وسط شانهاش وصل میشود.^{۴۳}

۵ - نقش کم برجسته یی از سنگ منسوب به عهد سلسله ۱۹ (۱۲۱۰ - ۱۳۴۶ ق.م) است که ستی اول فرعون مصر و الهه هتور (Hathor) را نشان میدهد. در تجسم پانجه چپ شلوارش پیچهای فراوان و منظمی وجود دارد.^{۴۴}

(۲) . جریان ریختن آب بصورت پیچ نشان داده شده است.^{۴۰}
 ۳ - نقش زنی از تل حلف بدست آمده است . در این
 نقش موهای سردر دوطرف صورت بشکل دوستون پیچیده
 مجسم شده است^{۴۱} (شکل شماره ۳) .

۷ - ایران - اول دوره قبل از ایلام :

۱ - ظرف سفالی است مربوط به ۲۲۰۰ تا ۲۴۰۰ سال
 قبل از میلاد که از البرز بدست آمده است . در این ظرف گردنی
 بشکل گردن انسان تعبیه و با حلقه‌های پیچ دوطرفی مزین
 شده است.^{۴۲}

28 - L'art ancien du Proche - Orient, L. Larousse,
 Paris, 1964. p. 71.

29 - Idem. pp. 72, 73.

30 - Idem. p. 177.

31 - 32 - Histoire générale de l'art Flamarion,
 pp. 70 et 91.

33 - L'art Grec, John Boardman, Larousse, Paris
 1965. p. 99.

34 - 35 - Histoire générale de l'art, pp. 177, 205.

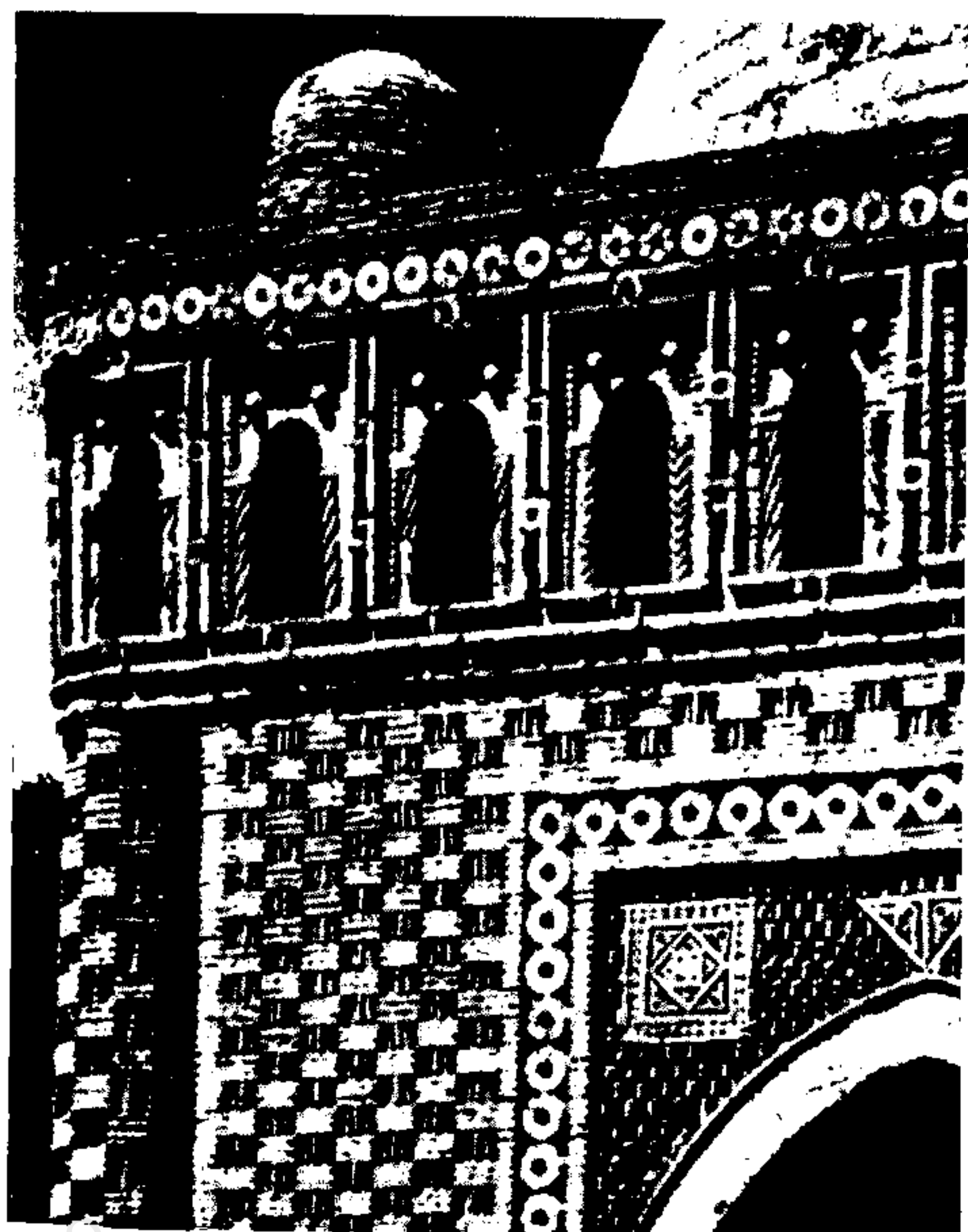
36 - 37 - 38 - L'art ancien du Proche - Orient, La-

rousse, Paris, 1964, pp. 111, 114, 219.

39 - André Parrot, Assur, Paris, 1961, p. 13.

40 - 41 - Idem, pp. 69, 95.

42 - L'art de l'Iran, par André Godart, Paris,
 1962. pl. 1.



۱۳

۱۳ - قسمتی از نمای خارجی مقبره شاه اسمعیل سامانی مربوط به آخر
 قرن سوم هجری . درطاقنماهای بالا پیچ دیده میشود .

۱۴ - محراب مقبره پیر بکران اصفهان مورخ ۶۹۸ - ۷۱۴ هجری .

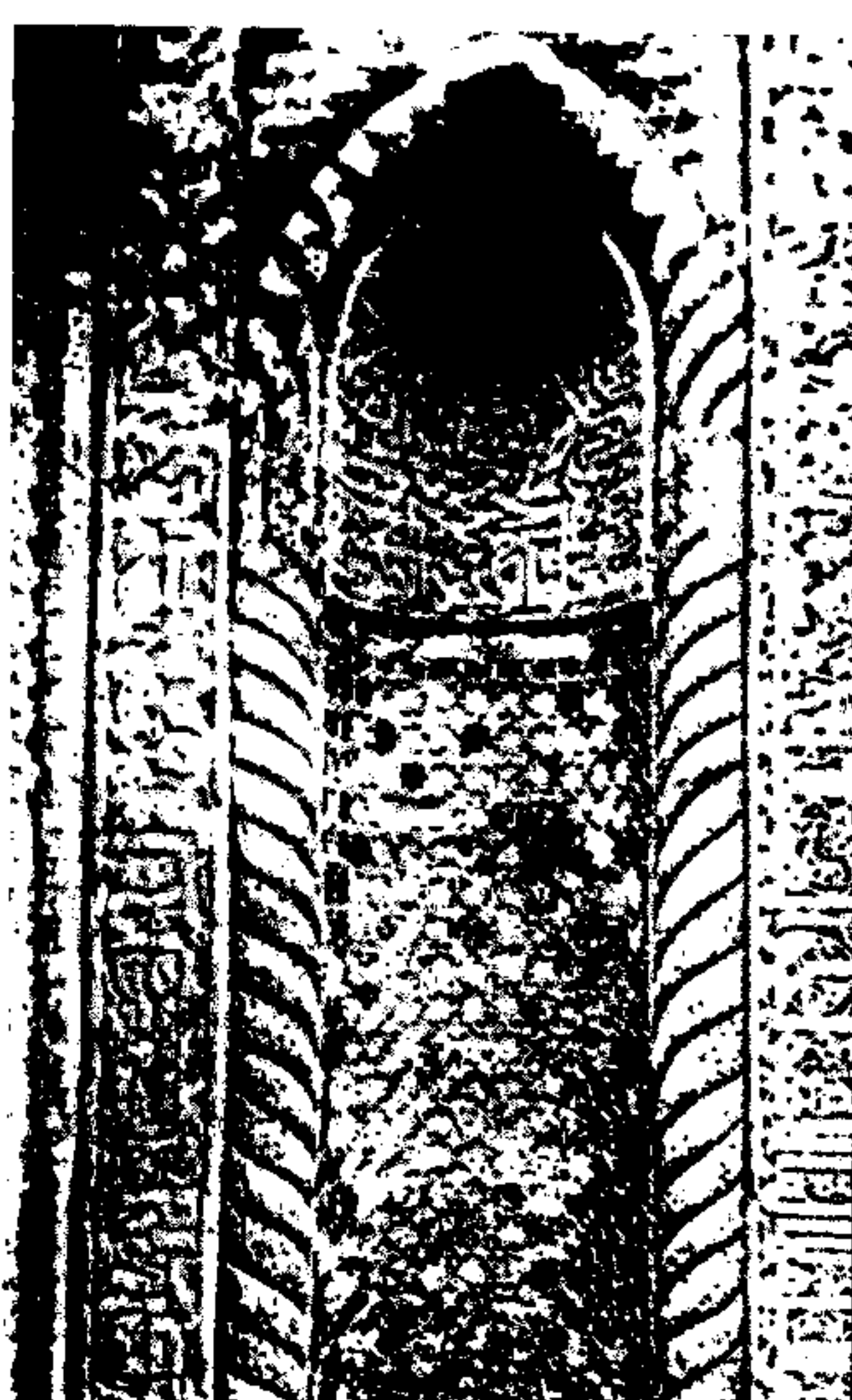
۱۵ - محراب مسجد جامع اشترجان اصفهان مورخ ۷۱۵ هجری .

۱۶ - محراب مسجد جامع ابرقو مورخ ۷۳۸ هجری .

۱۵

۱۴

۱۶



۲ - مجسمه الهی است مربوط به هزاره سوم قبل از میلاد که از تورنگ تپه بدست آمده است. دودست و گردن این مجسمه با پیچ حلقه‌ای مزین شده است.^{۴۳}

دوم دوره ایلام (۲۰۰۰ تا ۶۴۰ قبل از میلاد)

۱ - درروی يك ظرف استوانه‌ای شخصی درروی يك صندلی نقش شده است. حاشیه لبه ظرف با دوطناب بهم تابیده مزین شده و موهای شخص نشسته بصورت شش دسته از بالای يك گوش به بالای گوش دیگر پیچیده شده است.^{۴۴}

۲ - قسمت چپ دهنه اسبی است مربوط به ۱۲۰۰ تا ۱۰۰۰ قبل از میلاد که از لرستان بدست آمده و از برنز می‌باشد. این شئی بشکل چهارپای بالدار است که دم او بصورت پیچ (تابیده) مجسم شده است.^{۴۵}

۳ - پلاك برنزی است که از لرستان بدست آمده و مربوط به هزاره دوم قبل از میلاد است (شکل شماره ۱). در این پلاك زنی در بین دو نقش استیلز ایستاده و از روبرو مجسم شده است. بین او و دو نقش استیلز طرفینش دودرخت با خطوط پیچی صعود می‌کند و در کنار گوشه‌های هر يك پنج برگ میدهد. این برگها بطور متقارن بالا آمده و در بالای سرش مانند دوجناح يك قوس هلالی بهم می‌پیوندند بطوریکه عملاً در داخل يك طاقنمای هلالی دیده میشود. موهای این شخص از بالای پیشانی درشش دسته پیچیده شده و در هر طرف سه دسته بیابین می‌آید و من حیث المجموع نمایش يك قوس سه قسمتی

جناغی است.^{۴۶}

۴ - در استل (لوچه) اوتاشگال پادشاه مقتدر ایلامی مربوط به قرن ۱۳ قبل از میلاد نقوشی است که در آن‌ها پیچ بصورت‌های مختلف بکار رفته است. در یکی از این نقوش انسان شاخداری مجسم شده که شاخ او درروی سر مانند شاخ قوچ کوهی است و موهایش در پشت گردن حلقه شده است. در نقش دیگر جهش آب در سه رشته بشکل نخ تابیده شده مجسم شده است.^{۴۷}

۵ - دودهنه دیگر اسب مربوط به قرن ۸ و ۷ قبل از میلاد از لرستان بدست آمده که طرفین هر دو را قوچهای کوهی با شاخ پیچدار تشکیل میدهند.^{۴۸}

۶ - دسته خنجری از لرستان بدست آمده و مربوط به قرن ۸ تا ۷ قبل از میلاد است. در این دسته خنجر پیچ به فراوانی بکار رفته و از جمله دو پیچ بشکل دوقوس هلالی مجسم شده است.^{۴۹} (شکل شماره ۴).

سوم دوره هخامنشی (۳۳۰ - ۵۵۹ قبل از میلاد)

۱ - قوچهای کوهی این دوره بهترین پیچ را در شاخها و یا عضلات پا نشان میدهند.^{۵۰} (شکل شماره ۵).

۲ - اسبها دریال خود پیچهای زیبا و مطبوعی نشان میدهند.^{۵۱}

۳ - در ریش، موهای سر، دامن لباس و آستین آن و کلاه انسانها پیچهای ملایم و خوشایند القاء شده است.^{۵۲}

۴ - اشیاء زینتی چون دستبند اغلب بصورت جانوران

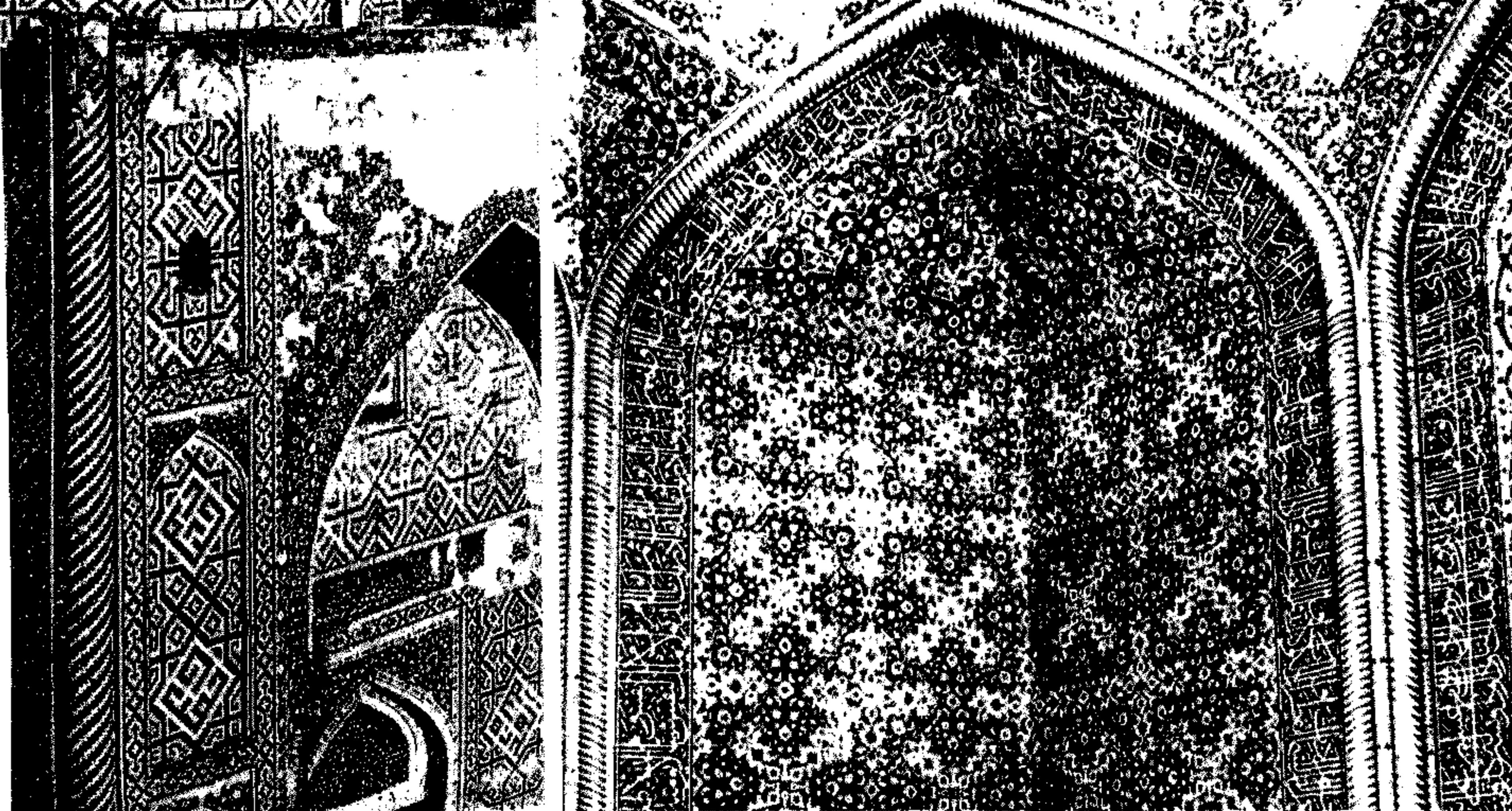
۱۷ - سر در مسجد کبود تبریز. مورخ ۸۷۰ هجری. ۱۸ - نمائی از مدرسه الغریک در بخارا. مورخ ۱۴۱۷ میلادی. ۱۹ - محراب مسجد بلند بخارا قرن دهم هجری.

۱۹

۱۸

۱۷





۲۰ - تزئینات پیچی داخل تالار مربع مسجد شیخ لطف‌الله اصفهان در زمان سلطنت شاه عباس کبیر . ۲۱ - ایوان مدرسه طلاکاری شده
سمرقند مورخ ۱۰۵۵ - ۱۰۷۰ هجری .

يك منظره شکار را نشان میدهد^{۴۹} و سینی که جدال با گاو وحشی

43 - Iran ancien, par Edith Porada, Paris, 1963, p. 34, Fig. 16.

44 - Idem. p. 32, Fig. 22.

45 - André Godard. L'art de l'Iran, Paris, 1962, p. 40. pl. 10.

46 - Idem, p. 48. pl. 21.

47 - Edith Porada. Iran ancien, Paris 1963, p. 58, Fig. 39 et 40.

48 - Idem, p. 78.

۴۹ - هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی تألیف گیرشمن ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران، ۱۳۴۶، ص ۶۶ .

۵۰ - هنر ایران در دودمان ماد و هخامنشی تألیف گیرشمن ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران، ۱۳۴۶ تصویر ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۱۲ و ۳۲۸ .
۵۱ - ۵۲ - ایضاً تصویر ۲۲۴ و ۲۲۶ و ۲۸۴ .

53 - 54 - A. Survey of Persian art T. 7, pl. 121, 122, 118.

55 - L'art ancien du Proche - Orient, Larousse, Paris 1964, p. 248.

56 - Iran Parthes et Sassanides, par Ghirshman, Paris 1962, pl. 99.

57 - A. Godard, L'art de l'Iran, Paris 1962, pl. 97 et 100.

58 - Edith Porada, Iran ancien, Paris 1963, p. 60, Fig. 42.

59 - Iran Parthes et Sassanides, par R. Grishman, Paris, 1962. p. 207.

بخصوص مار تهیه و در آنها پیچ بکاررفته است^{۵۳} (شکل ۶ و ۷) .
۵ - نقش بعضی اشیاء را پیچهای زینتی دربر گرفته است^{۵۴} .

۶ - در سرستونهای تخت جمشید و شوش پیچ فنی بصورت افقی بکاررفته و در هر يك از دهانه‌های پیچ يك گل چند پر قرار داده شده است^{۵۵} (شکل شماره ۸) .

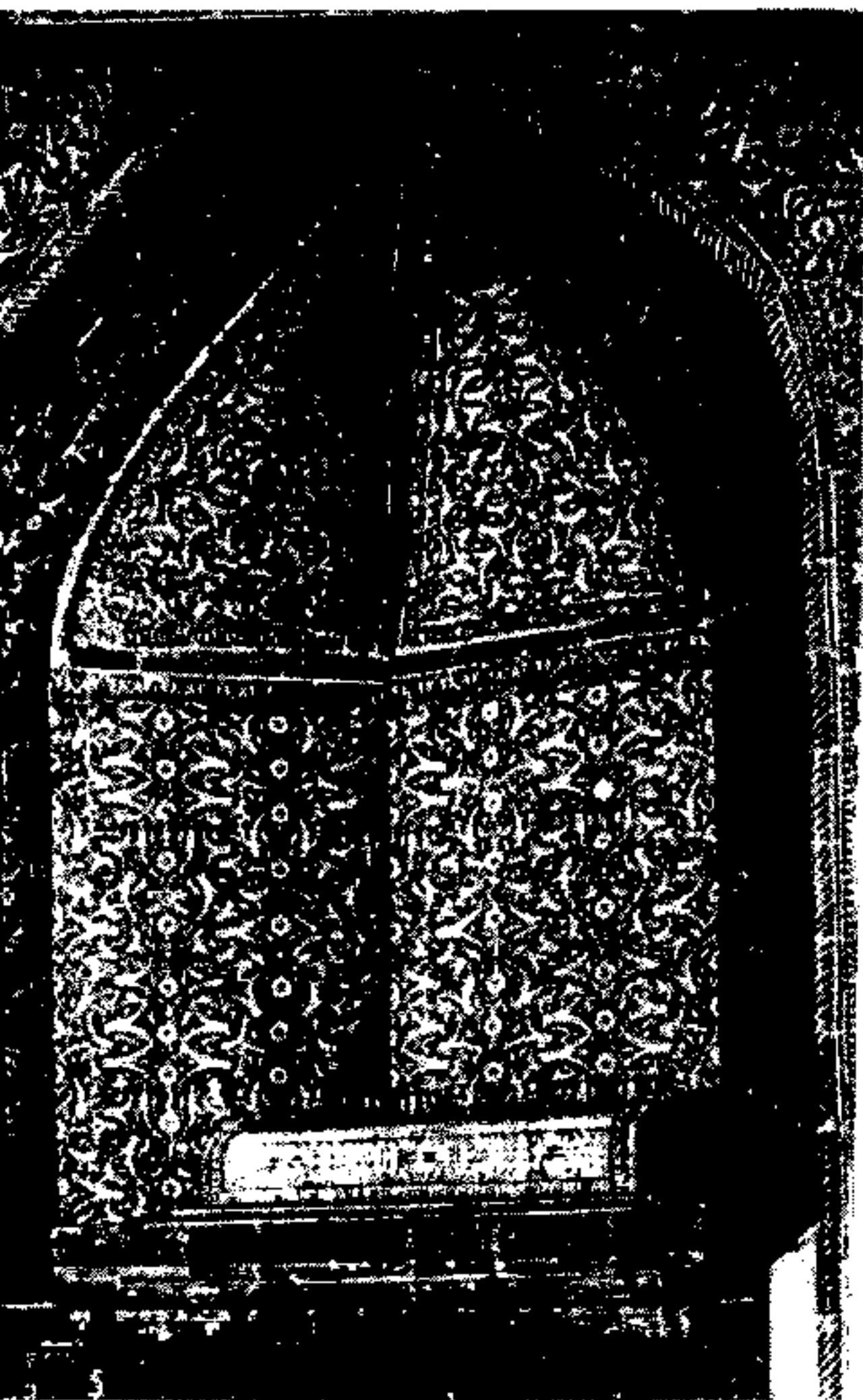
چهارم دوره اشکانی

در این دوره نیز پیچ تزئینی بکاررفته ولی مطبوع‌ترین آن در دامن لباس و شلوار القاء شده است . بهترین مثال در این مورد مجسمه يك سردار اشکانی است که از شمی بدست آمده و علاوه بر لباس چینهای ظریفی در موی سر و سبیل و ابروها صورت گرفته است^{۵۶} .

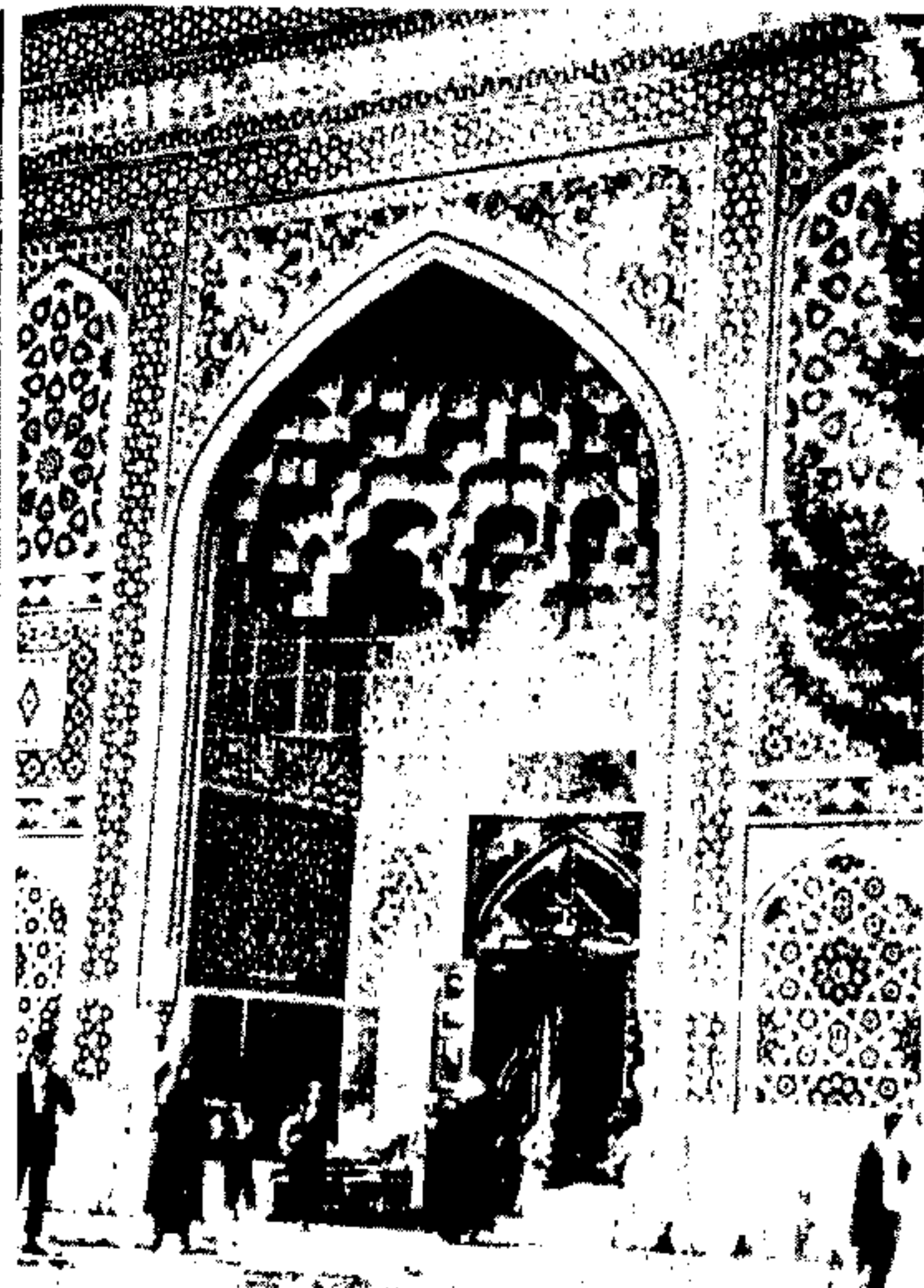
پنجم دوره ساسانی

۱ - آرایش لباس و مو - موهای شخصیت‌های ساسانی بصورت لوله‌هایی درآمده و روی شانه‌های آنها قرار گرفته است (شکل شماره ۱۰) . در این مورد می‌توان گرتیر پیشوای روحانی عهد ساسانی را مثال آورد^{۵۷} . موهای بهرام دوم ساسانی و همراهان او در نقش رستم نیز مثال روشن دیگری است^{۵۸} .

۲ - فلزات - دردها قطعه فلز به اشکال تنگ و جام و سینی و غیره زینت پیچ بکاررفته است چون سینی نقره‌بی که



۲۴



۲۳



۲۲

۲۲ - نمای مدخل مسجد شاه اصفهان که پیچ دو قلورا نشان میدهد. مربوط به زمان شاه عباس کبیر صفوی. ۲۳ - نمای مدخل مدرسه چهار باغ اصفهان که پیچ دو قلورا نشان میدهد. مربوط به زمان شاه سلطان حسین صفوی. ۲۴ - ستونهای پیچدار تالار مسجد وکیل شیراز. مربوط به زمان کریم خان زند.

شده و پلان آن مربع است و سقف آنرا يك گنبد مدور تشکیل میدهد. سطح خارج بنا دارای تزیینات برجسته آجری است که مشبك بنظرمی آید و از لحاظ زیبایی کم نظیر است. در بالای این تزیینات آجری و زیر قرنیز انتهای دیوارهای خارجی طاقنماهایی وجود دارد که پایه قوس آنها در روی ستونهای استوانه ای وصل به نبش طاق نما قرار دارد. این ستونها دارای تزیین پیچی است که در دو ستون متقارناً بیالا صعود می کند^{۶۸} (شکل شماره ۱۳).

۲ - مسجد جامع گناباد - این مسجد از جمله مساجد دواویانی است و در نبش داخلی قوس ایوان بزرگ آن که در جهت قبله واقع است دو قطار پیچ از طرفین در روی دو مخروط وارونه (نشان گلدان) شروع میشود و در کلید قوس بهم می پیوندند. تاریخ این مسجد بر طبق تحقیق گذار فرانسوی ۶۰۹ هجری قمری است^{۶۹}.

۳ - مقبره قره طای درقونیه - این بنا که در سال ۱۲۵۱ میلادی (۶۴۹ هـ) ساخته شده و متأسفانه پوشش کاشی دیوار آن از بین رفته است دارای مدخل زیبایی است که در هر يك از دو دیوار طرفین آن يك ستون پیچدار و وصل به نبش متقارناً

را نشان میدهد^{۷۰} و تنگی که يك صحنه مذهبی را نشان میدهد^{۷۱} و سینی که اسب بالداری را نشان میدهد^{۷۲} و سر بزکوهی که شاخهایش بهترین پیچ را نشان میدهد^{۷۳} و تنگ کتابخانه ملی پاریس که گردن و پایه آن پیچدار است^{۷۴}.

۳ - نیمکتهای - در بعضی نیمکتهای عهد ساسانی نیز پیچ بکار رفته است و در این مورد می توان به دو پلاك که در موزه بریتانیا موجود است اشاره نمود^{۷۵}.

۴ - آتشدانها و علائم سنبلی - پلاکی در کتابخانه ملی پاریس موجود است که آتشدانی را در پائین و سر انسانی را در بالا نشان میدهد (شکل شماره ۱۱). در طرفین این آتشدان دو پیچ متقارن بشکل ستون وجود دارد^{۷۶}. در پلاك دیگری يك جفت پیچ نیمدایره علائمی را در بر گرفته است (شکل شماره ۱۲). اگر این پلاك را وارونه بگیریم درست نمایش يك قوس هلالی را در دو پیچ ملاحظه می کنیم^{۷۷}.

د - پیچ تزیینی در بعضی از بناهای اسلامی :

۱ - مقبره شاه اسمعیل سامانی - یکی از قدیمترین بناهایی که دارای این تزیین است مقبره شاه اسمعیل سامانی در بخارا می باشد. این مقبره در اواخر قرن سوم هجری ساخته

به بالا صعود می‌کند.^{۷۰}

۴ - مقبره پیربکران - در محراب این بنا که مورخ ۶۹۸-۷۱۲ هجری و واقع در لنجان اصفهان است يك جفت پیچ جالب توجه وجود دارد به این معنی که پیچها در نبش طرفین محراب آن به بالا صعود می‌کند و هنگامی که پایه قوس میرسد بخطوط مستقیم تبدیل و با فاصله کمی دوباره بصورت پیچ متقارناً تا کلید قوس ادامه پیدا می‌کند.^{۷۱} (شکل شماره ۱۴).

۵ - محراب مسجد جامع اشترجان - این بنا در سال ۷۱۵ هجری قمری در قریه اشترجان در ۳۳ کیلومتری جنوب غربی اصفهان ساخته شده است. در نبش داخلی محراب آن يك تزئین پیچی قرار دارد که از کف محراب بدو بطور مستقیم شروع میشود و بعداً بصورت پیچ بی‌الا صعود می‌کند و در کلید قوس بهم متصل میشود.^{۷۲} (شکل شماره ۱۵).

۶ - محراب مسجد جامع ابرقو - ابرقو در نقاط راههای یزد - شیراز و اصفهان کرمان واقع است. مسجد این قریه در ۷۳۸ هجری قمری ساخته شده و در نبش محراب آن يك جفت پیچ متقارناً بی‌الا صعود می‌کند و در کلید قوس بهم می‌پیوندد.^{۷۳} (شکل شماره ۱۶).

۷ - مسجد جامع کرمان - تاریخ این مسجد ۷۵۰ هجری است و در نبش طرفین مدخل آن يك جفت پیچ ابتدا بطور مستقیم و بعداً بصورت پیچ و متقارن تا کلید قوس صعود می‌کند.^{۷۴}

۸ - مسجد کبود تبریز - تاریخ این مسجد ۸۷۰ هجری قمری است و در نبش داخلی طرفین سردر آن ستونهای متصل به بنا بشکل مارپیچ بالا رفته و در قسمت فوقانی قوس بهم می‌پیوندد.^{۷۵} (شکل شماره ۱۷).

۹ - مقبره ترکان آغا - این بنا در سازنده سمرقند و از جمله مجموعه ساختمانهای است که در دوره تیمور لنگ ایجاد شده است. این بنا در سالهای ۱۳۷۱ و ۱۳۷۲ میلادی (۷۷۳ - ۷۷۴ ه) ساخته شده و نقش مورد نظر ما در تزیینات موزائیکی سقف آن دیده میشود. تزیین زیرسقف به هشت قسمت شبه مثلث در جنب محیط دایره و يك ستاره هشت پر در اطراف کلید طاق تقسیم میشود. در حد فاصل هشت شبه مثلث هشت تزیین پیچی وجود دارد که هریک بشکل قصبه‌الریه در جوار ستاره هشت پر بدو شاخه تقسیم میشود.^{۷۶}

۱۰ - مدرسه الغیبک در بخارا - این بنا در ۱۴۱۷ میلادی (۸۱۹ ه) ساخته شده و در نبش طاقنمای سردر آن يك جفت پیچ زیبا از روی دو پایه کوچک (بشکل گلدان) بی‌الا صعود می‌کند و در کلید قوس بهم می‌پیوندد و بیش از ۱۸۰ حلقه در آنها وجود دارد.^{۷۷} (شکل شماره ۱۸).

۱۱ - مدرسه الغیبک در سمرقند - این بنا در ۱۴۲۰ م (۸۲۲ ه) ساخته شده و اضافه بر قطار پیچ نبش ایوان يك جفت پیچ تزیینی در نبش خارجی دیوارهای طرفین آن تعبیه شده

است.^{۷۸}

۱۲ - مجموعه قصر شیروانشاهان در باکو - یکی از بناهای این مجموعه که مورخ ۱۴۳۵ - ۱۴۳۶ میلادی (۸۳۸ - ۸۳۹ ه) می‌باشد آرامگاهی است که در لبه قوس مدخل آن دوجفت پیچ تزیینی دیده میشود.^{۷۹}

۱۳ - مسجد جامع یزد - این مسجد در سال ۸۴۱ هجری قمری ساخته شده و در نبش داخلی قوس محراب آن يك جفت پیچ متقارن تا کلید قوس ادامه دارد.^{۸۰}

۱۴ - مقبره خواجه ابونصر پارسا - این مقبره مورخ قرن نهم هجری و واقع در بلخ است. در نبش خارجی دودیوار طرفین ایوان مدخل آن دو قطار پیچ جالب توجه وجود دارد. خطوط هریک از این دو قطار پیچ ابتدا مستقیماً جستن می‌کند و پس از ارتفاع کمی بصورت پیچ صعود می‌کند و در نزدیکی انتهای دیوار مجدداً راست میشود.^{۸۱}

۱۵ - محراب مسجد بلند در بخارا - این محراب که در قرن شانزدهم میلادی (دهم هجری) ساخته شده و نما و داخل آن با بهترین نقوش اسلیمی کاشی و موزائیک و کتیبه و نقوش هندسی مزین شده دارای یکی از زیباترین پیچهای تزیینی است. يك جفت قطار پیچ در نبش طرفین محراب از روی دوطاق نمای کوچک شروع و به کلید قوس ختم میشود که بیش از ۲۲۰ حلقه دارد.^{۸۲} (شکل شماره ۱۹).

60 - 64 - Idem, p. 213, 215, 219, 221, 306.

65 - Idem, p. 242, No. 296 et 227.

66 - 67 - Idem, pp. 243 et 244, No. 299 et 302.

۶۸ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد جماهیر شوروی، مؤسسه

روحانی مسلمانان آسیای میانه و کاзахستان - تاشکند، پلان ۱.

69 - Persian architecture, A. U. Pope, 1965. pl. II

70 - Armand Abel, Le monde Arabe et musulman. p. 54.

71 - A. Pope, A survey of Persian art, T. 8, pl. 388, A, B.

۷۲ و ۷۳ - معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان اثر دونالد

ن. ویلر ترجمه دکتر عبدالله فریار تهران، ۱۳۴۶، تصویر ۹۵ و ۱۹۲

74 - A. Pope, A survey of Persian art, T. 8, pl. 451.

۷۵ - سفرنامه مادام دیولافوا، ترجمه فره‌وشی تهران ۱۳۳۲،

ص ۵۴.

۷۶ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی، مؤسسه روحانی

مسلمانان آسیای میانه، شکل ۲۷.

۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی

مؤسسه روحانی مسلمانان آسیای میانه شکل ۵۷ و ۵۸.

80 - 81 - A. Pope, A survey of Persian art, T. 8, pl. 449, 422, 424.

۸۲ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی مؤسسه روحانی

مسلمانان آسیای میانه شکل ۸۶.

۱۶ - مسجد شیخ لطف الله - این مسجد توسط شاه عباس کبیر (۹۹۶ - ۱۰۳۸ هـ) ساخته شده و درنیش داخلی دودیوار طرفین مدخل آن متقارناً يك جفت پیچ بسیار زیبا تا کلید قوس صعود می کند. در داخل سالن مربع این مسجد زه قوسهائی که در پایه گنبد مدور آن قرار دارد عبارت از پیچهای زیبایی است که به کلید قوسها ختم میشود^{۸۳} (شکل شماره ۲۰).

۱۷ - مدرسه طلاکاری شده سمرقند - در طرفین یکی از ایوانهای این مدرسه که بین سالهای ۱۶۴۶ و ۱۶۶۰ میلادی (۱۰۵۵ - ۱۰۷۰ هجری قمری) ساخته شده است يك جفت پیچ دیده میشود که در واقع لبه خارجی دیوار طرفین را تشکیل میدهد^{۸۴} (شکل شماره ۲۱).

۱۸ - مسجد حکیم اصفهان - مسجد حکیم به وسیله محمد داود ملقب به تقرب خان طبیب شاه عباس دوم بنا شده و در سال ۱۰۷۳ هجری به اتمام رسیده است. این مسجد دارای محراب زیبایی است که در اطراف آن کتیبه‌یی بخط ثلث زرد بر زمینه کاشی لاجوردی قرار دارد. قبل از این کتیبه یعنی درنیش طرفین محراب يك جفت پیچ تریینی بسیار زیبا از پائین شروع میشود و در کلید قوس بهم می پیوندد. پیچهای این محراب نیز ابتدا مستقیم صعود می کند و بعداً پیچ شروع می شود^{۸۵}.

۱۹ - مسجد شاه - بنای این مسجد توسط شاه عباس کبیر پایه گذاری و در ۱۰۴۷ اتمام یافته است. درنیش داخلی دیوار طرفین ایوان مدخل يك جفت پیچ دوقلو از داخل دو گلدان به بالا صعود می کند و در کلید قوس بهم می پیوندد^{۸۶} (شکل شماره ۲۲).

۲۰ - آستانه حضرت رضا در مشهد - در یکی از ایوانهای این بنای مقدس که به ایوان شاه عباس دوم مشهور است يك جفت پیچ تریینی درنیش دیوار طرفین تا کلید قوس صعود می کند^{۸۷}.

۲۱ - مدرسه چهارباغ اصفهان - این بنا که در دوره شاه سلطان حسین (۱۱۰۵ - ۱۱۳۵ هـ) ساخته شده است دارای پیچهای زیبایی است. در سردر اصلی بنا دو جفت پیچ هر يك از داخل يك گلدان متقارماً بیلا صعود می کند و در کلید قوس بهم می پیوندد (شکل شماره ۲۳). پیچ دوقلو که قبلاً در مسجد شاه دیدیم تا کنون در بناهای اسلامی کم سابقه بوده است^{۸۸}. درنیش محراب مقرنس کاری شده این بنا نیز يك جفت پیچ وجود دارد^{۸۹}.

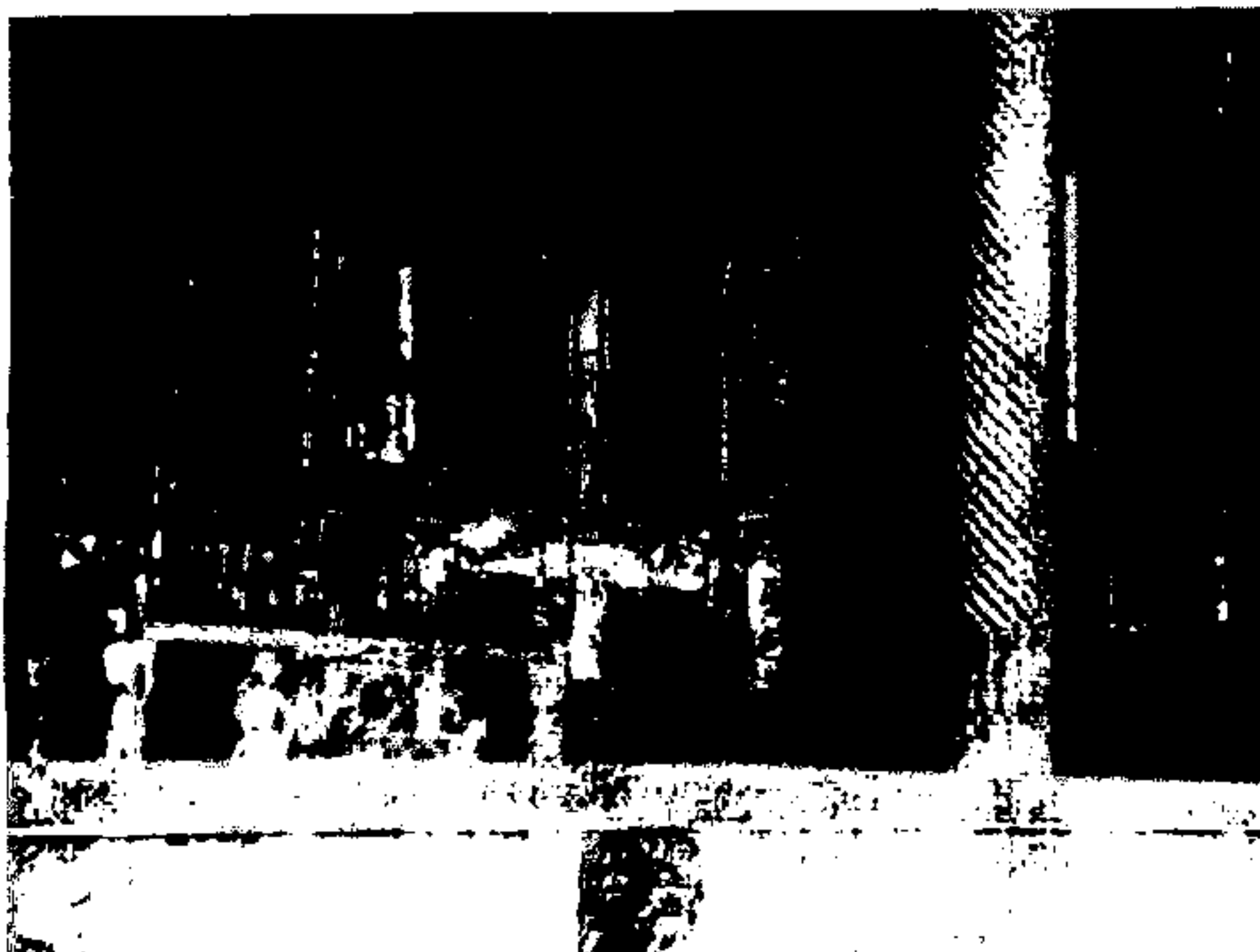
۲۲ - مسجد وکیل شیراز - این مسجد بوسیله کریم خان زند در سال ۱۱۸۷ ساخته شده است و دارای صحن وسیع و شبستانی است که در جنوب آن قرار گرفته است. سقف شبستان را گنبد های کوچک تشکیل میدهد و این گنبدها در روی پنج ردیف ستون که با قوسهای جناغی بهم متصل می باشد زده شده است. این ستونها دارای سرستونهای مزین به نقوش گیاهی است و در تریین ساقه ستونها از پیچ استفاده شده است (شکل شماره ۲۴). پیچها در ابتدا و انتهای ساقه ستون بخطوط راست منتهی میشود و تفاوت آن با پیچهای قبلی این است که اینها واقع درنیش ایوان یا محراب و یا وصل به طرفین ایوان نیست بلکه مستقل است^{۹۰}.

۲۳ - ایوان تخت مرمر - اساس این بنا بوسیله کریم خان زند طرح ریزی شده و در زمان آقا محمد خان قاجار و فتحعلی



۳۵ - ستونهای پیچدار ایوان تخت مرمر کاخ گلستان مربوط به اواخر زمان کریم خان زند و اوایل قاجار.

۳۶ - داخل مقبره پهلوان محمود، مربوط به قرن نوزدهم میلادی در خیوه.



شاه تکمیل گردیده است. این ایوان در کاخ گلستان است و در جلو آن دو ستون پیچی تعبیه شده که شباهت کامل به ستونهای سالن ستوندار مسجد وکیل شیراز دارد^{۹۱} (شکل شماره ۲۵). مدرسه و مقبره پهلوان محمود - این بنا بنام پهلوان محمود کشتی گیر و شاعر قرن ۱۴ میلادی نام گذاری شده است. طرفین نمای ایوان مدرسه را یک جفت پیچ تزیینی زینت میدهد و داخل مقبره با اسلیمی های ظریف و پیچهای تزیینی مزین شده است. در طرفین نمای ایوان یک جفت پیچ از داخل دو گلدان بیلا صعود می کند و در کلید قوس بهم می پیوندد. بعلاوه در داخل آن سه مثلث تزیینی دیده میشود که اضلاع این مثلثها با پیچهای تزیینی مشخص شده است. این بنا در سالهای ۱۸۱۰ تا ۱۸۳۵ میلادی در خیوه ساخته شده است^{۹۲} (شکل شماره ۲۶).

ه - تحول و اشاعه پیچ تزیینی در معماری. پیچ فنی از قدیم الایام در ایران و سایر ممالک به عنوان موضوع تزیینی اشیاء مختلف انتخاب شده و می توانسته از مدلهای و منشأهای مختلف تقلید گردیده و یا الهام گرفته باشد ولی استعمال آن در معماری به احتمال قوی برای اولین دفعه در معماری و حجاری دوره هخامنشی بکار رفته و در سرستونهای تخت جمشید^{۹۳} و شوش^{۹۴} مربوط به نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد بطور اقلی صورت گرفته است. این پیچ بطور عمودی نیز در نقش رستم یعنی پایه های تخت داریوش کبیر که نمایندگان ملل تابعه بردوش گرفته اند بکار رفته است^{۹۵}. در سال ۱۱۳ میلادی این پیچ را در خدمت معماری روم می بینیم به این معنی که در ستون تراژان شهر رم با زینت پیچی ملایمی یک باند دو بیست متری از پایه تا زیر قله تعبیه و در روی آن صحنه های مختلف حجاری شده است^{۹۶}.

بجا است یادآور شود که از صدها سال قبل سرستونهای پیچدار در یونان^{۹۷} و روم^{۹۸} و ایران^{۹۹} از سنگ تراشیده شده اند ولی پیچ آنها حلزونی بوده و با پیچ فنی مورد بحث ما تفاوت دارد.

در بناهای اسلامی با توجه به فهرستی که در بالا ذکر شد نخستین بار این پیچ را در مقبره شاه اسمعیل سامانی در بخارا می بینیم و می توانیم پیچ این بنا را نخستین مثال در عالم اسلام بدانیم که پس از آن در نقاط مختلف ایران و آسیای صغیر، ماوراءالنهر، قفقاز و افغانستان رایج شده ولی از همه جا بیشتر در ایران و ماوراءالنهر مورد توجه بوده است.

در بعضی از بناهای قرون وسطی چون کلیسای سن ژاک دو کمپوستل (St. Jacques de Compostelle) در اسپانیا و کاتدرال شارتر (Cathédrale de Chartre) در فرانسه نیز پیچ تزیینی بکار رفته است. کلیسای سن ژاک دو کمپوستل مربوط به قرن یازدهم میلادی است. در هر یک از دو مدخل آن

در بین دو ستون مدور وصل به دیوار یک ستون پیچدار شبیه آنچه در مقبره شاه اسمعیل سامانی دیدیم مشاهده میشود^{۱۰۰}. کاتدرال شارتر مربوط به اواخر دوره رمان و اوایل دوره گوتیک (قرن یازدهم و دوازدهم) می باشد و در ۵۵ میلی جنوب غربی پاریس بنا گردیده است. در بالای سردر اصلی این بنا نقشی عیسی مسیح (ع) مجسم شده و در زیر این نقش یک باند تزیینی به قسمتهائی تقسیم شده و در هر قسمت سه مجسمه نقش گردیده است. حد فاصل این قسمتها با ستونهای پیچدار مشخص شده است^{۱۰۱}.

پروفسور گیرشمن فرانسوی در صفحه ۲۹۰ کتاب (Iran Parthes et Sassanides) خود^{۱۰۲} تزیینی در موزائیک

83 - A. Pope, A survey of Persian art, T. 8, pl. 482, 484, 485.

۸۴ - ایضاً ابنیه و آثار تاریخی اسلام شکل ۱۰۴.
۸۵ - گنجینه آثار تاریخی اصفهان تألیف دکتر لطف الله هنرفر، ۱۳۴۴، ص ۶۲۷.

86 - 87 - A. Pope, Persian Architecture Pl. 283, 300.

88 - Idem, pl. 318.

۸۹ - گنجینه آثار تاریخی اصفهان، تألیف دکتر لطف الله هنرفر، تهران ۱۳۴۶، ص ۷۰۰.

90 - A. Godard, l'art de l'Iran, Paris 1962, pl. 167

۹۱ - فهرست بناهای تاریخی و اماکن باستانی، نشریه سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران ۱۳۴۴، ص ۱۵۱.

۹۲ - ابنیه و آثار تاریخی اسلام در اتحاد شوروی، مؤسسه روحانی مسلمانان آسیای میانه و کازاخستان - تاشکند تصویر ۱۱۴.

۹۳ - هنر ایران در دوران ماد و هخامنشی تألیف گیرشمن ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران ۱۳۴۶ تصویر شماره ۲۶۱.

94 - A. Pope, Persian architecture, 1965, p. 25 No. 12 a.

94 - A. Pope, Persian architecture, 1965, p. 25 No. 12 a.

95 - R. Ghirshman, Iran, Parthes et Sassanides, Paris, 1962, p. 262.

96 - L'art Roman, par M. Wheeler, L. Larousse, Paris, 1965 p. 177, pl. 156 et pp. 179, 180, 181.

97 - Histoire générale de l'art. pp. 125, 126, 128.

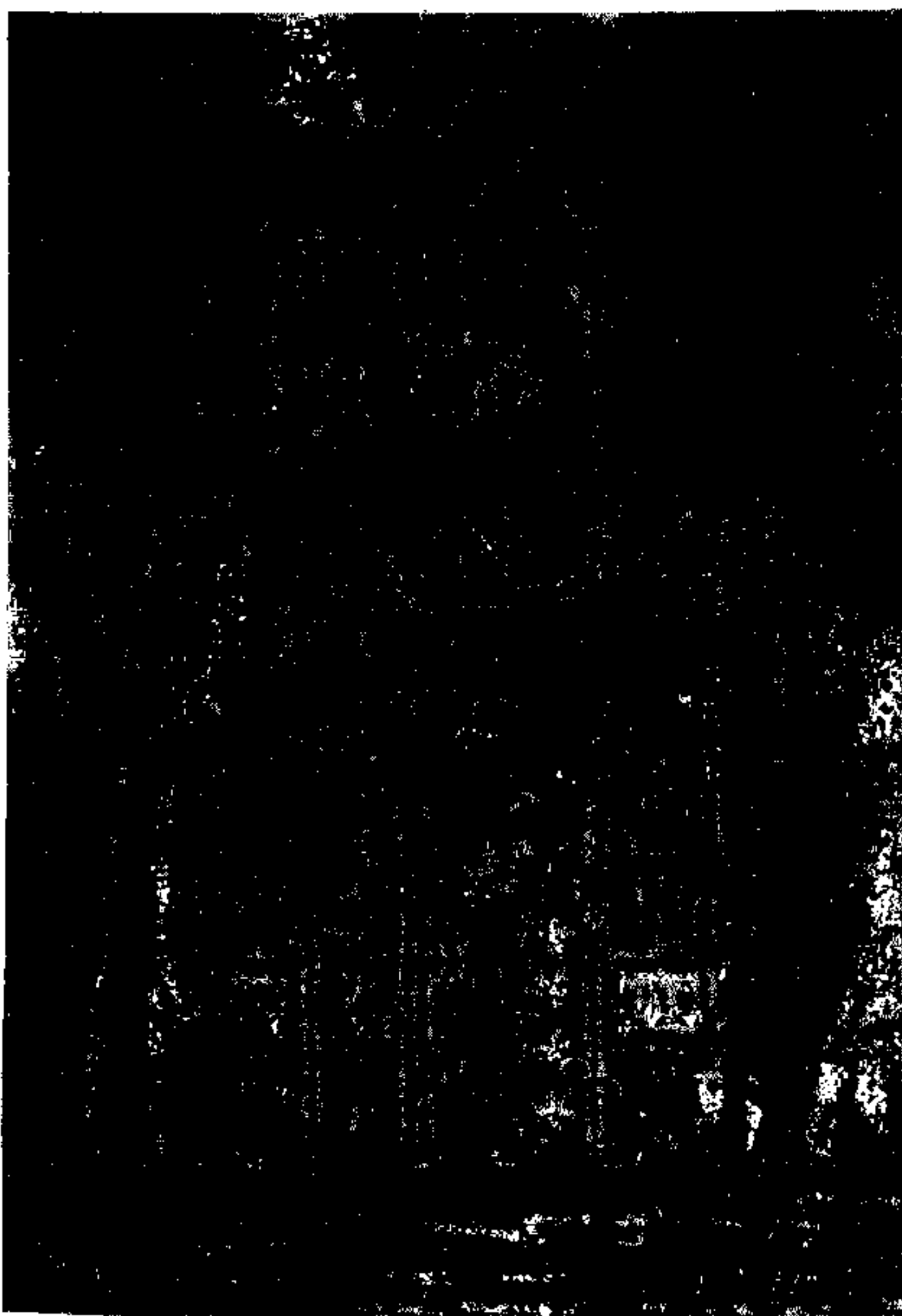
98 - L'art Romain, par M. Wheeler, Paris 1965. p. 61.

۹۹ - ایران از آغاز تا اسلام تألیف پروفسور گیرشمن، ترجمه دکتر محمد معین، تهران ۱۳۳۶، ص ۱۱۴، ش ۵۰.

100 - Histoire générale de l'art, p. 307.

101 - Histoire générale de l'art, p. 342.

102 - 103 - R. Ghirshman, Iran Parthes et Sassanides, No. 372.



۴۷ - نقش موزائیک مسجد بزرگ دمشق که پیچیدن گیاه بدور ستون را نشان میدهد.

های (Germigny des près) واقع در فرانسه مرکزی نشان داده و تاریخ آن را قرن نهم تا دهم میلادی معین کرده است. این تزیین در داخل طاقنماهایی صورت گرفته که لبه قوس آنها با تزیینی شبیه پیچ مشخص شده است^{۱۰۳} و این تزیین پیچی که حدود صد سال بعد از پیچ مقبره شاه اسمعیل سامانی صورت گرفته است احتمالاً به تزیینات پیچی کاتدرال شارتر و کلیسای سن ژاک دو کمپوستل الهام بخشیده است. این تصور به علت نزدیکی نسبی سه بنای واقع در اروپای غربی حاصل میشود و احتمال قویتر آنست که این عنصر تزیینی عالم اسلام از طریق اسپانیا و یا تماسهای اروپائیان در جریان جنگهای صلیبی به غرب رفته باشد.

بهر حال پیچ تزیینی در ایران به تحول خود ادامه میدهد و در دوره صفوی به اوج زیبایی و کثرت استعمال و تنوع خود میرسد و پیچهای دوقلو رواج پیدا می کند و در عهد کریم خان زند و دوره قاجار در روی ستونهای مستقل جلوه گرمیشود. و اما راجع به منشأ پیچ در آثار تاریخی اسلامی، نظر ما اینست که این پیچ منشأ گیاهی دارد زیرا: اولاً از آغاز تمدن کشاورزی انسان برای مساکن خود از گیاهان استفاده می کرده و هیچوقت رابطه خود را با این عنصر ساختمانی قطع نکرده است. اهالی بین النهرین نخستین خانههای خود را از نی میساختند به این معنی که شاخههای نی کنار دجله و فرات را در پلان مدور یا بیضی به زمین فرو میکردند و سرشاخهها را بهم نزدیک کرده گره میزدند و می توان گفت که فرم اولین گنبدها به این ترتیب بوجود آمده است^{۱۰۴}.

مردم مصر نیز برای سقف مساکن اولیه خود از چوب نخل که نرم و با مقاومت است استفاده میکردند^{۱۰۵} و بر طبق نظر بعضی مورخین ستونهای سنگی شیاردار مصری احتمالاً از شاخههای نی بهم بسته الهام گرفته و حتی نام خود را به بعضی سرستونها داده است^{۱۰۶}.

خانههای پیلوتی یا دریاچههای عصر حجر جدید که در اواسط قرن نوزدهم در قعر دریاچههای سویس کشف شد دلیل محکم دیگری بر استفاده انسان از گیاه است. این خانهها در روی تنههای درختان که در قعر دریاچه فرو شده بود ساخته شده و دیوارها و سقف آنها نیز شاخ و برگهای درختان تشکیل میداده است^{۱۰۷}. روش پیلوتی در قرن بیستم نیز رواج دارد ولی بجای ستونهای گیاهی یا تنه درختان از آهن و بتون مسلح با وضع کامل استفاده میشود^{۱۰۸}.

مورد دیگری که گیاه در ساختمان آن بکاررفته و مدل قرار گرفته است ایوان عنصر خالص معماری ایرانی است. منشأ ایوان را مساکن قبایلی میدانند که بین دریاچههای آرال، خزر و هامون زندگی میکردند. این مساکن از سقفهای نیم گهواره که از نی و شاخه درختان درست میشده پوشیده

میشده اند و برای حفاظت از برف و باران روی اینگونه سقفها را با پوست حیوانات نیز می پوشانیده اند. میگویند ایوان بوسيله اشکانبان که از جمله آن قبایلند به بین النهرین آمده و در کاخهای آشور و هتره با مصالح محلی بکاررفته و از آنجا به معماری ساسانی راه یافته است. ما نمونه آن را در کاخهای فیروزآباد، تیسفون، سروستان، قصر شیرین و دامغان که همه از عهد ساسانی می باشد مشاهده می کنیم^{۱۰۹}. با این ترتیب وقتی توجه نمائیم که اساس ایوان منشأ گیاهی دارد تزیین پیچی آنها می تواند متخذ از گیاه باشد.

ثانیاً اشکال دیگر طبیعی و یا استیلزه گیاهان در آرایش بناها به عنوان منبت کاری، گچ بری، موزائیک، کاشی و نقاشی بکاررفته و در دوره اسلامی بخصوص نقوش گیاهی اسلیمی مورد توجه بوده است^{۱۱۰}. به طوری که در کلیه بناهایی که دارای پیچ تزیینی است کم و بیش اشکال دیگر گیاهی نیز بکاررفته است.

ثالثاً در عده زیادی از بناها رشتههای پیچ ابتدا بطور مستقیم از پائین جستن می کند و می توان تصور کرد که هنرمند متوجه چگونگی رویش گیاهان پیچنده بوده و میدانسته که اینگونه گیاهان بطور مستقیم از زمین بیرون می آید و چون به تنهایی قدرت ایستادن و صعود ندارد بدور گیاهان دیگر می پیچد.



۴۹



۴۸

۴۸ - نقش ستون منزل افتخار در اصفهان. مربوط بدوره قاجار که پیچ را بصورت گیاه نشان میدهد. ۴۹ - نقش دو ستون پیچدار موزه هنرهای ملی.

مربع چهارستون تا سقف صعود می کند و این ستونها با پیچ مورد بحث ما تزئین شده است (شکل شماره ۲۹). تعداد پیچهای هر يك از ستونها شانزده است که از داخل شانزده گلدان جستن می کند و پس از ارتفاع مختصری شکل پیچ بخود می گیرد و علاوه بر این در روی پیچها ساقه و برگ گیاهی نقاشی شده و نشان میدهد که سازنده پیچ متوجه منشأ گیاهی بوده است.

۱۰۴ - مشرق زمین گاهواره تمدن تألیف ویل دورانت، ترجمه احمد آرام، فروردین ۱۳۳۷، چاپخانه دولتی ایران، ص ۱۹۹.
۱۰۵ - ایضاً ص ۲۷۷.

106 - Histoire générale de l'art, p. 86.

۱۰۷ - ایضاً مشرق زمین گاهواره تمدن، ص ۱۵۱ و ۱۵۲.
۱۰۸ - ساختمان غربی دانشکده هنرهای زیبا و وزارت اقتصاد در مقابل وزارت دادگستری را می توان از بناهای پیلوتی محسوب داشت.
109 - Edith Porada, Iran ancien, Paris, 1963, p. 180 et 189 - 196.

۱۱۰ - به جزوه شناخت هنرهای تزئینی ایران، نوشته بانو دکتر سیمین دانشور، تهران ۱۳۴۴، ص ۶ مراجعه شود.
۱۱۱ و ۱۱۲ - هنر اسلامی تألیف پرفسور ارنست کوتل، ترجمه مهندس هوشنگ طاهری تهران، ۱۳۴۷، ص ۵۷ و ۲۵.
۱۱۳ - نگاهی به هنر معماری ایران تألیف سید محمدتقی مصطفوی آبان ۱۳۴۶ ص ۱۰۱، شرکت سهامی سیمان تهران.

علاوه بر آن عده بی از پیچها نیز از داخل گلدان بیلا صعود می کند و نظر ما را در باب منشأ گیاهی تأیید می نماید.
رابعاً در روی بعضی از ستونها گیاه بشکل نسبتاً طبیعی مجسم شده است:

۱ - نقش یکی از موزائیکهای مسجد بزرگ دمشق مربوط به عهد سلسله اموی (۴۰ تا ۱۳۳ هـ) چند ساختمان را نشان میدهد که درختهایی در اطراف آن وجود دارد. بدور بعضی از ستونها این ساختمان ها گیاهان نازکی پیچیده است (شکل شماره ۲۷).

۲ - محرابی در بغداد به قرن هشتم میلادی منسوب است که در تزئین آن گیاهی از داخل گلدان صعود می کند و بدور پایه گلدان دیگری می پیچد^{۱۱۲}.

۳ - منزلی مربوط به دوره قاجار و متعلق به آقای افتخار در اصفهان دارای ستون است. شاخه های گیاه نسبتاً طبیعی به دور بعضی از این ستونها می پیچد^{۱۱۳} (شکل شماره ۲۸).

۴ - حوضخانه باغ نگارستان در نیمه اول قرن سیزدهم هجری قمری بنا شده و فعلاً محل موزه هنرهای ملی است. این بنا مانند اغلب بناهای دوره قاجار دارای يك قسمت مرکزی بشکل صلیب (+) و به عبارت دیگر يك سالن مربع و چهار شاه نشین اطراف آن است. در نزدیک چهار گوشه سالن

گلزار صفا: صیرفی

محمدتقی دانش‌پژوه

از این منظومه در همین مجله (ش ۷-۸۶ ص ۳۴ و ۳۵) یاد کرده‌ام و تاکنون نتوانستم بجز نسخه پاریس نسخه دیگر از آن بشناسم. این منظومه در ۴۱۰ بیت و در ۹۵۰ (صیرفی ساکن گلزار صفا) سروده شده و از شاعری شیعی است، اینک آن را از روی همین نسخه در اینجا می‌آورم: نخست از چند نسخه دیگر از رساله‌های خط که تازگی بدانها برخورده‌ام یاد میکنم تا فهرست این رساله‌ها کامل‌تر باشد.

در کتابخانه ملك در تهران این رساله‌ها هست:

- ۱ - آداب خط مجنون رفیعی هروی (۴۲۱۱/۵).
- در پنج باب و پس از شاه اسماعیل ساخته شده است.
- ۲ - خط و سواد همو (۵۲۶/۷).
- ۳ - رساله اصول خطوط سته صیرفی (۲۰۹۷/۴).
- ۴ - صراط‌السطور یا منظومه خط سلطان‌علی مشهدی.
- (۲ و ۱/۴۲۲۶ - ۴۷۶۵ نستعلیق سده ۱۱ - ۵۷۶۵/۷ از سده ۱۱).
- ۵ - رساله خط از آغاز و انجام افتاده (۱۵۶۵/۱).
- ۶ - رساله خط دیگر (۷۷۷/۱۱).
- ۷ - مرکب سازی (۴۲۱۱/۳).
- ۸ - نمونه خط و رسم‌المشق (۶۴۰۶ از سده ۱۱ و ۱۲).
- ۹ - مرآت‌الخیال

در خط با دیباچه‌ای دراز به نثر و نظم که در آن از خواجه عبدالله صیرفی و ملایحیی شیرازی و عبدالله هروی و حافظ قوطه هروی و خواجه عبدالله هروی و میرعلی تبریزی و ملاجعفر تبریزی و ملاظهر و علی مشهدی یاد شده است.

(۴۳۴۱/۹ مورخ ۹-۱۲۱۸).

این یکی جز مرآت‌الخیال امیر شیرعلی امجدخان لودی است که در ۱۱۰۲ ساخته شده و سرگذشت شاعران است (استوری ۱: ۸۲۴ - مشار ۱۴۱۹ و ۲۷۶۷).

رساله دیگری هم می‌شناسم بنام

۱۰ - سراج‌الکاتبین از حسن عشقی مؤید نظام لشکر نویس پسر محمدتقی لشکر نویس باشی تفرشی تبریزی که در ۱۳۱۸ بنام مظفرالدین شاه به نظم فارسی ساخته و خطبه و دیباچه منثوری هم دارد، در خوشنویسی است و مثنوی‌های سلطان علی مشهدی و مجنون رفیعی هروی را در آن گذارده است بی آنکه بگوید از کیست و شاید هم نمی‌شناخته است.

(دانشگاه تهران ش ۶۱۸۱ (۶۸۳ نفیسی) که مؤلف آنرا در تبریز در روز چهارشنبه ۸ ج ۱۳۱۸/۲ سیچقان‌نیل بنام همین شاه بانجام رسانده است).

۱۱ - از رساله خط فتح الله سبزواری هم نسخه ای در دانشگاه هست ، مورخ ۹ ع ۱/۹۳۰

به شماره ۵۸۱۹ (۳۲۰ نفیسی) .

قطب الدین محمد یزدی که از رساله قطبیه او در هنر و مردم (۷-۸۶ : ۳۸) یاد کرده ام
نسخه ای از دیوان امیدی سعدالدین مسعود (ارجاسب) تهرانی کشته درع ۱/۹۳۰ را در ۹۹۴
نوشته است .

این نسخه را من دیده ام و به اندازه ربعی است به نستعلیق خوش بایک ساده سر لوح مذهب
با جدول زر و لاجورد و شنکرف دارای ۴۵ برگ کهن و نوشته در ۸۶ ص . با دیباچه ای در آغاز
بفارسی در سرگذشت امیدی و نجم ثانی و میرزا شاه حسین در ۵ ص دیگر به خط نستعلیق دیگر
نو نویس سده ۱۲ . نسخه پیشها از آن میرزا ابوطالب و میرزا آقا نامی بوده است .

در این نسخه پس از این دیباچه نو نویس دیباچه منشور فارسی کهنه ایست به خط اصل دیوان
و پیدا است که از مسعود حسینی است که این دیوان را برای خزانه عامره گرد آورده و در آن از خود
واز «شاه صفی سرور افتخار آل نبی» یاد کرده است . این صفی نباید «شاه صفی» صفوی باشد .
در این دیوان قصاید است در ستایش نجم ثانی و میرزا شاه حسین و میر عبدالباقی و خواجه
حبیب الله و علی (ع) سپس ساقی نامه و پنج غزل و بیست و شش رباعی و پنج فرد و یک قطعه
همه از امیدی^۱ .

آغاز دیوان : ستایشی که زبان بیان از ادای آن عاجز آید متکلمی را در خور است که
الوان نعم والفاظ رنگین مایده ای از مواید انعام اوست . . .

سفیده دم که از این عنکبوت زرین تار	گست رابطه تار و بود لیل و نهار
انجام : آبی که بود برو غباری	نو خط ذقنی بود زیاری
وین طرفه که آه صبح گاهی	ز آینه دل برد سیاهی

کتابه العبد المذنب قطب الدین محمد الیزدی غفر الله ذنوبه و ستر عیوبه فی سنة ۹۹۴ .
نسخه ای از دیوان امیدی با دیباچه همین مسعود حسینی (حسینی ، در فهرست) در موزه
بریتانیا در مجموعه شماره مورخ ۱۰۷۳ هست (ذیل ریوش 422 VII) .
آغاز آن در دیباچه مانند این نسخه است و در آن هم از شاه صفی یاد شده است .

از نسخه ای از آن در فهرست لنینگراد (ص ۱۹۸) به شماره B 213 یاد شده است با دیباچه
مسعود حسینی و قصاید و غزل و رباعی و قطعه .

همچنین در فهرست مجلس (۳ : ۶۶۱) از نسخه ای یاد شده گویا مورخ ۱۰۰۸ دارای
۶۰۰ بیت و تنها ۱۳ قصیده و آغاز آن چیزی دیگر است .

نسخه دیگر آنجا (۸ : ۴۰۵) مورخ ۹۵۹ است و دارای قصیده و غزل و قطعه و رباعی
(رویهم ۹۰۰ بیت) و آغاز آن در دیوان مانند نسخه موزه بریتانیا است .

در نسخه ش ۱۰۱۷ فهرست بادلیان یک قصیده است (زهی طلعت بر قرار رکائب -
فروزان چو بر آسمان نجم ثاقب) . (به خط نستعلیق) (ذریعه ۹ : ۹۷ - فرهنگ سخنوران ۵۹ -
میخانه ص ۱۴۱ - اته در فهرست بادلیان و ریو تاریخ مرگ او را به نقل از لب التواریخ
و حبیب السیر چنین نوشته اند ولی در دیگر جاها ۹۲۵ و ۹۲۹ آمده است - در جنگها پراکنده هائی
است از او : فهرست نامهای فهرست فیلمهای دانشگاه) .

این نکته را هم ناگفته نگذارم که آنچه در این منظومه (گلزار صفا) آمده است درست
بهمان ترتیب و نزدیک بیک مضمون در رساله کاغذ و رنگ سازی دونه شماره ۴۷۶۷/۱۱
و ۳۱۲۱/۵ مجلس شورای ملی (فهرست ۱۳ : ۱۶۰ و ۱۰ : ۶۹۰) به نشر دیده میشود (چاپ
آقای گلچین معانی در مجله ادبیات تبریز ۱۴ : ۳ و آقای اذکائی در هنر و مردم ش ۸۵) .

۱ - در میخانه (ص ۱۴۳) آمده است که از امیدی بیش از ۱۷ قصیده و سه غزل و ۱۵ رباعی
و یک ساقی نامه مانده است .

(گلزار صفای صیرفی)

ای مذهب ز تو عنوان سخن زینت دفتر دوران از تو لاجوردی ورق روز به شب نورخورشید و شفق شام و سحر نامه شام دگرگون سازی صفحه باغ ز تو ژنکاری تو کنی دفتر گلبن رنگین ارغوانی ز تو رخساره یار من کیم دلشده نامه سیاه بر من نامه سیه لطف نما مکن از لطف جمیلم نومید	۵ ۱۰
حمد تو لوحه دیوان سخن صفحه صبح زرافشان از تو نقره افشان تو کنی از کوکب آوری کاغذ رعنا پیکر وز شفق کاغذ گلگون سازی ورق لاله ز تو گلناری تو دهی نسخه گلشن تزیین زعفرانی ز تو روی من زار زرد رخساره ز تکثیر گناه مرحمت کن به حق آل عبا صفحه روی مرا ساز سفید	

سبب نظم کتاب است بخوان

دوش چون کاتب دیوان قدر چرخ را شد صدف ژنکاری من سودا زده از یار جدا پر ز سودا دل زارم چو دوات اشک و رخساره من بود ز درد دلم از تیر بلای هجران گاه چون نامه بخود از غم یار گاه چون نامه به سودای جوان که از آن شوخ که بی او یکدم من جدا از چه شدم حال چه بود هر کجا بیند و با هم دو انیس تیغ کین بر سرشان افرازد با دل اینگونه حکایت کردم هاتفی گفت که هان این غلط است دردلت اوست بگو دوری چیست روی او بین تو در آینه دل بعد صوری و مکانی منگر تحفه ای ساز پی روز وصال نسخه ای چون ورق گل رنگین نسخه ای داروی درد دل زار کاغذی را که بود رنگارنگ رنگها را همگی باز نمای که به صد رنگ حدیث دوری عرضه آن گل خندان سازی نام آن نسخه خوب و رعنا چون شنیدم سخن او دردم	۱۵ ۲۰ ۲۵ ۳۰ ۳۵
سرنگون کرد دوات زرخور پر سیاهی ز پیریشان کاری وز غم فرقت او بی سرو پا چون قلم ناله کنان در حرکات سرخ افشان شده بر صفحه زرد همچو کاغذ ز قلم در افغان پیچشی داشتم و ناله زار دود میشد به سرم گریه کنان نتوان بود دمی در عالم از فلک باشد کین چشم کبود که بهم باشند پیوسته جلیس قطع آن صحبت و عشرت سازد وز فلک عزم شکایت کردم دوری صوری دیدن به خط است اوست همراز تو مهجوری چیست کو بود گوهر گنجینه دل قرب معنی نگر ای خسته جگر نسخه ای جمله بانگیز خیال نسخه ای رشک پری خانه چین نسخه ای شربت جان بیمار گر همه رنگ کنند از نیرنگ پس بآن سرو سرافراز نمای حالت خستگی و مهجوری مشکل خویشتن آسان سازی کنی از خوبی گلزار صفا سرنهادم به کتابت چو قلم	

عمل چند که از صافی دل نظم کردم به عبارات لطیف آنکه مطلوب من و روح منست در که قیوم امید انام (?) آنچنان خوب که چون آن دلبر کند این نظم گرانمایه قبول	۴۰
اندربین فن شده بودی حاصل هست این حاصل از عمر شریف دلربای من و ممدوح منست کند از لطف خود این نسخه تمام اندربین نسخه کند باز نظر قبل الله جمیع المسئول	

ترغیب نمودن به حسن خط

ای دلم نسخه سودای خطت چون خط خوب مرا هست هوس جان من در نظر اهل تمیز نصف علم است خط ای خوب نهاد خط کلید در رزق است بدان از دو خط در دو جهان یابی کام	۴۵
زان یکی نسخ که از عین شرف وان دگر هست خط نستعلیق تا توانی منما مشق سیاق کاغذی را که نباشد رقمی	۵۰
رقعه ای چون به خط آراسته شد قیمت اوست بر اهل نظر این هنر چون که بسی مرغوبست بوالهوس میل رخ ساده کند	۵۵
تزد امی چه بیاض و چه سواد پیش دانا به خط خوش رقمی خوشر از روضه رضوان باشد بنگر از روی حقیقت ای دوست	۶۰
شکر الله که ترا این هوس است هست کام دلت این کار مدام	
جانم آشفته غوغای خطت مشق کن مشق مکن یکدم بس حسن خط خوبترست از همه چیز عقدها باید ازین علم گشاد تا توان مشق کن و درس بخوان کار زین هر دو شود نیک انجام بنویسی پی عقبی مصحف که دهد وایه دنیا تحقیق که درو نیست نشان اشفاق قیمت ده ورقش دان درمی وان ز استادی پیراسته شد نه یکی بلکه دوصد بدره زر حسن خط تو مرا مطلوب است هوس خط دل آزاده کند بلکه در قدر بیاض است زیاد خاصه از خامه زیبا صنی بهر از ملک سلیمان باشد که خط خوب چه دلجوی نکوست این هوس چونکه ترا هست بر است دارم امید گران یابی کام	

صفت کاغذ مجموع

ای دلم سر بخت فرمانست میل مشقت چو شود ای دلدار زانکه بر کاغذ زیبا خط خوب بهترین کاغذ مجموع بلاد	۶۵
پس سمرقندی باشد مرغوب کاغذ جای دگر حشو بود کاغذ ار رنگ کنی خوب تراست ضرر چشم پسندیده مدان	۷۰
رنگ کن کاغذ زیبا ز نخست از تو چون زین هنری میجویم	
مایل خط به از ریحان است کاغذ خوب طلب اول بار میتوان کرد بخوبی مرغوب از دمشق آید و هند و بغداد آید از آمل هم کاغذ خوب خشک و بی مایه و با نشو بود گز سفیدی به بصر صد ضرراست خامه بر کاغذ بی رنگ مران تا بود خط تو و چشم درست بهر تو مختصری میگویم	

صفت رنگ زرد

۷۵	ای رخم زرد زتاب غم تو هوست کاغذ زردست اگر زعفرانی که بود تلخ بسی چون ستانی تو ازو يك مثقال آب يك سیر به مثقالی کن سر آن سخت کن و تا به سه روز چون سه روزش بگذاری درشید پس بیاور قدحی چینی خوب پس به دستار پیالای روان وانگهی در طبقی پاك بریز پهن کن کاغذ پاکیزه درو مده از پرتو خورشیدش تاب چون شود خشك بده آهارش
۸۰	
۸۵	
	در دلم درد زتاب غم تو بر رخ زرد من زار نگر ریشه پاك زهر خار و خسی ریزه اش سازی از لطف کمال وز زجاجش پس خوشحالی کن پیش خورشید بمانش در سوز شیره اش زرد شود جرم سفید بکنش پاك و بدارش مرغوب بگذارش که نشیند ته آن پس نگهدار زگردش به تمیز تا رود در جسدش رنگ فرو در رواقیش در افکن به طناب صیقلی کرده بیر در کارش

صفت رنگ سرخ

۹۰	ای گل روی تو بستان افروز بنگرکز غم تو چون هر دم در تنم خون ز غم تست بجوش دلم از آرزوی آن خد سرخ کاغذ ارسرخ کنی بهر کتاب آب گیر از گل بستان افروز آب شمتوت و دیگر آب بقم ضم کن و هیچ مکش زان بیمی رنگ کن هم به طریق اول ليك این گونه مدارش نبود پنج سیر آور از لاک نخست رنگ سرخ ار کنی از لاک نکوست پس بجوشان که بماند ده سیر لیکن این رنگ گذاری بسیار
۹۵	
۱۰۰	
	وی زحسن تو جهانی در سوز کنم از دیده روان آب بقم پیش ازین رخ زمن خسته میوش هست طوماری از کاغذ سرخ رنگ از روی خود و اشکم یاب وز من این رنگ بخوبی آموز هر سه در وزن برابر با هم بس بجوشان که شود کم نیمی که بگفتیم به وجهی مجمل چون دگر رنگ قرارش نبود در کنش یکمن ونیم آب درست زانکه این رنگ بسی پاك نکوست کاغذ آنگاه بدان رنگ بگیر تا شود صاف که اینست قرار

صفت رنگ آل

۱۰۵	ای رخت تازه گل گلشن جان ساخته جامع دیوان جمال مژه ام در غم تو در خونست خون روانست از وزان هنجار رنگ آل از طلبی بنمایم با تو این نکته نکو می گویم قدری ورد معصفر بستان آب میریز که آن زردی او پس بهر نیم من از آن گل یکسیر پس جمالش که شود دیگرگون آب گرم آنگهی از روی تمیز
۱۱۰	
	وی خط فتنه و آشوب جهان رخ زیبای تو چون کاغذ آل رنگش از هجر تو دیگر گونست که بود رنگ معصفر اشجار وین گره نیز روان بگشایم سخنی روی برو می گویم در لفافی کن و انگاه بران همگی آید از کیسه فرو قلیه افکن که بود این تدبیر بشود زان کف تو سرخ چوخون اندك اندك به سر آن می ریزد

یا نه از ترشیئی آنگاه نظام یا نه از سرکه و از غوره بیار کاغذ صاف در آن رنگ بنه پی برون آر به حسب دلخواه پس بدستور بکن خشک دگر	تا برون آید از او رنگ تمام شربت نارنج با لیمو و نار رنگ را چاشنی تند بده يك شبانروز رها کن آنگاه مشکست این تو درو نيك نگر	۱۱۵
---	---	-----

صفت رنگ کبود

در کبودی فلک مثل تو نیست آسمانی چه عجب از تو قبا آسمانی چو پیوشی جامه رخ زردم شده دور از تو کبود که ورق نیز باین رنگ کنی تخم خور گردش گیری پس از آن لته پاک بآن سازی تر دگرش رنگ کنی تا به سه بار خاک را نم کنی ای جان جهان که بر آید وی از آن بوی بهم تا دم کار نگاهش میدار آب سرد اندک اندک میریز خشک در سایه کن ای سرو روان	ای که در حسن ملک مثل تو نیست مهر گردون جمالی به صفا خور کند گرم بتو هنگامه سوی من بین که زبس سنگ حسود به کبودی اگر آهنگ کنی شرط اینست که در تابستان شیرۀ وی بفشاری و دگر خشک در سایه کنی ای دلدار آب نوشادر آری و به آن لته در خاک گذاری یکدم لاجوردی چو شود بیرون آر پس به چینی نه و بروی هم تیز کاغذ آنگاه بکن رنگ بآن	۱۲۰ ۱۲۵ ۱۳۰
--	--	---

صفت رنگ ژنگاری

از پی زیب خط ژنگاری چون دل بسته بود پر ژنگار بی تو ای دوست نباشم یکدم که بود هم ورق ژنگاری از من دل شده میدار بیاد کن نگهداریش از گرد و غبار لیک در کاسه چینی حل کن افکن و مهر سرش کن بشتاب پس ازین قاعده بیرون آر رنگ کن کاغذ زیبایی ننگ	ای کشیده برخ گلناری غنچه بیلک تو در دل زار چون تو مقصود منی در عالم هوس زیب کتاب ارداری گویم این قاعده بهر ارشاد از خل و مس چو بگیری زنگار حل زنگار همان از خل کنی پس به يك سیر ازو ده سیر آب يك شبانروز دگر بگذارش صافیش ساز جدا از بد رنگ	۱۳۵ ۱۴۰
--	--	--

صفت رنگ حنایی

بسته بردست به صد ناز حنا یا بخون من مسکین گشته رشته ای غنچه زنبق در دست نیست خود رنگی از انم حاصل که بدین رنگ نمودم اظهار نشوی غره بیک رنگ فقط آید و باز نمایی خود رنگ رنگ خود رنگ نکو میدارند خود باین رنگ هم آهنگ کنی	ای بخونریز من بی سرو پا از حنا دست تو رنگین گشته یا گرفتی به طرب سرخوش مست بوسم آن ساعد سیمین مشکل حاصل گفتنم ای طرفه نگار هست آن کز پی آرایش خط جهد کن تا همه رنگیت بچنگ کاتبانی که به جد درکارند کاغذای دولت چو خود رنگ کنی	۱۴۵
---	---	-----

۱۵۰ بستان برگ حنا را بسیار
آب کن گرم در آن رنگ نخست
وزن آن آب حنا را دریاب
يك شبانروز بجاییش بنه
کاغذ از رنگ تو گیرد وایه
پاك كن وانگهی از گرد و غبار
پس حنا ریز در آن آب درست
یکی از برگ حنا و ده آب
صاف کن آب بآن رنگ بنه
خشك سازش پس از آن درسایه

صفت رنگ کاهی

۱۶۰ ای رخم در غم عشقت کاهی
همدمم بی تو دمامم آهست
تا یکی در غم تو آه کشم
کوه غم بردل من زار چو کاه
ره بسوی تو روان می آرم
غلطم زانکه پی عرض نیاز
حالم از چهره زردم دانی
که ز عشاق بسوی دلبر
رنگ کاهی چو کنی ای مهوش
پس بدان رنگ بکن کاغذ خوب
خشك گردان ببر خورشیدش
نیست از درد منت آگاهی
آه از هجر که بس جان کاهست
چند این ناله جانکاه کشم
کاه چون طاقت کوه آرد آه
تحفه يك برگ خزان می آرم
سوی تو آمده ام کز سر ناز
شرح درد من از آن بر خوانی
رقعه بر صفحه کاهی بهتر
بستان رنگ معصفر بی غش
که همین رنگ نماید مرغوب
بده آهار و مده تأکیدش

در صفت عود رنگ

۱۷۰ ای چو عود از تو مرا ناله و سوز
چند سازم به غمت همچون عود
چند از آتش و درد و محنت
رنگ عودی ز پی خط نیکوست
چو بدین رنگ کنی میل دمی
رنگ لاک و دگر آن رنگ کبود
با هم از تجربه خود ضم کن
چون کنی هم به طریق اول
ناله و سوز من از تو شب و روز
نتوازی چو مرا ناله چه سود
سوزیم جان کسی عود صفت
خط چو عودی است از آن رود لجوست
که زنی هم به سفیدی رقمی
که بدان عمر گرامی معهود
یعنی آن هردو قرین هم کن
رنگ کن اول و آنکه صیقل

صفت رنگ سبز

۱۷۵ ای خط سبز تو آشوب دلم
خط سبز است به لعلت ای جان
یا بود طوطی رعنا پیکر
از پی زیب خط و حسن کتاب
قدری رنگ کبودك بستان
اصلش اینست تو هستی مختار
بگذارش که شود آنکه صاف
رخ زیبای تو مطلوب دلم
یا بود خضر پر آب حیوان
جا گرفته بلب تنگ شکر
رنگ سبز است بسی خوش دریاب
پس به زرد آب معصفر برسان
خواه ازین خواه از آن کن بسیار
رنگ کن هست همینش اوصاف

صفت رنگ گلگون

۱۸۵ ای خطت سبز و عذارت گلگون
اشك سرخم به رخ زرد نگر
ای خوش آندم که به قتل کوشی
برکشی تیغ و مرا بنوازی
افتد ای سرو سرم در پایت
گر بدین کار نباشم لایق
چند باشد ز تو چشم پر خون
زاری من ز غم و درد نگر
همچو گل خلعت گلگون پوشی
چهره زردم گلگون سازی
دیده حیران رخ زیبایت
آرزو نیست عجب از عاشق

هست بر کاغذ گلگون رعنا این کند خط عذارت روشن که بود گونه کاغذ گلگون زعفران ریز درو از تدبیر چون کنی تجربه آمیزش آن که بگفتم بتو ای با فرهنگ	ای مه مهر چنین خط طلا خط برین گونه بدو مستحسن چون شود میل ضمیر تو فزون اولاً رنگ هم از لاک بگیر زعفران بیشترک بهتر دان پس بدان رنگ نما کاغذ رنگ	۱۹۰
--	--	------------

صفت رنگ فریسه

قامتت سرو خرامان دلم راست در چشم بدان میل کشی چون فریسه به جغه بر بسته خط برین گونه لطیف دلجوست چاشنی گیر و بکن جانا ضم رنگ کن کاغذ و پس خشک نما	ای رخت شمع شبستان دلم چون به رخساره خط نیل کشی نیل با زلف کجست پیوسته خوش بود رنگ فریسه ای دوست آب مازو و کبودک با هم به شب و روزی بگذارش یکجا	۱۹۵
---	---	------------

صفت رنگ نارنجی

چشم بد از رخ خوب تو بعید کرده خورشید ز افلاک نظر همچو نارنجی بر حوضه آب رنگها پیشش منسوخ بود کاید این گونه ترا نیز بدست کاغذ آنگاه در آن آب انداز خشک در سایه نمایش از آن زعفرانرا پس از آن سازی حل باشد این گونه خوش با نیرنگ	ای جمالت به صفا چون خورشید تا به رخساره خوش است ای دلبر اوفتاده به فلک در تب و تاب رنگ نارنجی بس شوخ بود هم باین رنگ اگر میل توهست زعفران آب معصفر ضم ساز نیمه روزش در رنگ بمان کاغذ از آل کنی از اول کاغذ آل بآن سازی رنگ	۲۰۰ ۲۰۵
---	---	-------------------------

صفت الوان مختلف

خرد و صبر به یغما برده چهره آرایی بر رنگ دگر رنگها میزنی ای شوخ بر آب بسته طره طرار توایم ما گرفتار و تو از ما فارغ سخن از رنگ دگر هم بنیوش بلکه بر زینت و آرایش خود رنگها کرده و پرداخته اند به حنا و به کبودک در کار زعفرانرا بنمودست تباه کرده پیدا زمینه رنگی بگرفتست از آن تخم لعاب کرده اخلاط وی از آب بدر کاغذ آنگاه بآب آلوده خط برین گونه نظیف است بسی گفتمت حال بدین رنگ تمام که چه سانسست طریق آهار	ای به صد رنگ دل از ما برده هردم از عشوه نیرنگ دگر وزی بردن دلهای خراب ما به صد رنگ گرفتار توایم تو ز حال دل شیدا فارغ از من سوخته بیدل و هوش کاتب از پی آسایش خود اختراع عجبی ساخته اند زعفران برده یکی بهر مداد آن يك از غوره ای از رنگ سیاه زین سه آورده بهم نیرنگی تخم خطمی دگری کرده در آب يك شبان روز از آن پس دیگر پس به دستارچه ای پالوده ولی این خوب و لطیف است بسی دیدي از رنگ چو ای شوخ نظام وصف آهار شنو دیگر بار	۲۱۰ ۲۱۵ ۲۲۰
---	---	--------------------------------------

صفت آهار نشاسته

۲۲۵	ای مرا دیده و دل سوی تو باز حال آهار که وافی باشد طبع کن شیرۀ گندم بسیار چونکه آهار کنی ای مهوش تخته‌ای پیش نه از روی قیاس قدحی پر کن از آهار دگر	۲۳۰
	طلبم ناز تو هر دم به نیاز شیرۀ گندم صافی باشد پس پیالای و ببر باز بکار بشنو از من صفت آن دلکش نمدافکن بسرش یا کرباس قدحی آب همان پیش آور کاغذ ای سرو روان ده آهار پی به آهار بمالش چالاک صفحه زین قاعده هموار شوی	

صفت آهار سریشم ماهی

۲۳۵	بعضی آهار بدین سان دادند ز سریشم که بود از ماهی که سریشم سه شبان روز به آب نرم کردند بآتش در کار
	فرقه‌ای رسم دگر بنهادند داده آهار به خاطر خواهی بنهادند که تا گشت لعاب چونکه شد نرم نمودند آهار

صفت آهار مختلفه

۲۴۰	هست شش چیز دگر ای دلدار اولاً بذر قطونا باشد کاغذ انداز درو يك ساعت دومین خربزه شیرین است سومین تخم خیارست ضرور از یرنج است دگر بار لعاب آب صمغ است دگر آخر کار
	که مقویست بسان آهار که لعابش چو مصفا باشد پس برون آر که یابی راحت آبش آهار پی تزیین است چارمین شیرۀ صاف انگور کو بود خالی از چربی آب این همه هست بجای آهار

صفت زروسیم حل کردن

۲۴۵	ای زخورشید رخت ماه خجل شد زعشق تو رخم همچون زر آفتابی تو و من سایۀ آن هستم از مهر رخت اندر تاب باز چون نیست مرا تاب نظر پای پس از تو نهم رو بگریز میلت ار هست به حل کردن زر ورق زر بفکن در طبقی به نمک کن حل و آن نیک بمال باز در ظرف دگر خالی کن بگذارش که نشیند در ته به کتابت چو ترا عزم شود سیم را نیز چنین حل باید	۲۵۰
۲۵۰	بر دلم رحم کن ای سنگین دل بمن ای شام ترا نیست نظر هستم اندر قدمت سرگردان چون روی سوی تو آیم بشتاب چون نهی رو بمن خسته جگر بی خودم از تو و سرگردان نیز به رخ واشك من زار نگر به سریشم بشکن هر ورقی چون شود حل بده آبش در حال از من دلشده بنیوش سخن آب را از سر او ساز تبه قلم موی بدان جزم شود لیکن ار صمغ کنی به آید	۲۵۵

صفت حل کردن لاجورد

ای ز سنگ ستم باز پسین رویم از دست غمت گشته کبود	لاجوردی رخ عشاق حزین خون برو آمده از دیده فرود
--	---

لاجوردی شده لعلی انگیز	۲۶۰
از پی حسن خط ای طرفه نگار	
آن سه قسم است چومغسول بود	
وان سرابست و میان آب و شمط	
لاجوردی که سرابست بیار	
بفکن آن در قدح و نیک بمال	۲۶۵
ز اب صمغی که دقتی است دگر	
چون به سرحد کتابت برسد	
قلم موی بیاور در دم	
پس کتابت کن و خوشدل می باش	
لاجورد عملی هم دارو است	۲۷۰
نیل پاکیزه بگیر اول بار	
ز اب صمغش بنما سحقی بسی	
پس سفیداج لطیف مغسول	
این عمل راست مدار بسیار	
نوع دیگر بود ای سرو روان	۲۷۵
ز سفیداج کند قطع نظر	
و آن بشوید بسی و صاف کند	
کوزه ای از گل حکمت سازد	
از پی زیب عمارت نیکوست	
طلق محلوب همین کار کند	۲۸۰

صفت حل کردن شنجرف

ای ز رخساره شنجرف مثال	
از جفای تو و از کثرت غم	
زیبک اشک روان کرده برو	
از رخ و اشک روم این طرف است	
حل شنگرف گرت هست هوس	۲۸۵
سحقی بر سنگ کن آن یک نوبت	
ز اب نار ترشش دیگر بار	
تا درو جرم نماند مطلق	
آب گرم آور و ظرفی نیکو	
یکدو ساعت بگذارش به تمیز	۲۹۰
آب نادیده سفالی پیش آر	
چون شود خشک بهنجار رسان	

صفت حل ساختن ژنگار

ای رخت مصحفی از قدرت حق	
آن نوشتست سرخی نیکو	
وان خط فستقی ای سرو روان	۲۹۵
چون خطت بر ورق گلزاری	
بستان پاره نو پاک نحاس	
ظرف کاشی پی او می باید	

کز پی رنگ کند رنگ آمیز
لاجورد آوری از زانکه بکار
لیک یک قسمش مقبول بود
اولین قابل و باقی است غلط
آب صمغش چو خمیر آر بکار
تا بگردد بسی از حال به حال
گاه گاهی بکن آن جوهر تر
کار خامه به اجابت برسد
با قلم رنگ نما نوک قلم
حسن خط بنگر و مایل می باش
که مدارش بود و بس نیکوست
که سرابی بود او ای دلدار
پاک دارش تو زهر خار و خسی
ده بآن نیل که گردد مقبول
دست باز از عمل نیک مدار
قشر بیض است مکلس شده آن
قشر را آورد ارباب هنر
تا همان روشن و شفاف کند
قشر در وی کند و بگدازد
زانکه بس روشن خوب دلجوست
عمل چند هم اظهار کند

خط ژنگار کشیده پی حال
همچو گوگرد شده زرد رخ
داده از آتش دل رنگ برو
کز پی نسخه تو شنگرفست
بشنو از من صفت آن زین پس
تا شود نرم و پیایی راحت
کین صلایه بسی ای طرفه نگار
رنگ او سرخ شود همچو شفق
سنگ از رنگ بشو پاک درو
آب سرد از سرش آنگاه بریز
باقی رنگ برویش بگذار
ز اب صمغش به حد کار رسان

کاتب صنع برای رونق
زده اعراب به ژنگار برو
شده بر لعل تو پیرایه جان
گر کنی میل خط ژنگاری
وان قدر سرکه برو کن به قیاس
تا که از علت سالم آید

در چه آب بیاویز فرو
بعد چهل روز ز چه بیرون آر
پس به بیز آن و بچینی افگن
اندرونی که بود پاك و نكو
پس بآن آب لطیف ای دلدار
پس کتابت کن و بنگر خط خویش
ورچو خط لب خود ای جانان
زعفران داخل رنگار نما

۳۰۰

۳۰۵

تا چهل روز مده زحمت او
که بود بسته و باشد رنگار
که ورا رنگ بماند روشن
آب صافی بکن ای سرو درو
در قدح ساز صلایه رنگار
که چه زان حسن خط آمده پیش
فستقی میل کنی بشنو از آن
پس بدان رنگ کتابت فرما

صفت حل کردن طلق

ای بت سیم تن مه رخسار
همچو طلق از تو دلم صد پاره
رخ و اشکم ز غمت ای مطلوب
عمل طلق غریب است بسی
بشنو از من سخن ای مایه ناز
طلق فضی طلب و خرده بسای
پس ز کرباس یکی کیسه بدوز
طلق در کیسه کن و ریزه سنگ
عوض سنگ بود یخ زیبا
کاسه آب به پیش آرو درو
چون نشیند بته آن آب بریز
ز اب صمغش تو صلایه میکن
تا چو زر رنگ دهد در مکتوب
چونکه شنگرف باو آمیزی
لیک تنها بود آن سیم مثال

۳۱۰

۳۱۵

۳۲۰

وی بجانم ز غمت صد آزار
گشته در دست غمت بیچاره
زعفران باشد و طلق محلوب
نیست آگاه ازین راز کسی
که بتو باز نمایم این راز
تا بسی خرد شود جهد نمای
زین هنر شمع ضمیرت بفروز
اندران کن ز برای نیرنگ
خوبتر زین دو نوات خرما
سعی کن تا شود آن طلق فرو
باز از گرد بدارش به تمیز
زعفرانش پی وایه میکن
مهره از جزع کنش ای مطلوب
رنگی ای دوست نكو انگیزی
زیب آن چون دهی از کاغذ آل

صفت حل کردن زرنیخ

ای چو زرنیخ ز هجرت رویم
تا بکی گردد از سنگ حسود
رخ زردم که کبود است بین
بتو ای عمر گرامی زین رو
رنگ زرنیخ نماید زیبا
کاغذ از زانکه کبود است سیاه
لاجوردش چو قرینست ای دوست
عملش آن بود ای راحت دل
بستان جزوی زرنیخ ورق
پس به کرباس به بیزش دیگر
پس صلایه کن ده صمغ آبش

۳۲۵

۳۳۰

بنگر از عین تلطف سویم
رخ زرد من دلخسته کبود
لاجوردیست به زرنیخ قرین
می نمایم حل زرنیخ نكو
هست بر کاغذ آل آن رعنا
آید آن رنگ برو خاطر خواه
آن بسی طرفه و نغز و دلجوست
که بدان چون دل تو شد مایل
سحق کن تا که بیابد رونق
ز اب سردش بنما آنگه تر
به قلم باز روان دریابش

صفت حل کردن گل هرمز

ای گرفته بهزاران نیرنگ
دهنت چشمه حیوان منست
بحر چشم من عاجز باشد
دلت از خال و خط آگاه بود

۳۳۵

گل هرمز زخم زلف تو رنگ
راحت جان پریشان منست
مردمك چون گل هرمز باشد
که خط عودی دلخواه بود

کز گل هرمزی بُد بی ترین ریز آن در قدحی بی اکراه پس بدیگر قدحی میریز آن سر آتش همه یکسو سازی	میل طبعت چو شود جانب این بستان زان قدری و آنگاه آب کن در سرش ای سرو روان از قدح چون به قدح پردازی	۳۴۰
--	--	-----

مثنوی

زاب صمغش برسانی به نظام که بسی خوب و لطیفست و روان	زبده آن چو بگیری به تمام در دو آتش کن و بنویس بآن
---	--

صفت حل کردن سفیداب

حال از نرگس مست تو خراب مشتعل تا شده در جان حزین استخوانم چو سفیداب شده بشنو از بنده به وجهی مرغوب زاب صمغ عربی ساز خمیر در قدح ریز چو خاک هرمز هم به صمغ عربی آر بکار روشن و صافی و سنجیده بود	ای چو قلعی ز تو جانم بی تاب آتش عشق تو ای زهره جبین سوخته جان و دلم آب شده از سفیداب چو خواهی خط خوب بستان جنس و ز حسن تدبیر حل نما زاب مشو زان عاجز پس سرایش بستان ای دلدار خط بدین گونه پسندیده بود	۳۴۵ ۳۵۰
--	--	--

صفت رنگ عروسک

گرم از حسن تو بازار جمال اشک من سرخ و رخم زرد بود نخل عمرم ز غمت کرده خزان استخوانیست نماینده ز پوست راست مانند عروسک بر نی خوبی رنگ عروسک زیبا که به فصلی که زمستان باشد بکنی یک نفسی با یخ یار چون شود بسته کنی کار دگر بر لب کاسه گذاری دلکش تا چکد رنگ و شود کاسه تهی زاب صمغش بکن آنگه به خمیر رنگ را جمله طلا کن بر وی قدری حل کن و در کار درار میشود تیره که رنگیست عجب	ای بخوبی گل گلزار جمال همدم بی تو غم و درد بود زردی چهره ام از درد بدان تنم از درد فراق تو ای دوست زردی پوست کشیده بروی در کتابت بود ای مه سیما شرط در ساختنش آن باشد رنگ شاه آب معصفر بسیار تا ببندد همه مانند جگر آوری پشم لطیف بی غش قدحی دیگر زیرش بنهی رنگ را در قدحی پاک بگیر پس بیاور قدری پاره فی خشک در سایه کن و در دم کار لیک در آب چو ماند یکشب	۳۵۵ ۳۶۰ ۳۶۵
--	---	---

خاتمه نسخه گلزار صفا

وی دلارام من و ممدوحم باشی ای جان جهان جاویدان شده این نخل سخن جلوه نما هست در مدح تو ای حور سرشت داده آرایش بازار سخن از خط سبز بتان داده نشان همچو خال رخ ترکان چگل	ای تو مطلوب دل مجروحم جز توام نیست مرادی بجهان بهر سیر تو به گلزار صفا این گلستان که بود رشک بهشت راست نخلی است ز گلزار سخن سبزه خط وی ای سرو روان نطقهایش ز پی بردن دل	۳۷۰
---	---	-----

حرکات و سکناش جانا	
چون نگاری که بخوبی صفات	
هست هر سطر چو یک سرو درو	۳۷۵
حرف بایش دو جهانرا آیین	
حرف تا آورد از معنی تر	
معنیش گلبن و هر جیمی از آن	
دال بر زلف نکویان دانش	
ری درو راست کلید در شوق	۳۸۰
آره سیش از روی سواد	
چشمه صادش از حسن کلام	
حرف طایش ز پی زینت او	
چشم عینش به صفا چون نرگس	
قای او چونکه دهن بگشاده	۳۸۵
قاف او عالم معنی را قاف	
کاف تشبیهی او معنی سنج	
شکل لامش که به دقت باشد	
چشمه میم وی از عین صفات	
نون او حوضه‌ای و نقطه آن	۳۹۰
صورت واوش بر وجه نکو	
هایش از روی هنر چشمک زن	
یا درو برگ گل معنی دان	
این چه باغست که فردوس برین	
نام گلزار صفایش ز فضاست	۳۹۵
پی تاریخ تمامی سخن	
آمد از گلشن افلاک ندا	
بیتهایش که گهر مانندست	
آنچه تحقیق شد از روی شمار	
چونکه این نسخه زیبای لطیف	۴۰۰
خواهم ای مهر سپهر خوبی	
چشم از بنده فراهم نکنی	
از سگان در خویشم خوانی	
از من احوال درونم پرسی	
تا بود از کتب و نامه نشان	۴۰۵
نامت ای جان جهان نامی باد	
باد بر تر ز فلک پایه تو	
حصن تو چون بود از نام علی	
دولت افسر تارک بادا	
به دعای تو شد این نسخه تمام	۴۱۰
میکند نقد دل جان افنا	
بنماید حرکات و سکنا	
هر الف تازه نهالست درو	
تا بود نام جهان بادا این	
طبق نقل بر اهل نظر	
غنچه گلبن نگشاده دهان	
دل ارباب نظر پامالش	
درج دل دیده ازو گوهر شوق	
از سر سرو دهد روی گشاد	
شکن برگ سمن کرده مدام	
گشته از روی طلب معنی جو	
داده آرایش چندین مجلس	
از سر فکر نشانها داده	
عاری از زینت و زیب اوصاف	
بر سر گنج سخن از در گنج	
راست قلاب محبت باشد	
مشعر آب حیات از ظلمات	
دهد از نقطه فواره نشان	
چون سفینه است سرافکنده فرو	
که گل شعر بچین زین گلشن	
هست این زیب گلستان جهان	
به صفا و به فضا نیست چنین	
صیرفی بلبل گلزار صفاست	
همچو بلبل چو شدم دستان زن	
صیرفی ساکن گلزار صفا	
چون شمر دم که بدانم چندست	
چار صد بود و ده ای طرفه نگار	
ز وصال تو بیابد تشریف	
که بتو ختم شده محبوبی	
التفات ازلی کم نکنی	
گاهی از لطف به پیشم خوانی	
وز دل غرقه بخونم پرسی	
وز حروف و رقم خامه نشان	
چشم بدبین به جمالت مرصاد	
کم مباد از سر من سایه تو	
حصن ذات تو نبی باد و ولی	
بر تو این نسخه مبارک بادا	
احسن الله زهی حسن کلام ^۱	

۱ - نسخه‌ای که این منظومه از روی آن به چاپ میرسد گذشته از غلطهایی که دارد در برخی جاها در عکس سفید درآمده و ناگزیر شدم که به قیاس تصحیح کنم و در برخی جاها هم نتوانستم حدسی درست بزنم و نشانه استفهام یا نقطه‌هایی گذارده‌ام. امید که نسخه دیگری بدست بیاید و بتوان آن را تصحیح نمود.

تجلیات هنری خط‌ریسای فارسی

ویادی از خوشنویسان یک‌خاندان کهن‌سال ایرانی

حسن نراقی

هنرمندان و خوشنویسان چنان خاندان بزرگی که در عصر حاضر نوبت به نسل‌های هفتم و هشتم آنان رسیده ناگزیر موكول به بررسی‌های دقیق و استقصای کلی و وسیع‌تر درمآخذ و مدارك متعدد میباشد در این مقاله فقط بذکر نام و نشان آن عده خوشنویسان ممتاز این خانواده اکتفا میشود که مآخذ و آثار هنری آنها در اختیار نگارنده بوده و یا ضمن بررسی‌های تاریخی مشاهده شده و برخی را نیز از مجموعه خطوط خانوادگی آقای حسن شیبانی استفاده نموده‌ام.

۱- خوشنویسان اولاد حاج ابوالحسن فرزند ارشد غیاث‌الدین علی:

میرزا احمد ادیب شیبانی که علاوه بر حسن خط و طبع موزون او در انواع علوم ادبی و بلکه معارف عصری تبحر داشته است و دو فرزند وی: یکی میرزا خلیل منشی‌باشی سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه که از طراز اول منشیان و خوشنویسان عصر خود بشمار آمده‌است.

و دیگر میرزا طاهر بصیرالملک مؤلف مبتکر کشف‌الایات مثنوی مولوی (چاپ علاءالدوله) و قرآن مترجم فارسی با کشف‌الایات (چاپ بصیرالملکی).

و نیز نواده ادیب بنام حاج میرزا ابراهیم خان صدیق‌الممالک منشی و مستوفی ظل‌السلطان و جلال‌الدوله و مؤلف کتاب منتخب‌التواریخ مظفری.

نواده دیگر حاج ابوالحسن. بنام میرزا محمد کاظم از منشیان قابل درباری بوده‌است.

و سه‌تن از فرزندان علی‌اکبر خان ندیم باشی. نخست میرزا عباس خان منشی اول هیئت رئیسه نخستین دوره مجلس شورای ملی.

طایفه بنی شیبان (یکی از قبایل اعراب مستعر به قدیم بین النهرین) در قرون اولیه اسلامی بایران مهاجرت کرده در خطه فارس اقامت گزیدند. اخلاف آنها در طی قرون متمادی بر اثر اقتضای محیط و فرهنگ نافذ ایران با خوی و خصال ایرانی پرورش یافتند. تا آنکه در عهد شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۷ - ۱۱۰۶) یکی از مشایخ طریقت آن طایفه بنام جلال‌الدین محمد از فارس شهرستان کاشان هجرت نموده در قریه بیدگل که از مراکز آباد و فعال و دارای مردمانی هنرمند و متدین بود خانقاهی آراسته بارشاد عموم و دعوت اهالی بسیر و سلوک پرداخت. سپس فرزند وی بنام غیاث‌الدین علی با خواهر عبدالرزاق خان حاکم دلیر و نیکوکار و مشهور کاشان ازدواج نمود و از این پیوند همسری سه فرزند ذکور بوجود آمد که جد اعلای خاندان شیبانی‌های کنونی کاشان میباشند. آن سه برادر در سایه سرپرستی و تربیت خالوی خویش بکارهای دیوانی سرگرم و آشنا شدند. از این جهت اولاد و اعتقاد آنها از یکسو بواسطه اشتغال بخدمات دولتی عموماً از خط و ربط منشی‌گری و فنون استیفا بهره کافی یافته و بخصوص در خوشنویسی و زیبایی خط چنان پیشرفت و توفیقی بدست آوردند که اکثر آنها وزیر و ندیم و منشی و مستوفی شاهزادگان و حکام درجه اول مملکت شدند. از سوی دیگر در نتیجه ذوق عرفانی موروثی و صوفی‌منشی اجدادی خود برخی از افرادشان با گرایش بسیر و سلوک در شعر و ادب نیز بمقام ارجمندی نائل گردیدند چنانکه خوشنویسان این دودمان سیصد ساله کاشان اغلب از ذوق ادبی وافر و شور و شوق عرفانی نیز حظ کافی دارند.

اکنون با توجه باینکه تهیه فهرست کامل و جامع کلیه

قمر یار که فسرده جام ما
 درده قدح که ز آن نهر در دریا
 سطر بنا که چکیت خمیر
 لیس مالهای زرد دل ما
 مار بنحو خرد را ز فست زدل
 آسم بهو دلبز ما
 در مار را ز سر دران گشت آرن
 گززد مار دانت شمر سرور ما
 ما در آسم راه خودی چاک اگر
 با به بود به پیسین ما
 درم جان به فست ما کز شو
 مارب روا در خط بر جان ما

غزل شماره ۲ و فرصت در دست
 با بکر رسیده به زمان ما

۱ - نمونه خط شکسته نستعلیق آقای حسن شیبانی هنرآموز کلاس خوشنویسی اداره فرهنگ و هنر کاشان.

میرزا غیاث‌الدین ادیب‌ابن محمدعلی از جمله مؤلفین کتابهای نامه داشوران ناصری که بگفته مؤلف کتاب المآثر والآثار درص ۲۰۲ (در علوم عربیه و فنون ادبیه و حسن خط و امتیاز تحریر شخصی است مشارالیه) و فرزند وی ابوالحسن بن غیاث‌الدین خوشنویس و دانشمند.

و برادر ادیب میرزا علی محمد خان مجیرالدوله نویسنده و متصدی مطبوعات عهد ناصری تا مظفری و عضو شوراهای دولتی. اعتماد السلطنه درباره او گوید (در ادبیات کم‌انبار و در فن ترسل و انشاء از اقران ممتاز است و خط تحریر را

شکل شماره ۲ نمونه خط تحریر و انشاء دلپسند او است که از طرف صنایع الدوله رئیس نخستین دوره مجلس در جواب یکی از شاهزادگان که مستمری گراف وی بموجب قانون انقلابی مجلس اول قطع شده نوشته است و بطوریکه ملاحظه میشود با لحنی مؤدبانه و بیان حقیقت او را دلجوئی نموده و بکار کردن دعوت و راهنمایی میکند.

و دونفر برادران وی بنام هدایت‌الله خان معظم السلطنه و سیف‌الله خان متین السلطنه و برادرزاده آنها میرزا حسن خان شیبانی هنرآموز کنونی کلاس خوشنویسی فرهنگ و هنر کاشان. ۲ - از نسل حاج محمد مهدی دومین فرزند غیاث‌الدین علی میرزا محمدعلی و میرزا محمدتقی خط نستعلیق و تحریر را بسیار شیرین و خوش مینوشتند.

۱ - غزل از نسخه خطی دیوان اشعار منتشر نشده عالم ربانی و فیلسوف اخلاقی ملامحمد عهدی ابن ابی ذرراقی.

چاپی

نسخه‌ها و مأخذ خطی : (متعلق به کتابخانه شخصی نگارنده)

۳ - کتاب خلاصہ التواریخ تألیف و بخط شکستہ نستعلیق
محمد کاظم خان شیبانی و خط و امضای سیف اللہ خان متین السلطنہ
پشت صفحہ اول کتاب .

۵ - چندین جزوه و رساله نظم و نثر بخط ابونصر فتح الله خان و دیگر خوشنویسان آن خاندان مانند لوايح جامی و حديقہ سنائی و غيره .

و همچنین مجموعه‌های عکس، خطوط، قطعات و نامه‌های خوشنویسان افراد خاندان شیبانی متعلق به آقای حسن شیبانی ساکن کاشان.

چاپی

فرزند و یکسر زنده از دست تبارک و تعالی ماگر غرض از شرح رضا
از زکات و وجای شریف و در جمع غایب و سرور نبوده و ضلعه
مقاله سیم در است علم نجوم و غزوات نجوم از ریاضان
پروانه در کتاب نفیس فی صنایع التخیل باب اول گوید هر مرد
نام منجمه اسرار و زنده تا در جهان علم و در روز غزوات زنده باشد
احزاب ۲ هیئت ۴ احکام اما نه به صنایع
از دانشخانه زنده حال اوضاع خطوط و اشعار سطح و مجسمات
و آن نسبت کلی هر معالیر در دست دایره از مقام در دست و آن
نسبت هر دو است به دایره از دست و اشعار و اشعار
با اصول و کنایات بقیه سحر و شایسته این قرعه ترجمه کعبه
ح صنایع هنر است که از دانشخانه زنده حال از دست
و حقه هر نوعی در نفس خویش و عالیه است و عدد و مایه که
و تله ایست از زکات و فروغ او چون تصویف و ضلعه
و جمع و تفریق هر دو مقابله است اصدا و کنایه از طبعی
و فروغ از زکات و مقصود بعد از مایه است سحر و اشعار

24

٤ - يك صفحه از نسخه خطی كتاب چهارمقاله نظامی عروضی سمرقندی بخط شكسته نستعلیق تحریر میرزا غیاث الدین ادیب شیبانی (۱۳۳۷ - ۱۳۵۷) مورخ بسال ۱۳۸۱ ق. ۱

۱ - توضیح آنکه نسخه نامبرده علاوه بر حسن خط و زیبایی خط بواسطه صلاحیت علمی و ادبی کاتب آن که از جمله مصنفین فاضل مجلات کتاب نامه دانشوران ناصری بوده است میتوان گفت معتبرترین نسخه خطی این کتاب میباشد که تاکنون شناخته شده است .

ریشه‌های تاریخ‌پیش‌سال و حکم

«مهدی پرتوی»

«با سلام و صلوات»

با سلام و صلوات وارد شدن «یا وارد کردن» کنایه از تجلیل و احترامیست که در موقع ورود شخصیتی ممتاز به مجلس یا شهر نسبت بوی بعمل می‌آید فی‌المثل «فلانی را با سلام و صلوات وارد کردند» یا باصطلاح دیگر «از فلانی با سلام و صلوات استقبال بعمل آمد».

اطلاع و آگاهی از ریشه تاریخی این عبارت و مشکل سائر برای مزید اطلاع بعضی از خوانندگان محترم خالی از فایده نخواهد بود.

اخلاق و عادات جوامع بشری در احترام بیکدیگر از قدیم‌ترین ایام تاریخی همیشه متفاوت بوده است و هم‌اکنون نیز این احترام متقابل در میان ملل و اقوام جهان بصورت و اشکال مختلف تجلی می‌کند. بعضیها در موقع برخورد و ملاقات با یکدیگر درود می‌گویند «البته بزبان خودشان». برخی ضمن درود گفتن با یکدیگر دست می‌دهند که این روش در حال حاضر بهمه‌جا سرایت کرده است. هندیها کف دستها را بهم چسبانده محاذی صورت نگاه میدارند. ژاپنی‌ها خم میشوند و تعظیم میکنند. بعضی از اقوام خاور دور بینی‌ها را بهم می‌مالند و قس علی‌ذلك.

در ایران قدیم بر طبق نوشته‌های مورخین یونانی احترام بیکدیگر با وضع حاضر تفاوت فاحش داشت. هرودوت درباره اخلاق و عادات ایرانیان قدیم می‌گوید: «وقتی در کوچه‌ها بیکدیگر میرسند از کردار آنها میتوان دانست که طرفین مساویند یا نه، زیرا درود با حرف بعمل نمی‌آید بلكه آنها بیکدیگر را می‌بوسند. اگر یکی از حیث مقام از دیگری قدری پست‌تر است طرفین صورت بیکدیگر را می‌بوسند و هرگاه طرفی از طرف دیگر خیلی پست‌تر باشد بزانو درآمده پای طرف دیگر را می‌بوسد...»^۱. استرابون در این زمینه چنین گفته‌است: «اگر آشنایانی که از حیث مقام مساویند بیکدیگر برسند بیکدیگر را می‌بوسند و هرگاه مساوی نباشند بزرگتر صورت خود را پیش می‌برد و طرف دیگر هم همین کار را میکند ولی نسبت باشخاص پست فقط بدن را خم میکنند...»^۲. اما

در ایران بعد از اسلام احترام بیکدیگر از عمل بحرف تغییر شکل داد و با ادای «سلام» یا «سلام علیکم» از طرف کوچکتر نسبت به بزرگتر احترام بعمل می‌آید. تا قبل از انقلاب مشروطیت ایران هرگاه شخصیت ممتاز و عالیمقامی وارد مجلس یا شهری میشد مردم برای تجلیل وی بصدای بلند صلوات می‌فرستادند. بقول شادروان عبدالله مستوفی: «دست‌زدن و زنده‌باد گفتن از مستحدثاتیست که با مشروطه بایران آمده است و این تظاهرات بیشتر برای شاه و علماء میشد. حتی در دوره مظفرالدین‌شاه چون قدری تجدد بواسطه مدارس جدید وارد اجتماعات شده بود صلوات هم نمی‌فرستادند و مؤدب در معبر شاه می‌ایستادند. بعضی که می‌خواستند در شاهدوستی تظاهری کرده باشند تعظیم میکردند. این تعظیم‌ها هم اکثر از اشخاصی بود که شاه آنها را میشناخت و عامه مردم بی‌سروصدا و بی‌تظاهر بودند ولی در مورد علماء چون متولیان و حول و حوش آنها با جمله‌های «حق پدر و مادرش را بیامرزد که يك صلوات بلند ختم کند. لال نمیری دوم صلوات را بلند بفرست. از شفاعت پیغمبر محروم نشوی سومی را بلند تر بفرست» از مردم صلوات مطالبه میکردند و درود آنها سروصدای بیشتری داشت آنها که نزدیک آقا بودند یا آقا از نزدیک آنها می‌گذشت اعظم از شناسا و غیر شناسا برای درك ثواب سلام هم میکردند...»^۳.

از شرح مقدمه بالا اینطور استنباط گردید که سلام کردن اختصاص با افراد آشنا و معمولی دارد. صلوات فرستادن تا قبل از مشروطه برای تجلیل از ورود شخصیت‌های مشهور و ممتاز به مجلس یا شهر بعمل می‌آمد ولی سلام و صلوات از مستحدثات بعد از مشروطیت است که تا چند سال پیش بازار گرمی داشت و افراد زیرك و موقع‌شناس از آن برای مقاصد سیاسی در مجالس و مجامع بهره‌برداری میکردند. در حال حاضر تجلیل و احترام با سلام و صلوات کمتر معمولست و تنها در مجالس عزاداری و روضه‌خوانی از علماء و روحانیون «بعضاً» بعمل می‌آید ولی چون این عبارت رفته رفته بصورت ضرب‌المثل درآمد لذا

۲۹۱ - ایران باستان، جلد دوم صفحات ۱۵۳۴ و ۱۵۴۵.

۳ - شرح زندگانی من، جلد دوم، ذیل صفحه ۱۶۷.

معنی مجازی آن در زمان حال بمنظور نمایاندن تجلیل و احترام از رجال و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی بکار میرود .

«بُزِ اخفش»

انسان وقتی موضوعی را تصدیق یا انکار میکند که بدو تصور آن موضوع را بکند و علم بوجود و حقیقت آن موضوع داشته باشد. کسانی که در موضوعی تصدیق یا تصور کنند و ندانسته و دریافته سر را بعلامت تصدیق و تأیید تکان دهند اینگونه افراد را به «بُز اخفش» تشبیه و تمثیل میکنند . اکنون ببینیم اخفش کیست و بُز او چه خاصیتی داشت که نامش تا این اندازه بر سر زبانها افتاده است :

اخفش از نظر لغوی یکسی گویند که چشمش کوچک و ضعیف و کم نور باشد . در تاریکی بهتر از روشنائی و در روز آبری و تیره بهتر از روز صافی و بی آبر ببیند . بقول سوزنی: چشم اخفش بنور چشم فلک تا نیارد نگاه کردن خوش در تذکرها نام یازده تن اخفش آمده که در اینجا مراد و مقصود سعید بن مسعود معروف به ابوالحسن میباشد . وی عالمی نحوی اهل ایران و از موالی بنی مجاشع و از شاگردان و اصحاب استاد سیبویه بوده است . اگرچه از سیبویه بزرگتر بود ولی بشاگردی وی افتخار میکرد و تألیف آن دانشمند را محفوظ داشت . وفات اخفش سال ۲۱۵ یا ۲۲۱ هجری و صاحب تألیفات زیادی از قبیل تفسیر معانی القرآن - الاشتقاق - الاربعه - العروض - المسائل الکبیر - المسائل الصغیر - القوافی و . . . میباشد . میگویند چون اخفش زشت صورت و کریه المنظر بود هیچیک از طلاب مدرسه با او حشرونشری نداشت و در ایام تحصیل و تلمذ با او مباحثه نمیکردند . بروایت دیگر اخفش بحث و جدل را خوش نداشت و مایل بود هر چه میگوید دیگران تصدیق کنند . قوی دیگر این است که اخفش در مباحثه بقدری سماجت بخرج میداد که طرف را خسته میکرد باینجهه هیچ طلبه‌ای حاضر نبود با او مذاکره کند پس بناچار بزی را تربیت کرد و مسائل علمی را مانند یک همدرس و همکلاس بر این بُز تقریر میکرد و از آن حیوان زبان بسته تصدیق میخواست. بُز موصوف طوری تربیت شده بود که در مقابل گفتار صاحبش سروریش میجنبانید و حالت تصدیق و تأیید بخود میگرفت ! عقیده دیگر این است که میگویند اخفش برای آنکه از مذاکره با طلاب بی نیاز شود بُزی خرید و طنابی از قرقره سقف اطاق عبور داده یک سر طناب را در موقع مطالعه بدور شاخ بُز می بست و آن حیوان را در مقابل خود بر پای میداشت و سر دیگر طناب را در دست میگرفت . هرگاه میخواست دنباله بحث را ادامه دهد خطاب بآن حیوان زبان بسته میگفت « پس مطلب معلوم شد . اینطور نیست ؟ » و در همین حال

طناب را میکشید و سر بُز بعلامت انکار بالا میرفت یعنی « مطلب معلوم نشد ! » . اخفش مطلب را دنبال میکرد و آنقدر دلیل و برهان میآورد تا دیگر اثبات مطلب را کافی میدانست آنگاه سر طناب را مثل میداد و سر بُز بعلامت قبول پائین میآمد . از آن تاریخ مثلاً « بُز اخفش » معروف گردید و هر کس تصدیق بلا اراده کند او را به «بُز اخفش» تمثیل میکنند . اشعار زیر از سحاب در براهین العجم آمده که بالمناصبه نقل میشود :

یکی مصاحب پُر گوی محترم دارم
که پاس حرمت او لازمست در هر کیش
شرار صحبت بی حاصلش بخرمن عمر
فروغ ماه و کتان و شعاع برق و حشیش
ولی چه چاره ، بتصدیق قول او باید
مدام همچو بُز اخفشم بجنبد ریش

«بُزِ خو کردن»

این اصطلاح در مواردی بکار میرود که بخواهند چیزی را مخفیانه بربایند و یا از شر راهزنی افرادی که سر راه بر قوافل و اتومبیلها میگیرند در امان باشند و در فرصت مناسب آنها را دستگیر کنند .

معنی استعاره‌ای عبارت بالا کمین کردن و منتظر فرصت بودن است :

بُزِ خو اصطلاح شکاری است و از زبان شکارچیان بافواه عامه سرایت کرده است . بُزِ خو لغت مرکب و از دو واژه «بُز» و «خو» ترکیب یافته است . در این عبارت «بُز» همان بز کوهی است که در قلل کوهها زندگی میکند و جنس نرینه آنرا که بیشتر مورد توجه شکارچیانست «کل» میگویند . از واژه «خو» معنی «خواب» افاده میشود که در میان سکنه مازندران و بعضی از ساکنان بلاد غرب ایران مصطلح میباشد . بُزهای کوهی در سپیده دم و قتیکه از چشمه‌های گوارای کوهستان و یا رودهاییکه در دره‌های کوهستانی جریان دارد آب نوشیدند بشکاف کوهها میروند و دور از انظار شکارچیان میخوانند . البته این نکته را هم باید دانست که در اینموقع بُز کوهی را نمیتوان شکار کرد زیرا در هر گله یکی از بُزها در نقطه مشرف و مرتفعی سمت نگهبانی و دیده‌بانی دارد و بمحض آنکه احساس خطر کند با صدای مخصوصی بزها را از خواب بیدار و مجبور بفرار میکند . هنگام غروب آفتاب که هوا خنک میشود بُزها از خواب خوش برخاسته مجدداً بجانب دره سرازیر میشوند و پس از نوشیدن آب کافی از کوهها بالا میروند و در چمنزارهای سرسبز آن بچرا مشغول میشوند . اصولاً بُز کوهی از ترس شکارچیان و بیم تعرض حیوانات

دَرَنده روزها میخوابد و شبها چرا میکند. در تمام روز فقط دوبار یعنی صبح و عصر از شکاف کوهها بجانب چشمه یا دره سرازیر میشود و پس از رفع عطش برمیگردد بهمین جهت شکارچیان جز در این دو موقع نمیتوانند باین حیوان سریع و تیز تک نزدیک شوند و شکار کنند. اتفاقاً دست یابی بر بز کوهی در این دو موقع هم خالی از اشکال نیست چه حَسّ شامه این حیوان بقدری تند و قویست که چنانچه شکارچی درجهه موافق باد حرکت کند بز کوهی بوی انسان را احساس و بسرعت از منطقه خطر میگریزد. شکارچی ناگزیر است که غالباً چند ساعت قبل از سپیده صبح آنهم درجهه مخالف باد بآبخور بز کوهی برود و در محلی که شکار در موقع حرکت بسوی آبخور یا هنگام مراجعت در تیررس او قرار میگیرد کاملاً مخفی شود تا بتواند شکار را هدف قرار دهد.

توقف شکارچی در این محلها تیررس گاهی چند ساعت طول میکشد و شکارچی ناچار است بهمان ترتیب که بز کوهی در شکاف کوهها میخوابد ساعتها باصطلاح «بَزخو» کند تا از دید شکار مخفی بماند و سر فرصت او را بزند.

با این شرح اجمالی ملاحظه میشود که اصطلاح «بَزخو» بمعنی خوابیدن بز کوهی در شکاف کوهها و پنهان شدن شکارچی در محل تیررس یا کومه برای صید شکار است که تدریجاً بلسان عامه راه یافت و بصورت مشکل درآمد.

«بعد از خرابی بَصْرَه»

هرگاه شخص در مقابل عمل انجام شده قرار گیرد دیگر اقدام و اتیان بهره عملی بیفایده است زیرا آنچه که نباید واقع شود صورت تحقق یافت و آنچه که مانع از بروز خسران و ضرر میشد در موقع مقتضی انجام نگردید. اگر کسی در چنین موقع به امداد و کمک برخیزد و در مقام چاره جوئی برآید جواب او همان مشکل «بعد از خرابی بَصْرَه» است که اتفاقاً در میان تمام وجوه طبقات مردم مورد استفاده و اصطلاح میباشد.

اما ریشه آن :

چون مسلمین در نیمه اول قرن اول هجری عراق را فتح کردند برای جلوگیری از حملات احتمالی شرق بمسکن و پایگاه نظامی احتیاج داشتند که بهمین ملاحظه در مدت کمی سه شهر بصره و کوفه و واسط را ساختند و این سه شهر بعدها از مهمترین بلاد اسلامی گردیدند. بَصْرَه که میگویند بمعنی «سنگ سیاه» است بسال هفدهم هجری بفرمان عمر بن خطاب بنا گردید و زمینهای آن بین قبائل عربی که پس از انقراض ساسانیان بآن منطقه مهاجرت کرده بودند تقسیم گردید. جمعیت بَصْرَه ابتدا از هشتصد نفر تجاوز نمیکرد ولی رفته رفته آباد و پر جمعیت شد و تا مدتی والی عراق و ایران که در مدینه تعیین میشد در بَصْرَه اقامت میکرد. حَسَن موقع نظامی و تجاری بصره

موجب شد که بزودی آباد گردد و با شهر کوفه در شمار ام‌البلاد ممالك اسلامی درآید. در سال سی و شش هجری جنگ معروف جَمَل بین علی و طرفدارانش از یکطرف و عایشه و طلحه و زبیر از طرف دیگر در حوالی بصره روی داد که سرانجام بکشته شدن طلحه و زبیر و غلبه و پیروزی علی بن ابیطالب «ع» خاتمه یافت ولی خرابی زیادی بشهر بصره وارد نیاسد. در زمان خالد بن عبدالله قسری^۴ مساحت آن تا دوفرسخ در دوفرسخ رسید و در واقع تا سی و شش میل مربع بدون پستی و بلندی در زمین هموار بصره خانه و مغازه و ابنیه دیده میشد. بصره بعلت موقعیت حساس نظامی در زمان خلفای عباسی مرکز جنگها و فتنه‌های عدیده بود و از این رهگذر صدمه و آسیب فراوان دیده است. در سال ۲۵۷ هجری که کار فتنه و آشوب زنج^۵ بالا گرفت رهبر و پیشوای این غائله که خود را از اخلاف حضرت علی بن ابیطالب میدانست شهر بصره را یکسره ویران ساخت و قسمت عمده آن شهر را آتش زد که مسجد جامع معروف بصره نیز طعمه حریق گردید. سربازان مدت سه روز شهر را غارت کردند و از مال و ثروت و آبادی چیزی باقی نگذاشتند. شهر بصره یکبار نیز بسال ۳۱۱ هجری در معرض نهب و غارت قرار گرفت و رئیس قرمطیان^۶ مدت هفده روز بغارت شهر مشغول بود. بر اثر این فتنه و آشوبها شهر بصره آنچنان خراب و ویران گردید که ناصر خسرو در سال ۴۴۳ هجری چون گذارش باین شهر افتاد آنرا عظیم خراب و ویرانکننده دید بقسمیکه از محله‌ای تا محله دیگر نیم فرسنگ طول خرابی و ویرانی بود.

احتمال قریب بیقین میرود که عبارت بالا پس از غائله «زنج» بزبان و قلم آمده باشد چه رهبر و پیشوای اینطایفه آنچنان انتقام موخش و دهشتناکی از سکنه این شهر گرفت که پس از چندی خود پشیمان گردید ولی ندامت و پشیمانی او «بعد از خرابی بَصْرَه» سود و فایده‌ای نداشت.

۴ - حاکم بَصْرَه در زمان عبدالملک مروان.

۵ - دانشمندان نامی اسلام صفحه ۱۴۶.

۶ - زنج یا زنگ همان غلامان زنگی اشراف و اعیان بَصْرَه بودند که پیرامون علی بن محمد بن احمد علوی گرد آمدند و فتنه عظیمی برپا کردند که چهارده سال طول کشید و در دوشهر بَصْرَه و آبّله خرابیهای زیادی ببار آوردند. عاقبت الموفق برادر المعتمد خلیفه عباسی صاحب الزنج را مقتول کرد و فتنه را خوابانید.

۷ - حَمْدان اشعث معروف به قِرمط رئیس فرقه قرمطیان بود که در قرن سوم هجری مذهب قرمطی را که از شعب مذهب اسمعیلی محسوب میشود بوجود آورده است. قرمطیان معتقد بقیام سیف و قتل و حرق مخالفان خود از سایر مذاهب اسلامی بوده‌اند و شعار آنان مانند اسمعیلیان رایت سفید بوده است. این فرقه میگفتند که نبوت حضرت رسول بعد از غدیر خم از آنحضرت سلب و نصیب حضرت علی بن ابیطالب گردید. «لغت نامه دهخدا - شماره ۷۱ صفحه ۲۳۱».

از شاهکارهای هنر تیموریان هرات محراب زیبای مسجد دوره شاهخیز

مسجد غلوار (مسجد حوض کرباس) هرات مسجدیست که کتیبه‌ی در سمت شرقی مسجد به کاشی معرق بخط زیبای ثلث نمودار است. حصه بیرونی مسجد هیچ تزئین ندارد کاشی‌های سقف‌خانه ظاهراً ریخته است و ازین مسجد خیلی زیبا جز محراب نفیس و مزین چیزی نمانده است «مسجد رفته و محرابش بجاست».

کتیبه بنای مسجد غلوار :

بماند سالها این نظم و ترتیب
ز ما هر ذره خاک افتاده جائی
غرض نقشیست کز ما یاد ماند
که هستی را نمی‌بینم بقائمی
مگر صاحب‌دلی روزی برحمت
کند در کار مسکینان دعائی

تمت هذه العمارۃ المبارکة الشریفة
فی مشهور سنة خمس واربعمین وثمانمائه

این مسجد را عوام از زمان عمر بن عبدالعزیز میدانند اما از کتیبه آن عهد شاه‌رخ‌نمودار است که سال ۸۴۵ را می‌رساند. در پیشانی محراب این آیه قوله تعالی «فنادته الملائکه وهو قائم یصلی فی المحراب» به کاشی لعابی سفید در سطح لاجورد پرکاری شده که هنر اعلی معرق در آن تجلی میکند در اطراف محراب آیه الکرسی بخط ثلث در عصر جعفر بایسنقری نوشته شده و شاید این خط عالی و پخته و زیبا نیز از جعفر جلال باشد که خطوط ثلث مصلاهی هرات را نگاشته است و از بزرگترین ثلث‌نویسان آن دوره بوده است.

این محراب مظهر اعلی صنایع و هنر تیموریست از نگاه آنکه در گوشه‌ی قرار یافته چشم بد دور از آسیب زمان برکنار مانده کتیبه آن بخط ثلث و اشعار فارسی بصورت مطلع بخط ثلث نگاشته آمده است. که کاتب سحرپرداز آن در واقع بیداد کرده است. مسجد دارای سه گنبد میباشد که محراب در وسط مسجد جا گرفته است طاقهای خیلی زیبای آن که در آغوش گنبدها قرار دارد گچ‌بری و گل‌های خیال‌انگیز و دلنشین داشته است که از اثر بی‌ذوقی‌ها و یا بی‌شعوری گلکار زیر پلاستر هنر آرائی میکند و گاه گل آن همه نقوش را بر زیر سایه خود قرار داده و نامعلوم ساخته است.

این مسجد از شهر تقریباً چهار کیلومتر فاصله دارد و بطرف غرب هرات در حوض کرباس واقع میباشد صحن آن خیلی وسعت ندارد و خصوصیات محراب آن بدینگونه است.

مایل هروی

تصویر مقابل : از شاهکارهای هنر تیموریان - هرات

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

قوله عز وجل
والله اعلم
بما يعلن

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

خطوط ثلث کتیبه‌نویسی (آیه‌الکرسی) بشکل محراب «کرسی‌بندی» شده و درحاشیه محراب راه یافته است از کاشی سفید که رنگ سفیداب را دارد بروی سطح کاشی لاجورد تکیه زده است الف‌های زیبای شیوه ثلث از دل وسینه دگر کلمات سرکشیده و گاه دو الف و سه الف بیک خط موازی قد برابری می‌نماید که چشم‌را روشنی خاص می‌بخشد. در زیر خط ثلث خط کوفی عصر شاه‌رخ‌ی از دل کاشی لاجورد نمودار است چون رنگ آن زرد است و خیلی سفید و تابان نیست (شاید در کلیشه نقش خط کوفی نیاید).

این خط کوفی زیبا در پهلوی خط ثلث کمی تحت‌الشعاع واقع شده و بعضی اجزاء آن قدری مطموس شده که خواندن آن خالی از اشکال نیست ولی در پیشانی محراب قوله تعالی فناد ته (الخ) بخط ثلث عالی در همان کاشی سفید بصورت معرق نوشته آمده خط کوفی مثلثی و ظاهراً مشکول در صدر آن نمودار است که الله اکبر الله اکبر خوانده میشود خوردی و کلانی نوشته خط کوفی بهمان جاهایی که الف‌های کشیده ثلث، خالی گذاشته شده متناسب است و روش این کوفی نیز کوفی کتیبه‌ئی است که الف‌های کشیده دارد و پیچ‌و تاب کوفی در برخی قرآن‌ها و یا خطوط کوفی عصر غوری در هرات درین جا کمتر دیده میشود زیرا در سطح کاشی صدر خط ثلث باید کوفی آسان‌تر که فی‌الجمله خوانا باشد آورده شود درین محراب همین هنر بکار برده شده و کوفی در بین خلاهای خط ثلث برنگ خفیف‌تر برای تزئین جا داده شده است و حصه بالائی و پائینی خط کوفی بیک اندازه مینماید تا حسنی و شکلی در ریخت کلمات نمودار آید و این نوع خط کوفی را بهتر است کوفی مشکول بنامیم. در حصه بالائی خط کوفی بصورت قاب‌سازی جدول زیبایی قرار یافته که در بین دوجداول طناب گل‌ریز مارپیچی، یکی بکاشی سفیداب و دیگری به کاشی زرد به آغوش هم پیچ‌و تاب خورده و دورادور محراب را چون حلقه‌یی فرا گرفته است و عین همین کار و هنرنمایی طناب کشی را در حصه پائینی خط ثلث و حتی اطراف جای نمازها در حصه ستون محراب میتوان مشاهده کرد. بعد ازینکه ازین کمند، نگاه خود را پائین‌تر پرواز دهیم بجدول دیگری بشکل قاب‌سازی برمیخوریم و پهلوی آن خط باریک از کاشی معرق که خانه خانه ترنج‌ها و مضلعات در اطراف خط ثلث در صدر محراب قرار دارد و در دوجناح آن جداول زیبا راه یافته که پشت هم خوابیده است.

در دومثلثی که در دوجناح محراب مقعر بصورت طبیعی و در بین جدول سیاه و یک خط باریک سفید در دوموازی آن جای گرفته است کاشی‌های هفت رنگ نصب یافته و خطوط

اسلیمی در کاشی معرق پیچ‌و تاب‌های زیبایی خورده و اما بعضی اجزاء این کاشی‌های هفت رنگ ریخته و پاشیده شده است یعنی در پیکر نقوش آسیبی رخ داده است بعد ازین متن محراب آغاز می‌یابد که پر^۱ داده شده عبارت دیگر تیزی دیوار کشته شده و هموار گردیده است که معماران پنج^۲ نیز گویند که این «پر» اطراف محراب مقعر را بشکل قاب‌سازی از کاشی خاتم احاطه کرده و در دو جناح این گره‌بندی و خانه‌های لوزی و مضلع جداول از کاشی صدفی و سنگ مرمر بنا یافته است ازینکه بگذریم متن محراب بچشم می‌آید که دارای سه سطح میباشد که در سطح وسط آن یک گل ده بر که مضلع قرار دارد حصه بالائی محراب به کاشی هفت رنگ خاتم کاری و تزئین یافته و اما نیمه پائینی آن کاشی‌ها با خطوط و نقوش ریز و زیبا مرصعانه طرح شده و کاشی معرق مرصع از بزرگترین و اعلی‌ترین نوع کاشی کاری عصر تیموریانست که بدیدن تعلق دارد و برآستی نقاشی و کاشی‌سازان در نوعیت هنر خود بیداد کرده‌اند.

در دوجناح چپ و راست حصه پائینی محراب (ستون محراب) دو مستطیل زیبا مانند جای نماز از کاشی معرق طرح شده که خطوط اسلیمی آن شکل محراب را میرساند در وسط ترنج زیبایی که غرق در گلها و برگها میباشد قرار دارد در حصه بالائی جای نماز در بین جدولهای کاشی صدفی و جدول مرمر خطوط کوفی عصر شاه‌رخ‌ی که الف‌های آن بیک اندازه کشیده شده در قلم آمده که ظاهراً الحکم‌الله خوانده میشود و چون برخی حصص کاشی آن ریخته و پاشیده شده در خواندن آن باید دقت بیشتری بعمل آید که اکنون نمیتوان بصورت محقق حکم کرد. اندرین مسجد صرف محراب آن بیجااست و کتیبه آن که مقابل محراب قرار دارد نیز از دستبرد روزگار در امان مانده است.

حقا که این محراب در نوعیت و طرز و طرح خود مثال اعلی هنر خطاطی کاشی‌کاری و خاتم‌کاری است که صبغه ترصیع را نیز دارد و کاشی‌های هفت رنگ آن همه از رنگهای معدنی نقش بدیع گرفته است جدول آن از سنگ‌های ظریف و لطیف مرمر است که چون خط سفیدی تراش شده و طناب گل‌ریز مارپیچ را از دو طرف گرفته است جاهائیکه عکس آن سفید آمده نقش کاشی ریخته است.

نتیجه آنکه صنعت محراب‌سازی در روزگار تیموریان بحد اعلی هنرنمایی رسیده بود و این محراب را بحق میتوان یکی از شاهکارهای دوره تیموریان به‌شمار آورد.

باورهای عامیانه مردم سنگسر

گردآورنده: چراغعلی اعظمی «سنگسری»

۱۰- زوزه بیجهت سگها را بفال بد میگیرند و آنرا پیش درآمد وقوع مرگ در خانواده صاحبش میدانند. اگر سر سگ در موقع زوزه کشیدن متوجه چادری باشد وقوع مرگ در آن چادر قطعی است.

۱۱- اگر شغالها در شب زوزه متوالی بکشند میگویند خبری مهم میرسد.

۱۲- وقتی به پلنگی در صحرا برخورد کردند میگویند «آقا پلنگ مدر بده» «Awghaw palang mada re badah» «آقا پلنگ بمن راه بده» «شیرونهنگ مدر بده» «Shiru nahang mada re badah» یعنی شیرونهنگ بمن راه بده و معتقدند که با گفتن این عبارات پلنگ آهسته دور میشود و صدمه نمیرساند.

۱۳- اگر در منزل کسی گربه دست و روی خود را بلیسد میگویند باو مهمان وارد میشود.

۱۴- از کشتن یا آزار گربه می پرهیزند چون چنین کاری موجب زیان کشنده یا آزار رساننده میشود.

۱۵- میگویند اگر بموش دشنام داده شود موش با انتقام برمیخیزد و خسارات بیشتری وارد میسازد بناچار بجای ناسزا باو میگویند مثلاً قالیچه مرا پاره نکن چون قرار است بعنوان جهاز بتو داده شود بتجربه ثابت شده که با این تدبیر موشها را از زیان رسانیدن بیشتر باز داشته اند.

۱۶- اگر در تابستان یا پائیز موشهای صحرائی خورده علفها را دور لانه خود جمع کنند میگویند «موشها خرمن میکنند» و این نشانه آنست که در زمستان بارندگی و برف زیاد خواهد شد.

۱۷- میگویند مار از بوته اسپند گریزان است - اگر دونفر از هم متنفر باشند میگویند رابطه آنها مثل مار و بوته اسپند است - دود کردن اسپند برای رفع زخم چشم میان مردم در سنگسر نیز مرسوم است.

۱۸- «قرنقاز» «Gharanghawz» نوعی سوسمار کوچک است که در سنگلاخهای کوهستان زندگی میکند در موقع برخورد با این جانور دهان خود را می بندند چون معتقدند که اگر دهن باز بماند قرنقاز دندانها را می شمارد و این باعث میشود که دندانها سیاه شوند.

۱۹- آزار رساندن و کشتن «وگتو» «Vakku» یعنی قورباغه را جایز نمی دانند زیرا این عمل باعث جنون آزار رساننده و کشنده میشود.

۲۰- موقع کشتن جانوران مودی از قبیل مار و عقرب و غیره میگویند «م ت د ت نکشت ت جفتی ت د ت بکشت» «Ma tad nakosht ta jofti tad bakosht» یعنی من ترا نکشتم جفت تو ترا کشته است و معتقدند اگر باین گونه زمزمه نکنند جفت آن جانور کشته اش را خواهد گزید.

بخش ششم

كرك تالا - مرچا - زرژ Kark talaw - marjaw - zarazh

مرغ و خروس - گنجشك - كبك

- ۱ - میگویند خروسها بانگ خروس بهشت را میشوند و صدای او را تقلید و تکرار میکنند .
- ۲ - اگر ماکیان مانند خروس بخواند آنرا بفال بد میگیرند و میگویند با این کار به صاحب خود نفرین میکند .
- ۳ - اگر ماکیانی چهار چهارشنبه مثل خروس آواز بخواند ممکن است صاحب آن دچار بدبختی شود . برای رفع این بدبختی باید صدقه بدهد .
- ۴ - هرگاه یکی از پرهای بال ماکیان راست شود میگویند « دستگیر چوور هازیه » «Dasgir chu var hawzhiah» یعنی چوب دست به پهلوی زده و معتقدند این مقدمه ورود مهمان است .
- ۵ - زردی دوسره تخم مرغ برای صاحب ماکیان ممکن است « سات ناسات » «Sawt naw sawt» یعنی سازش یا ناسازش داشته باشد یعنی عامل خوشبختی یا تلخکامی شود .
- ۶ - « کلاچکی » «kalawchki» - کلاغ سفید و سیاه - اگر داخل حیاط منزلی شود و بخواند میگویند مرده آورده است بهمین جهت با شنیدن صدای کلاچکی میگویند « کلاچ قجر توخوش خبر جفی دیگر » «kalawch ghajar - to khosh khabar - jaghghi digar» یعنی کلاغ قجر خبرت خوش باد باردیگر صدا کن .
- ۷ - « ملا مرجوو » «mallaw marjovu» یعنی گنجشك تیزپای سفید رنگ و دم بلند که خبر خطای کودکان را بپدر و مادر میدهد .
- ۸ - اگر گنجشكها با هم گلاویز شوند باران یا برف میبارد .
- ۹ - كبك که بزبان سنگسری « زرژ » «zarazy» نامیده میشود شور چشم است و نگاهداشتن آن درخانه ممکن است شوم باشد .
- ۱۰ - میگویند نگاهداشتن « زرژ » «zarazh» بمعنی كبك و « کوتر » «kutar» بمعنی کبوتر در منزل « سات ناسات » «sawt naw sawt» دارد یعنی ممکن است عامل سازش یعنی نیکبختی یا ناسازش یعنی بدبختی باشد بهمین جهت کمتر این پرندگان را درخانه نگاه میدارند .
- ۱۱ - سنگسریها با كبك میانه خوبی ندارند اما درمقابل به کبوتر علاقمند میباشند علت آن این است که میگویند درموقع فرار پیغمبر و پناه بردن به غار وقتی که دشمنان به غار نزدیک میشوند كبك میگوید « ککور و ککورو کمربون » ! «kakkuru kakkuru kamarbun» (« ککور » صدای كبك است) و « کمربن » محل اختفای پیغمبر را نشان میدهد اما برعکس کبوتر میگوید « بغور و بغور و بیابون » «baghghuru baghuru bayawbun» و آنها را فریب داده روانه دشت مینماید و رفع خطر میکند .

بخش هفتم

جگ جونور Jag junvar

حشرات

- ۱ - به عنکبوت بسیار علاقه دارند و میگویند با تنیدن تار زیاد درجلو غار باعث شده است که دشمنان پیغمبر خیال کنند کسی وارد غار نشده است .
- ۲ - مورچه های ریز آب بروی دوزخیان میپاشند که آتش را خاموش کنند اما مورچه های درشت هیزم بدوزخ میریزند که آتش آن تیزتر شود بهمین جهت سنگسریها مورچه های درشت را میکشند و مورچه های کوچک را بحال خود میگذارند . مورچه کوچک را « شی مور جاوو » «Shi Murjawvu» و مورچه درشت را « اشتر مورجا » «Ashtor Murjaw» یا مورچه شتری میگویند .

۳ - اگر مورچه‌ها در فصل بهار بمقدار زیاد پیدا شوند و باعث زیان گردند می‌روند نزدیک لانه آنها و با صدای بلند می‌گویند «سوت خوارمه هو !!» «Sut khawr bama hu!!» آهای سود خورها آمدند! و این جمله را تکرار میکنند و مورچگان از ترس آدم‌های «نزول» خور فرار میکنند و آن محل را ترك می‌گویند.

۴ - راه دیگر دفع مورچه بدینگونه است که اندکی پشم روی چوبی قرار داده و آنرا بدرون لانه مورچگان می‌برند و می‌گویند سلیمان پیغمبر گفته که پشم را باز کنید برسید رنگ کنید و قالیچه ببافید. یا فرمان او را اطاعت کنید یا از اینجا دور شوید. چون مورچگان قدرت چنین کاری را ندارند فرار را برقرار ترجیح می‌دهند.

۵ - اگر «خرماس» یعنی مگس چهارپایان روی کسی بنشیند می‌گویند خبرخوشی یا سوغات برایش میرسد.

۶ - اگر در زمستان مگس پیدا شود هوا «زنش» «Zanash» میکند یعنی طوفانی میشود.

بخش هشتم

دارچو - واش Dawrchu Vawsh

درختها - گیاهان

۱ - انار میوه بهشتی است در هر انار يك دانه آن که بزبان سنگسری «پاپا» «Paw paw» نامیده میشود قطعاً از بهشت است اگر در موقع خوردن انار دانه‌ای بزمین بیافتد آنرا برداشته می‌خورند چه ممکن است همان دانه از بهشت باشد. برعکس معتقدند اگر دانه انگور بزمین افتاد باید از برداشتن و خوردن آن پرهیز نموده و آنرا زیر پا له کنند و خوردن آنرا هرگز جایز نمی‌شمارند.

۲ - انجیر نیز میوه بهشتی است و خوردن آن باعث چاقی آنی میشود.

۳ - درخت توت گرفتار تنبلی است و هرگاه بخواب رود بیدار کردنش بسیار دشوار است در بهار هم دیرتر از همگنان از خواب برمی‌خیزد و از دیدن شکوفه‌های آنها ناراحت شده و برای جبران کاهلی خود دست بتلاشی بزرگ می‌زند و بهمین دلیل است که میوه‌اش زودتر میرسد و بشر از آن بهره می‌گیرد.

۴ - «هازل دارو» «Hawzal Dawru» درخت (کوچک) برآورنده حاجت غالباً از نوع سرو صحرائی است که در کوهستانها تنها درجائی بجای مانده یا بعضی اوقات در کنار امازاده‌هاست اهالی سنگسر علی‌الخصوص زنان باین درختها متوسل شده حاجت می‌خواهند و قطعات پارچه از لباس خود پاره کرده بآن می‌بندند. گاهی درخت زرشک هم اگر تک و تنها درجائی قرار گرفته باشد میتواند حاجت‌ها را برآورد.

۵ - گذشتن روی سبزه گندم و جو و پایمال کردن آنرا گناهی بزرگ میدانند زیرا حتی گرگ از چنین کاری می‌پرهیزد. می‌گویند یعقوب از گرگ پرسید یوسف مرا تو خورده‌ای گرگ جواب داد «آهاوز هاوژبو آسوزی سرد و ژبو اگه ایسف ده م بخورت بو» «A hawvoz hawvoz bu - a sowzi sar davor bu aga ta Isof da ma bakhort bu»

یعنی اگر یوسف ترا من خورده باشم سزای من شتابزدگی و گذشتن روی سبزه باشد!

۶ - چاره زگیل دست و پا آنستکه چهل دانه برنج سرخ‌رنگ را جدا کرده دور از چشم دیگران درجائی زیر خاک دفن کنند چون چهل روز از این کار بگذرد برنج خواهد پوسید و زگیل از دست و پا محو خواهد شد. برخی از مردم مدعیند که این طرز مداوا بتجربه برای‌شان ثابت شده است.

۷ - کلیه موجودات اعم از جامد و مایع و گیاهان و درختان مذکور حساب میشوند.

۸ - کلیه حشرات و حیوانات مؤنث به حساب می‌آیند.

پایان

کمپوزیسیون تصویر به وسیله‌ی سطح‌ها

بطوریکه همه میدانیم ، «تصویر یا عکس» عبارت از رسم موضوعی است بر روی يك سطح هموار و مسطح . این عرضه و نمایش باید محتوی و معنایی داشته باشد . تنها طرز دید هنری کافی نیست و يك تصویر نباید فقط فهم و شعور را تحريك كند ، زیرا كه در وهله‌ی اول برای نگاه کردن و دیدن به وجود آمده است . برای ارضای چشم شرائط چندی لازم است كه در میان آنها تأثیر « لكه » ها را نیز به شمار می‌آورند : منظور تحريكاتی است به وسیله‌ی سطح‌های روشن و تیره ، بزرگ و كوچك ، گرد و زاویه‌دار كه به تماشاگر انتقال می‌یابد و در او احساساتی برمی‌انگیزد .

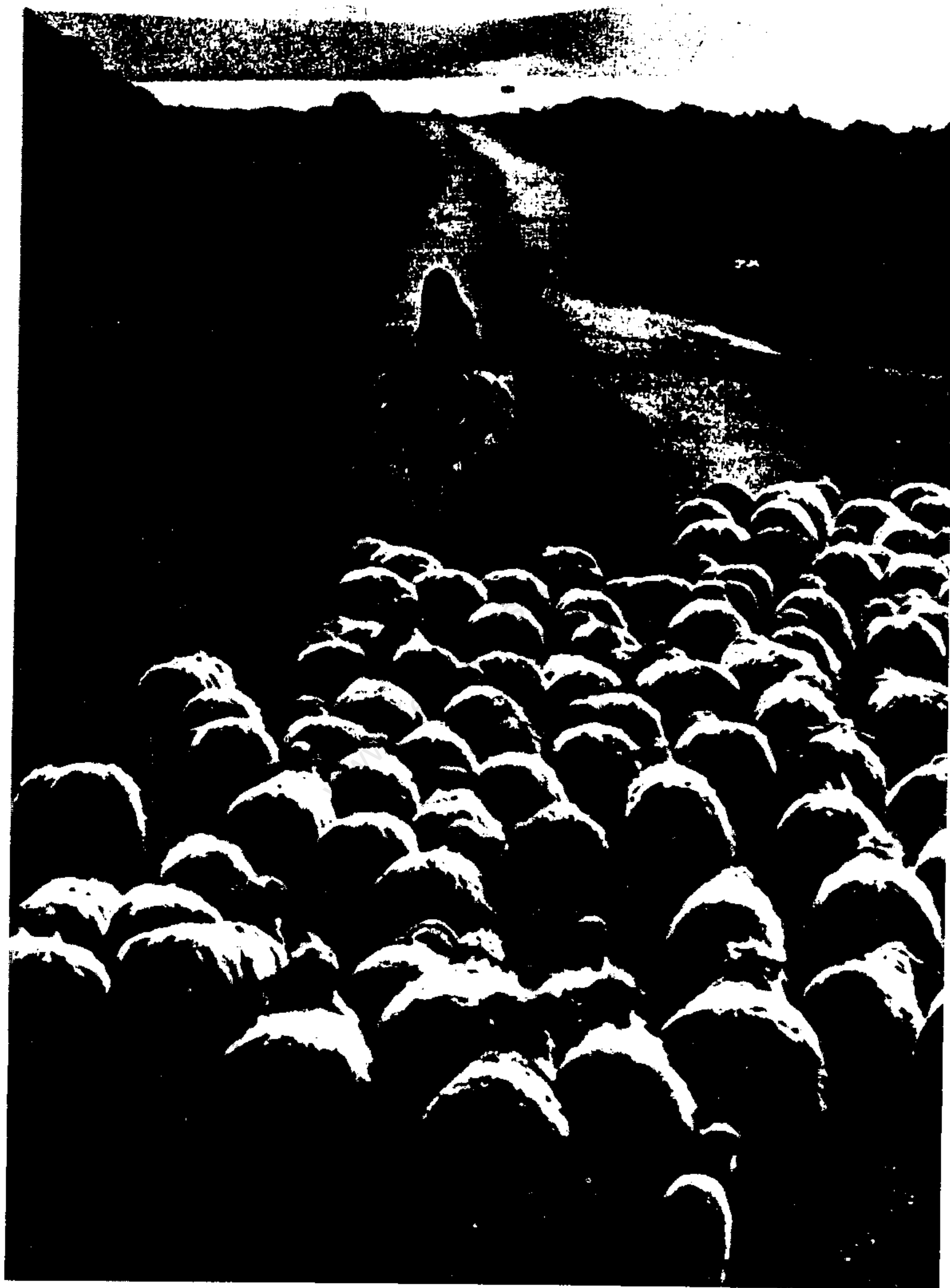
سطح‌های بزرگ و كوچك

موضوعی كه در میان چهار خط میدان تصویر محدود شده از سطح‌های كوچك و بزرگ تركیب یافته كه بعضی از آنها مربوط به اشیا است و برخی دیگر به زمینه تعلق دارد . لازم است قبلاً دز نظر داشت كه هر « لكه » در تأثیر کلی تصویر ، در جهت مثبت یا منفی ، سهمی دارد و هیچيك از آنها قابل چشم‌پوشی و صرف نظر نیست . چه بسا يك « لكه » ی بسیار كوچك كه در جای مناسب و خوبی قرار گرفته باشد میتواند معجزه كند ، در حالیکه اگر در جای بد و نامناسب واقع شود قادر است تمام تصویر را بهم بزند . ارزش نهایی يك لكه‌ی جزئی را نمیتوان بدقت سنجید ، اما در مورد ارزش تصویر كل بآسانی میتوان قضاوت كرد .

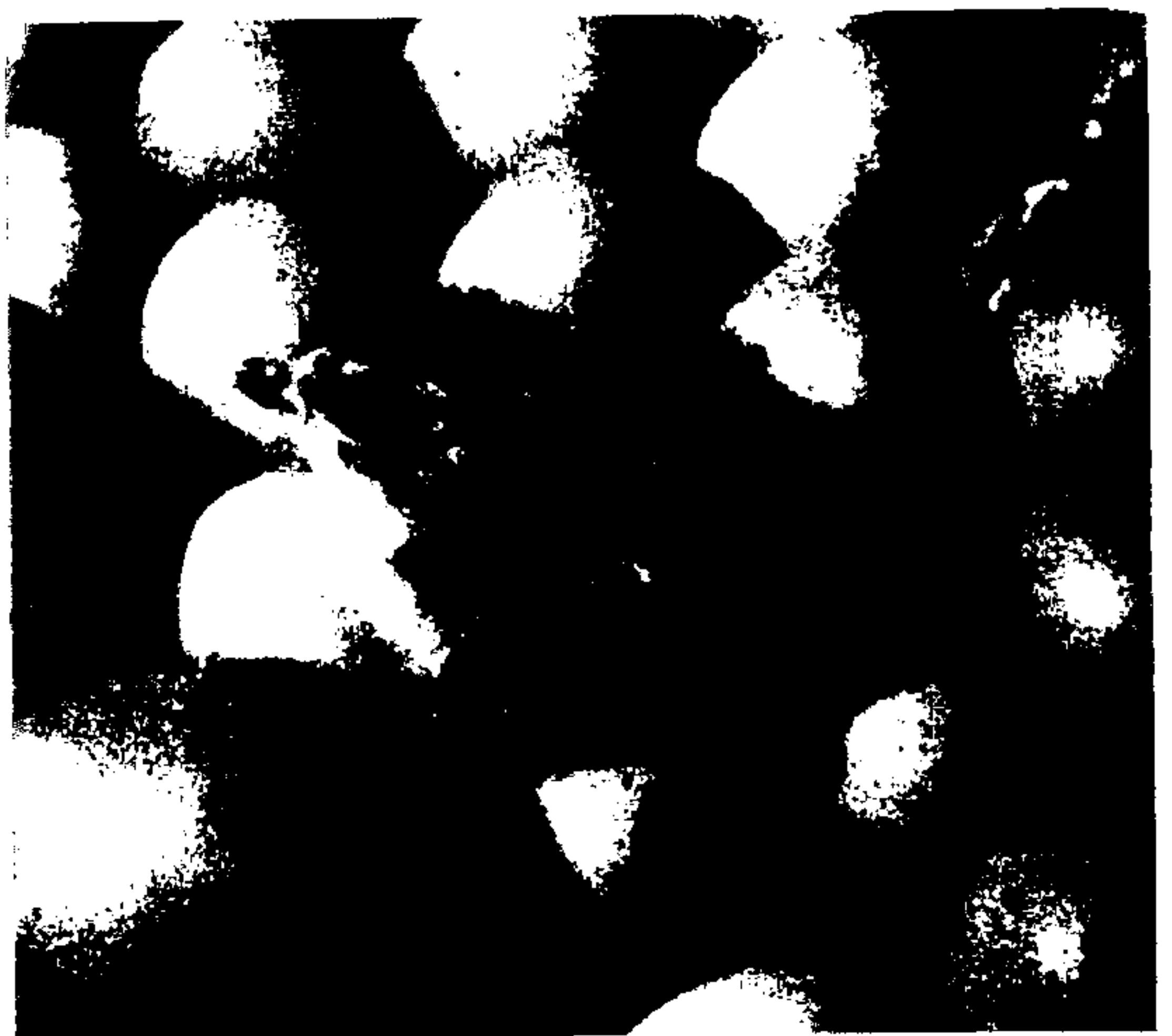
این نکته غیر قابل انكار است كه لكه‌های بزرگ بیشتر

از لكه‌های كوچك وزن دارند و توجه تماشاگر را از لحظه‌ی اول بسوی خود جلب كرده و در روی خود نگه میدارند . بنابراین بی تفاوت نخواهد بود اگر در تركیب تصویر از لكه‌های بزرگ بیشتر از لكه‌های كوچك استفاده شود . لكه‌های بزرگ احساس آرامش و سكون برمی‌انگیزند ، زیرا كه چشم و نگاه را خسته نمی‌كنند و به آن راحتی می‌بخشند . درك وضبط آنها نیز سهل‌تر است . لكه‌های كوچك بندرت میتوانند نسبت به بزرگ‌ترها برتری پیدا كنند ، مگر اینکه در سایه‌ی داشتن كنتراست و تضاد قدرت خودنمایی داشته باشند و یا بطور واضح و آشكار در جایی از تصویر واقع گردند . وقتی تمام تصویر را اشغال كنند مسلماً نمیتوان آنها را نادیده گرفت . در این صورت احساسی از حركت ، حتی تلاطم و آشفتگی و پراكندگی ، ایجاد می‌كنند . برای درك این مسئله میتوان « عمل و مكانیسم دیدن » را به خاطر آورد كه جهت ارزیابی و تقویم مجموعه ، چشم را مجبور می‌كند تا از لكه‌یی به لكه‌ی دیگر بجهد . تغییر سریع تأثیرات فرم ، بعد ، رنگ و همچنین ارزش و اهمیت و كمیت آنها به مخیله‌ی تماشاگر انتقال مییابد و این اختلاف و تنوع به آشفتگی و تلاطم تبدیل میگردد .

اگر تأثیرات و احساسات خود را به هنگام تماشای يك عكس ، مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم متوجه خواهیم شد كه ابتدا نگاه شروع می‌كند به آشنایی یافتن با مجموعه‌ی تصویر ، اما به سهولت روی لكه‌های بزرگ بر میگردد و در آنجا مكث می‌كند . سطح‌های بزرگ بیشتر و طولانی‌تر از سطوح كوچك مورد توجه قرار میگیرد ، یعنی در حقیقت كوچك‌ترها بطور نامحسوس از نظر می‌گذرد . بدین ترتیب ملاحظه میشود كه « زمینه » گرچه خود از سطح‌هایی تشكيل یافته و قسمتی از تصویر



۱





را بوجود می‌آورد معه‌ذا کمتر از خود «موضوع» مورد دقت قرار می‌گیرد و حتی گاهی بکلی از نظر دور میماند. اگر در عکسی موضوع اصلی از زمینه آنچنان مسلم و بطرز قاطعی مجزا شده باشد که دور و بری‌ها در بونه‌ی فراموشی قرار گیرند کمال توفیق عکاس را نشان میدهد. برعکس، زمینه‌ی مزاحم و چشم‌گیری که صریحاً خود را به تماشاگر عرضه میدارد و توجه او را از موضوع اصلی معطوف میسازد، بسیار نامطبوع است. قرار گرفتن «کوچک» و «بزرگ» در کنار هم، توجه را برانگیخته، کنتراست و تضاد خوش‌آیندی ایجاد میکند که به مجموعه‌ی کمپوزیسیون روح و حیات می‌بخشد و بجای تقارنی سخت و غیر قابل انعطاف، تنوعی زیبا و مطبوع می‌آفریند. این وضع، یعنی نزدیکی «کوچک و بزرگ» که موجب مقایسه میگردد و واسطه‌یی است میان سکون و حرکت، پیش‌از هر چیز با قدرت تمام توجه را به سوی قسمت مهم کمپوزیسیون تصویر جلب میکند. از اینروست که عکاس همیشه سعی دارد مهمترین موضوع را در پلان اول تصویر جای دهد تا آنچه در اطرافش قرار دارد بشکل فرع و ضمیمه درآید و تابع موضوع اصلی باشد. طبیعی است که تعیین قواعد و دستورالعمل‌های قطعی در اینمورد ابداً امکان ندارد. زیرا گاهی امکان ساختن تصویری فقط با چند توده و لکته‌ی بزرگ و سنگین وجود دارد که خود توفیقی در سادگی ترکیب است و برعکس، میتوان تصاویری تصور کرد که مرکبند از لکه‌های کوچک بسیار زیاد، که در عین حال، احساسی از «وحدت» Unite و «یگانگی» می‌آفریند. اما نباید کتمان کرد که طریقه‌ی اخیر مستلزم قدرت و قابلیت استثنائی است زیرا بسیار امکان دارد که بجای وحدت و یگانگی چیزی بوجود آید که نام «سالاد لکه» برایش مناسب‌تر باشد.

فرم سطح‌ها

سطح‌هایی که تصاویر از آنها ترکیب مییابد نه تنها دارای ابعاد معینی است، بلکه شکل و فرم آنها نیز معین مییابد. درست است که به بعضی از این شکل‌ها، مانند دایره و بیضی و چهار گوش، اغلب برخورد میکنیم معه‌ذا تأثیر خاص و قدرت درخشندگی خود را حفظ میکنند؛ فرم‌های مدور محیطی مطبوع و دلپذیر بوجود می‌آورند، در حالیکه شکل‌های زاویدار - مخصوصاً مثلث - القاکننده‌ی فعالیت است و چنان بنظر می‌آید که با گوشه‌های مهاجم خود به کند و کاو و تجسس فضا میپردازند. اغلب این دو شکل در جوار هم قرار می‌گیرد و یا درهم می‌آمیزد، همدیگر را قطع میکند و بالاخره تشکیل گروه‌هایی را میدهد. مطالعه در مورد عمل کاراکترهای متضاد آنها بیهوده است زیرا در نتیجه‌ی اجتماع فرم‌های مزبور همواره چیز جدیدی بوجود می‌آید و اطلاع دقیق از عملشان میسر نمیگردد. آنچه

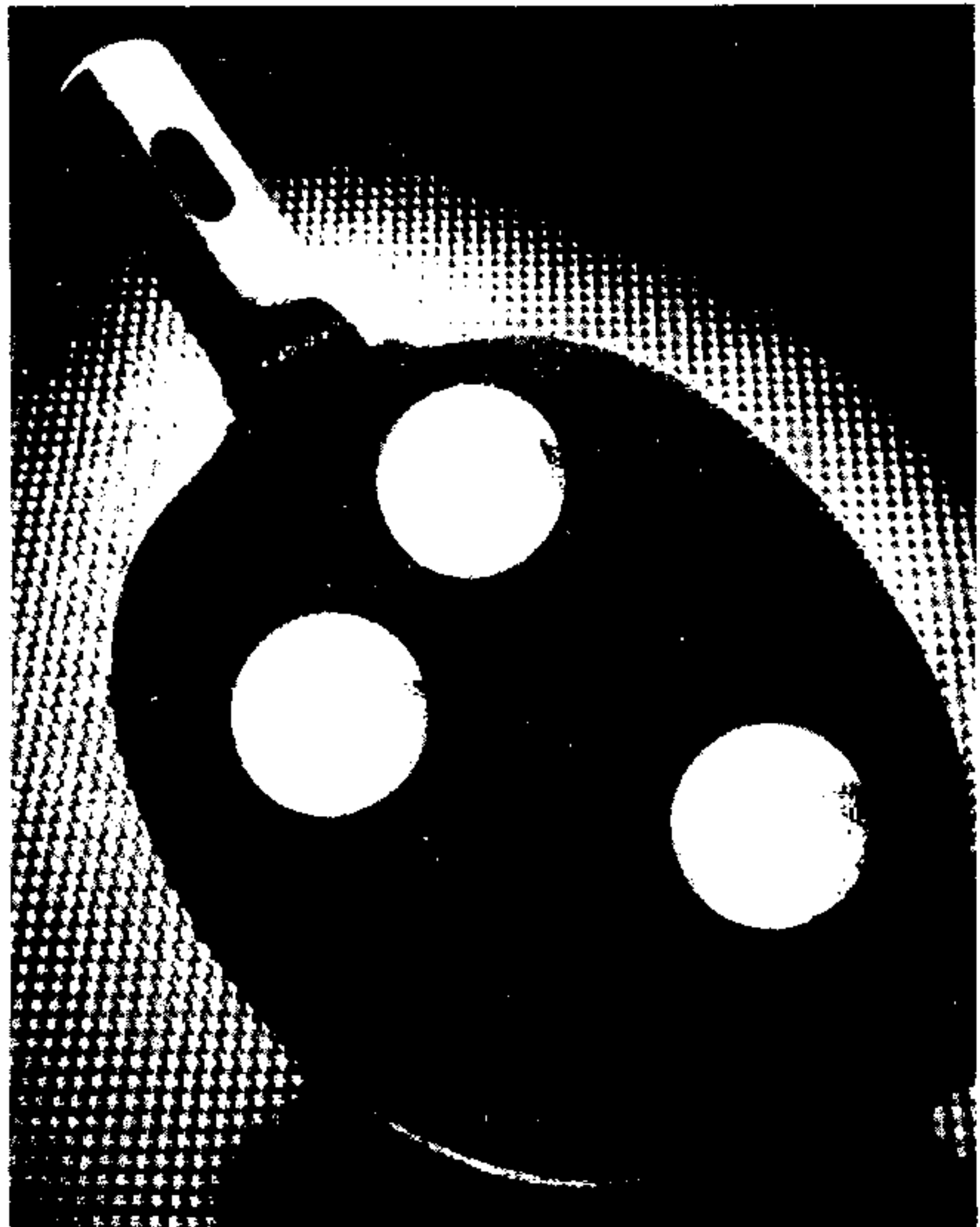
در آفرینش يك تصوير، عجيب و قابل تحسین مینماید اینست که از ترکیب فقط چند فرم عادی و معمولی میتوان نتیجه‌های بیشماری بدست آورد. بطوریکه همواره باهم اختلاف داشته و معنا و افاده‌یی تازه ابراز کنند. در راه رسیدن به هدف، تنها با ترتیب و ترکیب‌های مشهور و معلوم سروکار نداشته به انواع فراوان دیگری که بسی عجیب و غریب، غیر عادی و نامأنوس با طبیعت و انسان است برمیخوریم و بدین ترتیب میلیون‌ها ترکیب جدید خلق میشود.

بدون هیچ شك و شبهه، کمپوزیسیون‌هایی که با فرم‌های ساده بوجود آمده، توجه تماشاگر را بیش از انواع شلوغ و انباشته تحریک و بیدار میکند. وجه تمایز يك عکس حقیقتاً خوب در اینست که برای تأثیر نزدیک شدن به آن لزومی نداشته و از فاصله‌ی دورتری نیز میتواند مؤثر واقع شود. به عبارت دیگر پیش از آنکه جزئیات تصویر بنظر رسد حس کنجکاوی انسان برانگیخته میشود.

برای تهیه‌ی تصویری خوب و جالب نباید بدنبال چیزهایی بود که دائماً در برابر چشمان هر کسی قرار دارد، همچنین از ردیف کردن فرم‌هایی که برای همه‌آشناست خودداری باید کرد. اما این بدان معنی نیست که فقط موضوع‌های دیده نشده برای گرفتن عکس خوب است. بلکه از ساده‌ترین و عادی‌ترین چیزهایی که روزانه می‌بینیم میتوان تصاویری غیرمنتظره و استثنائی گرفت؛ منتهی برای اینکار لازم است متحمل رنج و زحمت شد و با تغییر «نقطه‌ی دید» - از قبیل بالاتر و پائین‌تر و نزدیک‌تر رفتن - زوایای ابتکاری و بی‌سابقه یافت.

عکس باید توجه برانگیزد و اگر چنین نباشد در پایین حد خوبی قرار دارد. برای رسیدن باین نتیجه از هر وسیله باید کمک گرفت و استفاده کرد. بی آنکه به فراخی و دست و دل‌بازی «فرم‌ها» در خدمت گرفته شود، «گردی‌ها» در برابر «تیزی‌ها» «درازها» در مقابل «کوتاه‌ها» قرار گیرد برانگیختن توجه ممکن و میسر نیست. با وجود تنوعات فرم‌هایی که دوروبر ما گرفته ایجاد و آفرینش کنتراست‌ها و تضادها محققاً مشکل نیست. بهر حال باید به تماشاگر اختلافات بزرگی را عرضه داشت؛ اختلافاتی که در آخر حساب به «وحدت یا Unite» بیانجامد.

چنین ترکیب و کمپوزیسیونی بطور وضوح برخلاف ترکیبی است که از جمع کردن عناصر یکسان و همانند، چون ردیف ستون‌ها و نظایر آن، بوجود می‌آید. در اینجا قصد و اندیشه کاملاً متفاوت است؛ زیرا در کمپوزیسیون «شبهه‌ها» منظور ایجاد سکون و آرامش است نه ابراز حرکت. اما نباید تصور کرد که همیشه ردیف و صف‌بندی و تکرار عناصر یکسان، که در صورت امکان بطور قرینه نیز واقع شده باشد، از لطف و جاذبه محروم است.



برای تهیه شماره‌های مختلف مجله
هنر و مردم لطفاً در تهران به نقاط زیر
مراجعه فرمایند:

ژ کفر

خیابان تخت جمشید - مقابل سفارت
امریکا - شماره ۳۸۹ .

شعبه‌های کتابخانه امیرکبیر

کتابخانه جردن

خیابان اسلامبول ساختمان پلاسکو

کتابخانه چهر

روبروی دانشگاه

کتابخانه سنائی (شماره ۱)

خیابان شاه‌آباد

کتابخانه سنائی (شماره ۲)

خیابان آذر روبروی دادگستری

دفتر مجله هنر و مردم

خیابان حقوقی شماره ۱۸۲

انتشارات خوارزمی و شعبه‌های آن .

www.KetabFarsi.com